

مظفر الدین شاہ قاجار خود کامہ می کوچک

تالیف: پناہی سمنی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منظر الدین شاہ تاجار خودکامہ می کوچک

تالیف
پناہی سمٹا



نشر فدا

تہران ۱۳۲۹

احمدپناهی، محمد، ۱۳۱۳ -
مظفرالدین شاه قاجار: خودکامه کوچک / تالیف
پناهی سمنانی. - تهران: نشر ندا، ۱۳۷۹.
۲۵۰ ص.؛ مصور. - (تاریخ، فرهنگ و ادب؛ ۷)
ISBN 964-5565-80-4

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: Panahi-e Semnani (Mohammad
AhmadPanahi), Mozaffareddin Shah Gajar: the
small dictator.

کتابنامه: ص. ۲۳۷ - ۲۳۸؛ همچنین به صورت
زیرنویس.

۱. مظفرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۶۹ -
۱۳۲۴ق. -- سرگذشتنامه، ۲. ایران -- تاریخ
قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. الف. عنوان.

۹۵۵/۰۷۴۶۰۹۲

DSR ۱۳۹۳/الف ۱۳۶۶

م۷۹-۵۲۴۳

کتابخانه ملی ایران



نشر ندا

پناهی سمنانی
مظفرالدین شاه قاجار
(خودکامه‌ی کوچک)

● چاپ اول: ۱۳۷۹ - تهران ● شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

● حروفنگاری و صفحه‌آرایی سعید رستمی

● طرح جلد: صادق صندوقی ● خطاط: رضا صفری

● لیتوگرافی: امیر ۸۸۰۱۲۳۴ ● چاپ رسالت ۸۶۱۸۳۳

● ISBN: 964 - 5565 - 80 - 4

● شابک: ۴ - ۸۰ - ۵۵۶۵ - ۹۶۴

همه حقوق چاپ دائم این اثر برای نشر ندا محفوظ است

دیدگاه‌ها...

... مظفرالدین شاه در حقیقت طفل مسنی بود... از لحاظ میزان فکر و فهم، حکم بچه مدرسه‌ای ده دوازده ساله را داشت. درست همان تعجب و سادگی و کنجکاوی که به چنین طفلی دست می‌دهد، به او دست می‌داد...

(گزاویه پائولی میهماندار فرانسوی مظفرالدین شاه در سفر اول)

... شاه در آن اونیفورم نظامی که به تن داشت و آن کلاه پوستی مشکی که بر سر گذاشته بود، سیمایی محتشم داشت و از ظاهر و وجناتش آثار تربیت خوب خوانده می‌شد...

(سرآرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در ایران)

... [این سلطان] آدم بسیار خوب و پادشاه بسیار بدی بود...

(عبدالله مستوفی مؤلف کتاب تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار)

... این پادشاه تنها نیکی‌اش آن همراهی بود که با مشروطه می‌نمود و تا می‌توانست و می‌یارست جلو درباریان و دیگران را می‌گرفت...

(احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران)

... طبیعتی بسیار ملایم و خیرخواه داشت، ولی بی‌نهایت ترسو بود، به نهایت درجه بوالهوس و بهانه‌گیر بود، اما در این هوسرانی‌ها هیچگاه به آزار کسی رضا نمی‌داد...

(گزاویه پائولی)

... من از روی علم شهادت می‌دهم که استقرار مجلس از اول تا آخر، آرزوی مظفرالدین شاه بود، تهور اجرا نداشت تا صورتاً مجبور شد. البته برکماهی امر و قوف نداشت...

(مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات)

... شاه از انقلاب جویی وحشت داشت، با انقلاب ارضی چه کند؟ گاه در هوای
رعدوبرقی زیر عبای سید بحرینی می رفت...

(مخبرالسلطنه هدایت، همانجا)

... این شاهزاده ذاتاً کم‌حال و دارای ادراک محدود و بی‌اندازه عیاش و
خوشگذران است، به حدی که سلامت بدن خود را هم فدای شهوت‌رانی نموده...
(یحیی دولت‌آبادی در کتاب حیات یحیی)



آقا محمد خان قاجار

یادداشت مؤلف

این هم از بازی‌های شگفت روزگار بود که طومار حیات استبداد سنتی در کشور ما با دست خودکامه‌ای کوچک، از تبار خودکامه‌گان تاریخ، به گونه‌ای نمادین، درهم پیچیده شود. مظفرالدین‌شاه؛ این عنصر هنگامه‌گریز آرامش طلب آسایش‌خواه، چون انتظار چهل‌ساله را در هوای پادشاهی پشت سر نهاد و پای بر سریر سلطنت گذاشت، از گذشت روزگار، چیزی که به کار آید نیاموخته بود و عجباً که بازی زمانه او را در مسند رهبری کشوری نشانده بود که شوق رهایی سراپای وجودش را فراگرفته بود.

چگونه بود که آن همه شور را، این همه تن آسانی پاسخگو آمد؟

راست آن است که سنت نهادینه شده‌ی استبداد شرقی، به استعداد رهبران چندان نیازی ندارد. زیرا سازوکار نظام استبداد، که متکی بر عوامل متعدد فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است، در حرکت کورکورانه‌ی خود به خلاقیت و شکوفایی استعدادها بی‌اعتناست، تاجایی که باید پیش می‌رود، و در جایی که باید از پیشروی باز می‌ماند.

میراث حاکمیت استبداد وقتی به مظفرالدین‌شاه رسید، به ورشکستگی محض رسیده بود. درختی پوسیده بود که فروافتادن سرنوشت‌گریزناپذیرش بود. از سوی دیگر؛ جهان نیز دیگرگون شده بود و کشور ما از آن‌چه که در فراسوی مرزهایش می‌گذشت، بی‌تأثیر نمی‌ماند. نهضت مشروطه، دستاورد قانونمند دیگرگونی‌های زمانه بود.

این کتاب همراه با بررسی گوشه‌هایی از زندگی شگفت مظفرالدین‌شاه کوشیده‌است تا در بستر حوادثی که در سلطنت یازده‌ساله او رخ نمود به صف‌آرایی نیروهای اجتماعی، مداخلات بیگانگان در امور کشور، وضع زندگی مردم و

مبارزات آنها، ویژگی‌های نظام حکومتی و نقش دولتمردان را در محدوده‌ی کمی و کیفی کتاب بررسی کند، و با کمک مدارک و اسناد تاریخی، آگاهی‌هایی، که الزاماً برای خوانندگان و به ویژه جوانان ضروری است، فراهم سازد.

گرچه به مانند دیگر کتاب‌های مجموعه‌ی خواندنی‌های تاریخی، در این کتاب نیز زندگی و کردار مظفرالدین‌شاه از محورهای عمده مباحث است، اما به آن محور، جدا از مباحث دیگر نگریسته نشده است. فراهم آوردن‌دهی این مجموعه بی آن‌که مدعی باشد پژوهشی به تمام معنی آکادمیک ارائه داده است، معیارهای تحقیقی را تاجایی که برای خواننده سودمند و هدایتگر باشد، از نظر دور نداشته است. حاصل این رویه موجب شده است تا خانواده‌هایی که به آگاهی جوانان خود از رخدادهای تاریخی میهن‌شان توجه جدی و اصولی دارند، کتاب‌های این مجموعه را با خیالی آسوده به درون خانواده ببرند و استادان و معلمان تاریخ و علوم انسانی آنها را کمکی موثر در مطالعات جنبی دانشجویان و دانش‌آموزان جوان خود بدانند و توصیه کنند و شمار معتناهی از هموطنان مقیم خارج از کشور، امکان خواندن این مجموعه را برای فرزندان خود فراهم سازند و موجب شوند تا فرزندان‌شان پیوند خود را با گذشته‌ی تاریخی سرزمینشان حفظ کنند.

گواه این همه، تکرار چاپ‌های کم فاصله‌ی متجاوز از هیجده جلد از کتاب‌های این مجموعه است. نکته‌ی در خور دیگر این که باز خوانی مقولات و رخدادهای تاریخی در قالب موصوف در کانون علاقه‌ی مردم جای خود را باز کرده است؛ که اگر چنین باشد مؤلف پاداش خود را یافته است.

مدیر و مسئولان نشرندا در جهت‌گیری فرهنگی خود کوشش دارند عنوان‌هایی از این مجموعه را که مسئولیت انتشارشان را پذیرفته‌اند، با کیفیت و کمیتی مطلوب به خواننده عرضه دارند، و در این راه، با سعه‌ی صدر، از هر کوششی دریغ نداشته‌اند.

تهران - ۱۳۷۹

محمد - احمد پناهی سمنانی

خوانندگان محترم می‌توانند از طریق آدرس زیر با مؤلف کتاب مکاتبه نمایند:

تهران - صندوق پستی شماره ۱۷۹۵-۱۶۳۱۵ - پناهی سمنانی

فهرست مطالب

	● فصل اول:
	روح ناآرام یک عصر
	● فصل دوم:
	از ناله تا فریاد
	● فصل سوم:
	احوال و خصال مظفرالدین شاه
	● فصل چهارم:
	پایان انتظاری جانکاه
	● فصل پنجم:
	صدراعظم کهنه، صدراعظم نو
	● فصل ششم:
	سفرهای فرنگستان
	● فصل هفتم:
	درد مردم، دردی دردان
	● فصل هشتم:
	حکایت تلخ فروش امتیازات
	● فصل نهم:
	حال و روز مردم در عهد مظفری
	● فصل دهم:
	رجال دولت مظفری
● فصل یازدهم:	
نبرد کهنه و نو	۳
● فصل دوازدهم:	
در برابر انقلاب	۱۳
● فصل سیزدهم:	
آرایش نیروها	۲۱
● فصل چهاردهم:	
گرگ به جای روباه	۴۱
● فصل پانزدهم:	
حادثه‌ها و پیوندها	۵۷
● فصل شانزدهم:	
داستان دراز عدل مظفر	۷۱
● فصل هفدهم:	
روزهای آخرین	۸۵
○ آلبوم عکس‌ها	
○ کتاب‌شناسی	۱۰۱
○ فهرست اعلام	
○ سایر آثار مؤلف	۱۱۱
۱۳۹	
۱۴۹	
۱۵۵	
۱۶۳	
۱۸۱	
۱۹۱	
۲۲۵	
۲۳۷	
۲۴۹	
۲۵۱	
۲۷۶	
	۱۲۳

روح نا آرام یک عصر

... تغییرات در اطلس سیاسی و جغرافیایی جهان، تنها دستاورد انقلاب کبیر فرانسه نبود، آثار فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بسیار مهمی، پیامدهای قانونمندی این انقلاب بود، که آثار ناگزیر آنها با واکنش‌ها، تحولات و تنشهای فراوان در سایر سرزمین‌های گیتی همراه بود...

... از حکومت بسته و درون‌گرای آغامحمدخان که بگذریم، سی‌وهشت سال سلطنت فتحعلی‌شاه و چهارده سال پادشاهی محمدشاه، با وجود شباهت‌های ظاهری در اندام حکومت قاجار، دو دوره متفاوت در معنا و عمل بود. دو دولت استعماری روس و انگلیس در طریق چپاولگری چندان پیش تاختند که در همان دو دهه اول عهد فتحعلی‌شاه، کشور ما به صورت سرزمین نیم مستعمره درآمد...

... دولت محمدشاه قاجار، خاصه پس از صدارت حاج میرزا آقاسی، رویه‌ای متفاوت با گذشته در پیش گرفت و به نوعی آزاداندیشی، دوری از تعصب‌های مذهبی، میدان دادن به صوفیان، درگیری با اقتدار پیشوایان دین، شکیبایی و مدارا با صاحبان اندیشه‌های گوناگون و... روی کرد. دولت درویشان، چرخه‌ای ناشناخته در تاریخ ایران است...
... اگر فقط آن دو تن را منادی و حامی آزاداندیشی آن عصر بدانیم، برآستی دوچار اشتباه شده‌ایم، به قول کنت دوگو بینو: آزاداندیشی، روح زمانه بود و سیاست محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی در جهت روح زمانه پیش می‌رفت...

فصل اول

روح ناآرام یک عصر

من خود آن سنگ به جان می‌طلبیدم همه عمر
کاین قفس بشکند و مرغ به پرواز آید.

سعدی

رخدادهای دوران ساز

اگر بپذیریم که: زندگی سیاسی اصولاً عبارت از زنجیر بی‌انتهایی است که از رشته بی‌انتهایی از حلقه‌ها شکل یافته است، آنگاه باور خواهیم داشت که هر تحول تاریخی بزرگی، از ضرورت زمانه سر بیرون می‌آورد. تحول در کشور ما، در زمانه‌ای که ما از آن گفتگو می‌کنیم، از تحولات ژرفی که در جهان می‌گذشت، اندک‌اندک مایه گرفته بود. این تحول، سیر خود را از دوران کوتاه زمامداری بنیانگذار سلطنت قاجار آغاز

کرده بود. جهان، رخدادهای بزرگ و دوران سازی چون انقلاب کبیر فرانسه را به خود می دید، نهضت بورژوازی غرب در حال اعتلا بود. تحصیل بازارهای جدید، دولت های صنعتی اروپا را به تلاش و تکاپو کشیده بود. تغییرات در اطلس سیاسی و جغرافیایی اروپا، تنها دستاورد انقلاب فرانسه نبود، آثار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مهمی چون پاره کردن زنجیرهای ارباب - رعیتی، درهم شکستن قدرت طبقات ممتاز و نجبا و روحانیون، حق شرکت عموم مردم در رأی، گسترش کشاورزی به سبب تکامل روش های کشت و افزایش بازدهی محصول، استفاده از ماشین (کشتی بخار، لوکوموتیو و خط آهن، احداث پل های فلزی، پتکه های بزرگ خودکار، توربافی با ماشین و...) نمونه هایی از تحولات این عهد بودند که آثار اجتماعی آنها با واکنش ها، تحولات و تنش های بسیار مانند هجوم مردم از روستا به شهر، تنزل دستمزد توسط سرمایه داری، شدت روند اختراعات، افزایش رقابت ها و تحول در مناسبات کار (کارگر و کارفرما) همراه بود.

بر بستر این تحولات مادی، بینش های فلسفی تازه شکل گرفت، در علوم ریاضی، فیزیک، شیمی، طبیعی، ادبیات، هنر، تعلیم و تربیت و... حرکت های نو و تازه صورت می گرفت و این همه سامان زندگی کهن را میان ملت ها از ریشه زیر و رو می کرد.

شباهت های بیرونی و درونی

کشور ما، دیرتر از این تحولات تأثیر پذیرفت. از حکومت بسته و درون گرای آغامحمدخان که بگذریم، سی و هشت سال سلطنت فتحعلی شاه و چهارده سال پادشاهی محمدشاه، با وجود شباهت های ظاهری در اندام حکومت، در واقع دو دوره متفاوت در معنا و عمل بود.

آن دو دوره، با همه افت و خیزهای خود، تأثیری عمیق در بیداری مردم داشت. در واقع آبشخور حرکت های اجتماعی و جنبش های سیاسی و مذهبی بعدی، که به

تناوب ظهور یافتند و دنباله آنها به انقلاب مشروطه کشیده شد، از این دو دوره بود. پس باید از این دو دوره به کوتاهی یاد کنیم تا بپذیریم که جهان همواره در حال تغییر و تکامل است، کشورهای جهان - دیر یا زود - از این تحولات تأثیر می‌پذیرند.

محورهای سه گانه

دوره اول، به فتحعلی‌شاه تعلق دارد. سه محور عمده سلطنت سی‌وهشت ساله فتحعلی‌شاه را: نخست اعطای امتیاز به روس و انگلیس از طریق بستن قراردادهای اسارت بار و دودیگر درگیر ساختن کشور در جنگ‌های شکننده با روسیه تزاری و سوم فرورفتن شاه و دربار او در باطلاق عیاشی و فساد و بی‌خبری، تشکیل می‌داد، ورود در محور سوم را ضروری نمی‌دانیم،^(۱) اگرچه آن نیز در عوامل مؤثر در اوضاع سهمی عمده دارد. (چنان‌که تکرار آن در دوران ناصرالدین‌شاه با ماهیتی یکسان و عملکردی متفاوت، آفات و بلایای بسیار به بار آورد. به این معنی که حرم‌سرای فتحعلی‌شاه، با وجود فزونی تعداد زنان، دخالتی چندان مؤثر و مخرب در امور سیاسی و سنت حکمرانی نمی‌کرد، اما حرم ناصری، با عوامل رنگارنگ خود کانون فتنه و فساد و رشوه‌ستانی و منصب‌فروشی و دخالت در امور کشور بود).

میراث شوم

نفوذ استعمار در ایران به صورت فعال و مستقیم، از زمان فتحعلی‌شاه آغاز شد و اوضاع اقتصادی کشور، هزینه‌های دربار و فساد کار به‌دستان، آنرا تسهیل و متحقق ساخت. خزانه سرشاری که آغامحمدخان با داغ و درفش و خست و لثامت و چپاول و غارت برای برادرزاده خود به میراث گذاشته بود، و مالیات‌های سرسام‌آور و کمرشکن

۱. قصد ما از آن‌چه درباره فتحعلی‌شاه گفته می‌شود، حفظ ارتباط ذهنی خواننده با رخدادهای تاریخی است، درباره زندگی خصوصی و اجتماعی این پادشاه بنگرید به: پناهی سمنانی، فتحعلی‌شاه قاجار، سقوط در کام استعمار، انتشارات نمونه، ۱۳۷۴.

که خود می‌گرفت، جوابگوی هزینه‌های شگفت‌آور دربار او نبود، پس ناچار شد کسری نیازمندی‌های مالی خود را با وصول انواع رشوه‌ها مثل: تقدیمی، پیشکش، مداخل سیورسات، عایدی و... به دست آورد.

ارتکاب این خطای بزرگ از سوی رئیس مملکت، نه تنها چراغ سبزی بود، برای رجال و دولتمردان و کارگزاران آنها، بلکه فرصتی بود طلایی برای دولت‌های استعماری انگلیس و روس، که تحولات شگفت‌جهانی آنان را مجبور و مکلف به دخالت در اوضاع سیاسی کشور ما کرده بود.

این دو قدرت ویرانگر استعماری، با اشراف عمیقی که به ذائقه رشوه‌ستان شاه و منظومه دربار او حاصل کرده بودند، به راحتی توانستند آنان را بازیچه اهداف و سیاستهای دولت‌های متبوع خود قرار دهند، و در قبال چند طاقه شال و چند قطعه الماس و چند تکه طرفه، امتیازات کلان بگیرند و قراردادهای کشوربربادده را به امضای آنان برسانند.

آن دو دولت استعماری در طریق این چپاول و غارتگری چندان پیش‌تاختند که در همان دو دهه اول از سلطنت فتحعلی‌شاه، کشور، بصورتی نیمه مستعمره زیر نفوذ سیاسی و اقتصادی آنها قرار گرفت.

این وضعیت و پیامدهای شوم آن در سیاست داخلی و خارجی ایران، گذشته از زبونی دولت و مردم، ارزش بین‌المللی کشور ما را به گونه خفت‌باری کاهش داد. زیرا از سیر تحول عقلی و مادی تاریخ عقب‌نگهداشته شد و تا دهها سال نتوانست مقام و منزلتی را که بالقوه سزاوار آن بود، در میان کشورهای جهان به دست آورد.

غوغا در درباری خاموش

اما روند تغییرات بزرگ در ساختار سیاسی جهان اثرات آشکار خود را در دربار دومین پادشاه قاجار برجای گذاشت. دولت‌های بزرگ صنعتی قاره اروپا که تلاش

عظیمی را برای در دست گرفتن بازارهای جدید آغاز کرده بودند، رقابتی سهمگین را میان خود به وجود آوردند.

دامنه این رقابت، خواه ناخود به سوی شرق و سرزمینهای دست نخورده و منابع زیرزمینی سرشار و دولت‌های خودکامه و مردم در خواب نگهداشته شده‌اش کشیده شد. چیرگی انگلیس بر سرزمین هند، علاوه بر تنشهای اجتماعی - سیاسی پر دامنه در آن شبه قاره، رقابت‌های شدیدی را بین آن دولت و دیگر کشورهای استعماری اروپا دامن زده بود.

فرانسه، از دوره‌های دشوار انقلاب کبیر خود فاصله می‌گرفت. پیامد نمایان انحصار قدرت در دست «دیرکتوار» یا هیئت مدیره، تحکیم موقعیت نظامی فرانسه بود. سپاهیان به هیجان آمده فرانسوی، و در رأس آنها ناپلئون اول، مست و سرخوش از درهم شکستن اتحاد اول اروپا علیه خود، سودای جهانگشایی در سر می‌پختند. سلطه سراسری ناپلئون بر مصر، درست مقارن جلوس فتحعلی‌شاه (۱۷۹۸ م. ۱۲۱۲ ه. ق) بود.

کودتای ۱۸ برومر (نوامبر ۱۷۹۹ م) و کسب عنوان کنسول اول و تبدیل شدن ناپلئون به فرمانفرمای مطلق‌العنان و رئیس جمهور پر قدرت فرانسه و عشق او در غلبه بر انگلستان، خیلی زود در دربار خاموش فتحعلی‌شاه غوغایی برپا کرد و واکنش گریز ناپذیر دو دولت پر قدرت استعماری روس و انگلیس را به دنبال آورد.

تحركات روس‌ها در شمال و انگلیس‌ها در جنوب برای محکم‌تر کردن جای پای خود و همزمان ورود شتاب‌آلود نمایندگان رنگارنگ سیاسی آن دولت‌ها، شاه‌ایران و رهبران سیاسی کشور را به سختی دچار سرگیجه کرد، شاه و رهبرانی که دانش سیاسی و اجتماعی آنها، با آگاهی‌ای که لازمه رهبران سیاسی آن زمانه بود، فاصله بسیار زیاد داشت. و این همه، یکی از شوم‌ترین سرنوشت‌ها را در تاریخ سیاسی برای کشور ما رقم زد. که از آثار نمایان آن انعقاد قراردادهای متعدد فتحعلی‌شاه با انگلیس و روس بود.

نبردهای نابرابر

جنگ‌های ایران و روس، که دوره اول آن دهسال (از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ ه. ق) و دوره دوم دو سال (از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ه. ق) به طول انجامید، نه تنها سرزمین‌های وسیعی از کشور ما را از تسلط ایران خارج ساخت و غرامت جنگی هنگفتی برگرده ملت ما تحمیل کرد و هزاران تن از فرزندان میهن ما را به خاک و خون کشید؛ بلکه آثار سیاسی و اجتماعی وحشتناکی در نظام رهبری و جامعه مدنی ایران برجای گذاشت که نمود بارز آن برخوردار ساختن اتباع روس و در دوره‌های بعدی اتباع سایر کشورها از حق قضاوت کنسولی یا "کاپیتولاسیون" (Cappitulation)^(۱) بود. جامعه ایران به سبب این جنگ‌ها، فرسوده و سرخورده شد. بازداشتن هزاران نفوس کارآمد روستایی و پیشه‌ور و عشایر از کشتزارها و کارگاه‌ها و بیلاق و قشلاق و اعزام آنها به جبهه‌های جنگی نابرابر، از طریق نفوذ در باورهای دینی آنان و توسل و تشجیع آنها به جهاد؛ (امری که دربار با همدستی پاره‌ای از وعاظ‌السلطین آنرا علم کرده بود و سرانجام با شکستی تلخ همراه شد)، بحران اجتماعی پیچیده و دشواری پدیدآورده و موجب شد تا مردم از رهبران سیاسی و فکری خود قطع امید کنند.

تلاش معدود مردانی همچون میرزا ابراهیم کلانتر و ابوالقاسم قائم‌مقام‌فراهانی و تا حدودی عباس میرزا نایب‌السلطنه نمی‌توانست در اساس کار تغییری به سود کشور به وجود آورد.

دولت درویشان، چرخه‌ای ناشناخته

مرگ فتحعلی شاه (۱۹ جمادی‌الآخر ۱۲۵ ه. ق) و سلطنت نواده او محمدشاه، دوره دوم را در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران پدید آورد. دوره‌ای که با حفظ

۱. برای آگاهی از زمینه‌ها و جزئیات بیشتری از جنگ‌های ایران و روس بنگرید به: فتحعلی‌شاه قاجار، سقوط در کام استعمار، پناهی سمنانی.

بنیان‌های اصلی حکومت، تفاوت‌های عمده با دوره‌های پیش و پس داشت. دولت محمدشاه، خاصه پس از نشستن میرزا عباس ایروانی معروف به "حاجی میرزا آقاسی" بر کرسی صدارت رویه‌ای متفاوت با گذشته در پیش گرفت. این حکومت به نوعی آزاداندیشی روی آورد و تعصب‌های مذهبی را، از نوعی که در زمان شاه پیشین حاکم بود، نادیده گرفت و به صوفیان و درویشان میدان عمل داد. شاید از همین روست که برخی پژوهشگران، این حکومت را "دولت درویشان" نام داده‌اند.

دولت درویشان و کارنامه و عملکرد سیاسی - اجتماعی ایشان که به قول پژوهشگر ایرانی "چرخه‌ای ناشناخته در تاریخ ایران است"^(۱) و واکنش‌های متفاوتی در میان پژوهندگان تاریخ این دوره برجای گذاشته است، گویی جوابگوی بحران مذهبی - فرهنگی بود که پیامدهای شکست در جنگ‌های ایران و روس به بار آورد. درگیری با اقتدار پیشوایان دین، شکیبایی و مدارا با صاحبان اندیشه‌های گوناگون، لغو اعدام و شکنجه، اعطای آزادی و برابری به پیروان ادیان، گشایش مدارس و نهادهای فرهنگی به شیوه اروپایی، گسترش روابط بازرگانی با غرب از فرازهای مهم این دوره چهارده‌ساله (از ۱۸۳۴ تا ۱۸۴۸ م، ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ ه. ق) توصیف شده است.^(۲)

۱. بنگرید به: هماناطق، ایران در راه‌یابی فرهنگی، سازمان نشر و بخش پیام، لندن، ۱۹۹۸،

ص ۷.

۲. چنان‌که می‌دانیم کمتر کسی از رجال عهد قاجار مانند حاجی میرزا آقاسی مورد تمسخر و طرد و اهانت و دشنام نویسندگان تاریخ قاجار قرار گرفته است. علی‌رغم این همه، برخی منابع ایرانی و بسیاری از مآخذ اروپایی، از حاجی تجلیل کرده‌اند. اعتمادالسلطنه هم در خوابنامه و هم در "صدورالتواریخ" وی را بی‌آزار، صاحب فطرت خوب و خیرخواه عموم و نیکمرد و بزرگواری و دانش‌پرور معرفی کرد و نوشت که: اغلب اوقات از افراد واجب‌القتل شفاعت می‌نمود و آنان را از کشتن نجات می‌داد. ابداً میل نداشت که خون مردم ریخته شود و مثل سایر صدور [صدراعظم‌ها] در برچیدن خانمانها و دودمان‌کشی اقدام نکرد" (خوابنامه، ص ۳۲، صدورالتواریخ، ص ۱۷۵) گرانت و واتسن نیز کوشش او را در گرفتن فرمان لغو اعدام و شکنجه ستود (تاریخ ایران در دوره قاجار، ص ۳۲۹).

ویژگی‌های اشاره شده اگر هم با قاطعیت پذیرفته نشوند و تأمل بیشتری را طلب کنند، باری منکر این واقعیت نمی‌توان شد که به قول کنت گوینو:

آزاداندیشی، روح زمانه بود و سیاست محمدشاه و میرزا آقاسی در جهت

روح زمانه پیش می‌رفت.^(۱)

به راستی که اشتباه خواهیم کرد اگر فقط آن دو تن را منادی و حامی آزاداندیشی در آن عهد بدانیم. شمار متعددی از رجال سیاست و ادب، حتی در میان درباریان و شاهزادگان و غالباً در هم‌نوایی با ساز زمانه، خواهان تحول و تازگی در ساخت و ساز جامعه بودند. اما غلبه عنصر استبداد بر طبیعت سلطان وقت و فقدان عوامل زمینه‌ساز، این فرصت را در اختیار آنان نگذاشت. میرزا ابراهیم کلانتر و قائم‌مقام‌ها (اول و دوم) از این‌گونه مردان بودند.



محمد شاه قاجار

از ناله تا فریاد

... سرفصل عمده اقدامات امیرکبیر - که تجسم عینی آرمان‌هایی بود که روح زمانه از عنصر ایرانی طلب می‌کرد - نوآوری در راه نشر فرهنگ جدید، پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی، اصلاحات سیاسی و مبارزه با فساد اخلاق مدنی و... نه تنها اهمیت تاریخی امیر، که قابلیت عنصر ایرانی را نشان می‌دهد...

... در درون تاریک حصارهای استبداد پنجاه‌ساله ناصرالدین‌شاه روشنفکران و رهبران فکری جامعه بیکار نشستند. آنها خودکامگی شاه و نادرستی و ناپاکی رجال او را افشا کردند و زیان‌های حکومت مطلقه و استبداد را به مردم نشان دادند...

... ناصرالدین‌شاه قادر نبود از گردایی که در آن فرو رفته، رهایی یابد و هر که به جای او بود، همین سرنوشت را داشت. اوضاع زمانه و زمزمه‌های بیداری که هر لحظه به فریاد بدل می‌شد، راه هر چاره‌ای را بر حکومت از هر سو بسته بود. ناصرالدین‌شاه اگر هم می‌خواست قادر به رهایی خود و نظام خود از آن ورطه هولناک نبود...

... گلوله‌ای که قلب شاه را از کار انداخت، اگر خصلت رهایی داشت، بیش از هر کس شامل شاه مطلق العنانی بود که در موقعیت اندوهبار خویش زندانی شده بود...

فصل دوم

از ناله تا فریاد

طپیدن‌های دل‌ها ناله شد آهسته آهسته

رساتر چون شود این ناله‌ها، فریاد می‌گردد

فرخی یزدی

کارنامه دولت ناصری

رخدادهای سیاسی - اجتماعی دوران فتحعلی‌شاه و حرکت‌های نوجویی دولت درویشان، به گونه‌ای درخشان در سه سال اول سلطنت ناصرالدین‌شاه که میرزاتقی‌خان امیرکبیر عهده‌دار منصب صدارت عظمی بود، تبلور یافت. عملکرد دولت امیر - که در تاریخ ایران دیگر تکرار نشد - تجسم عینی آرمان‌هایی بود که روح زمانه از عنصر ایرانی طلب می‌کرد.

سه سرفصل عمده اقدامات امیر: نوآوری در راه نشر فرهنگ و دانش و صنعت جدید؛ پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی، اصلاحات سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد اخلاقی مدنی، در همان حال که اهمیت تاریخی شخصیت وی را به عنوان یک ایرانی فرهیخته و آزاده نشان می‌دهد، قابلیت عنصر ایرانی را برای برخورداری از حقوق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تأیید می‌کند. این قابلیت در شخصیت امیر تبلور یافته بود. دکتر آدمیت می‌نویسد:

امیرکبیر از نظر رابطه‌اش با اجتماع، نماینده روح زمان بود، و روح تاریخ

زمان را بیداری مشرق در برخورد با استیلای مدنیت مغرب می‌ساخت. (۱)

از همین رو بود که ساختار دولت استبداد ناصری پس از قتل امیرگرچه در ظاهر نسبت به شاهان پیش از خود تغییر چندانی را نشان نداد، اما در ماهیت آن تفاوت‌های عمده‌ای را بروز داد. این تفاوت‌ها، حاصل همان تحولات شگرفی بود که حرکت قانونمند تاریخ در داخل و خارج کشور ما به وجود آورده بود.

آذرخش‌هایی در شب

در سلطنت پنجاه‌ساله ناصرالدین شاه، با همه استبداد سیاه و خشنی که او به کاربرد، و جنونی که در دورنگهداشتن مردم ایران از پیشرفت‌های کشورهای غربی داشت، روح زمانه همچنان به دمیدن خود در کالبد ایران ادامه داد.

برخی از نمونه‌ها و مظاهر مادی تحولات مغرب زمین؛ مانند احداث خط تلگراف برقی در سال ۱۲۷۴ و گسترش آن در سال‌های بعد، ادامه اصلاحات امیر در بالابردن توان فنی قشون از طریق آموزش و سازماندهی با دست مستشاران خارجی، اصلاح پست و ایجاد شبکه پستی و اتصال آن به اتحادیه پست بین‌المللی، اصلاح وضعیت ضرب سکه و ایجاد ضربخانه بصورت معمول در فرنگ، احداث خطوط آهن و توسعه

آن، احداث کارخانجات اسلحه‌سازی، با روت کوبی، چراغ‌گاز، قندسازی، بلورسازی، چینی‌سازی، ابریشم‌تایی و بسیاری دیگر در زمان ناصری تحقق یافته‌اند. مهم‌ترین مظاهر مادی، رخدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بود. در کنار اقدامات برشمرده شده، در درون حصارهای حکومت استبداد، روشنفکران و رهبران فکری جامعه نیز بیکار نمی‌نشستند. افرادی چون میرزا ملکم‌خان، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ‌احمد روحی و بسیاری دیگر از راه انتشار کتاب و مقاله و سخنرانی، در بیداری مردم می‌کوشیدند. آنها خودکامگی شاه و نادرستی و ناپاکی رجال او را افشا می‌کردند و زیان‌های حکومت استبداد را به مردم می‌نمایاندند و آنچه را که بیرون از آن حصارهای تاریک رخ می‌داد، توصیف می‌کردند و مردم را می‌شورانی‌دند.

فریادهای این پیشگامان مبارزه با استبداد به طور عمده از بیرون مرزهای ایران، به گوش هموطنانشان در داخل کشور می‌رسید و تأثیر خود را برجای می‌گذاشت. حرکت‌هایی همچون: شورش سالار در خراسان، طغیان آقاخان محلاتی در کرمان و عصیان بابیان - صرف‌نظر از ماهیت ویژه هر کدام - در اساس خود نشانه‌هایی از آمادگی جامعه ایرانی برای عصیان و جوش و خروش بود.^(۱)

دو گونه متفاوت

عصیان‌های عهدناصری ماهیت دوگانه‌ای داشتند: گونه اول ریشه در گرایشهای اشراف و درباریان داشت که منافع آنها در اثر ضعف رهبری و سوء سیاست شاه و دولت او به مخاطره می‌افتاد و آنها را به عصیان علیه ارباب خود برمی‌انگیخت. شورش سالار در خراسان و فتنه آقاخان محلاتی در کرمان و طغیان شاهزادگان

۱. گفتنی است که برخی از این جنبش‌ها غالباً بر بستری از سوء استفاده‌ها، انحرافها، بهره‌برداری‌های تحریک آمیز بیگانگان و برجای گذاشتن اثرات منفی شکل می‌گرفت. اما به هرحال پشتیبانی و اتکاء گردانندگان آنها به مردم بود.

قاجاری که سودای سلطنت در سر داشتند، از این گونه بود.

گونه دوم عصیان‌هایی بود که با شکل اول تفاوت ماهوی داشت. قیام‌هایی مردمی بود که ظلم و ستم و درازدستی عمال حکومت و بی‌خبری و غفلت شاه، عامل عمده پیدایش آنها بود.

از شورش پردامنه بایبان که در لعاب شعارها و بدعت‌های مذهبی پیچیده شده بود، بگذریم، حرکت مردم کرمانشاه و بروجرد برضد حکام خود، ایستادگی مردم کرمان برای جلوگیری از ورود حاکم به شهر، هجوم گروهی از مردم یزد به سربازخانه‌ها و خلع سلاح سربازان، قیام نسبتاً دامنه‌دار شیخ عبیدالله شمزینی در کردستان، عصیان مردم کلاردشت و نهضت دامنه‌دار و فراگیر تنباکو نمونه‌هایی از خشم و نفرت مردم از حکومت استبداد بود که به جلوه در می‌آمد.

سلطنت ناصری در اواخر عمر خود به پوسیدگی محض رسیده بود. شاید بتوان عمق این پوسیدگی را از کلمات خانم گرتروید بل Gertrud Bell، که از زبان معلم فارسی خود «شیخ حسن» باز می‌گوید، دریافت:

شیخ حسن نسبت به سیاست ایران نظری آکنده از تحقیر داشت.

می‌گفت: همه‌اش فاسد است! فاسد! فاسد! چه می‌خواستید باشد؟ (همراه با

بالا بردن ابروها) ما همه فاسد هستیم، و شاه هم خداوندگار ماست. باید با

جارو کردن از هرچه هست شروع کرد.^(۱)

۱. گرتروید بل: تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۷۶: خانم بل در سال ۱۸۹۲ م (۱۳۰۸ ه. ق) همراه دایمی اش سرفرانک لاسلز Sir Frank Lascelles وزیر مختار انگلیس به ایران آمده است.

نکته جالب این که نظرات این شیخ با دیدگاه‌های غربگرایانه بیشتر روشنفکران آن زمان متفاوت است. او تمدن غربی را الگوی مناسبی برای تقلید ایرانیان نمی‌داند. بل می‌گوید: بدبینی او، دوراندیشانه‌تر از خوش‌بینی بی‌فیدانه کسانی بود که می‌خواهند بنایی را روی بنای دیگر بگذارند و یک دنیای غربی را روی یک دنیای شرقی [بگذارند] و تأمل نمی‌کنند که این بنا اگر اصلاً ماندنی باشد، تنها با خرد کردن و از میان بردن بنای کهنه برجای می‌ماند (همان مأخذ)

مظاهر عجیب

ناصرالدین شاه قادر نبود از گردابی که در آن فرورفته است رهایی یابد. هر که به جای او بود همین سرنوشت را داشت. این گرداب را طبیعت حکومت استبدادی پیرامون وی به وجود می آورد و از آن گریزی نبود. اوضاع زمانه و زمزمه های بیداری که هر لحظه به فریادهای بلند تبدیل می شد، راه چاره را بر حکومت استبداد از هر سو بسته بود. واقعیت این که، ناصرالدین شاه اگر هم می خواست قادر به انجام کاری نبود. او خود مردی عیاش، زنباره، متلون و در مجموع شخصیتی بس حقیر بود.

اسناد بازمانده از افرادی که آمیزش بلا واسطه با او داشته اند، پرده از فساد نفرت انگیز او برمی دارد. به همان نسبت که مملکت در عصیان و شورش فرو می رفت، شاه و منظمه درباری او در آلوده ترین لذات و کامجویی ها فرو می رفتند. آن چه که می خوانید گواهی میرزا علی خان امین الدوله است که زمانی صدراعظم او بوده است:

[شاه] داد تفنن در انواع ملاحی می داد. از خلوتیان، معدودی محارم انتخاب شد. به خواستاری دوشیزگان شهری اکتفا نکردند. از عاهرات [زنان زناکار] و مؤسسات و زنان بدکار هم که لایق مجلس پادشاه نبودند، روزهای جمعه، به مجمع خاص پادشاه می بردند. نیمی از هفته به یاد مجلس گذشته می گذشت و نیم دیگر به ترتیب عیش و نوش جمعه ای که در پیش است، صرف می شد.^(۱)

صدراعظم مملکت؛ امین السلطان، گذرانی از این بدتر داشت. روایت همین امین الدوله است که شاه خود از کیفیت شب گذرانی امین السلطان برای زنان حرم داستانی چنان رکیک و فضحیت بار تعریف کرد که فریاد آنها بلند شد:

خانم ها به شاه عرض کردند که از این اوضاع خبر دارید و می دانید که روز و شب

صدراعظم شما چه سان می رود، پس چرا فکر مملکت و رعیت خود نیستید؟^(۲)

۱. میرزا علی خان امین الدوله: خاطرات سیاسی، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، شرکت

۲. همان مأخذ، ص ۱۸۱.

کتاب های ایران، ۱۳۴۱، ص ۱۸۰.

جملات امین الدوله در حول و حوش این روایت به گونه‌ای جالب حال و روز آن ایام را مجسم می‌سازد:

مردم ایران در یک خواب سنگین، مظاهر عجیب و نقش‌های مهیب می‌دیدند. اخلاط عفنه که مولود چنین کابوسی بود، نفس ایران را تنگ و بدن مملکت را رنجور و عرق اضطراب را جاری می‌کرد. از بدن‌های نیم‌جان آوازی هولناک برمی‌خاست، بی‌آن‌که در اجساد حرکتی دیده شود.^(۱)

امین الدوله که خود جانشین و حاشیه‌نگار حوادث بود، ظاهراً حرکت اجساد را نمی‌دید. نه او که شاید بسیاری دیگر از جمع حریفان و حاشیه‌نشینان؛ که خوش نشسته بودند، یا حرکت‌ها را نمی‌دیدند یا به تصور «قدرت قاهره» شاه آنرا جدی نمی‌گرفتند.

گلوله میرزا رضا کرمانی که روز جمعه دهم اردیبهشت ۱۲۷۵ شمسی (۱۳۱۵ قمری) در حرم حضرت شاه عبدالعظیم، قلب ناصرالدین شاه را از حرکت انداخت اگر خاصیت رهایی می‌داشت به تعبیری می‌توان گلوله‌ای نجاتبخش دانست برای شاه مطلق‌العنانی که در موقعیت اندوهبار خویش اسیر شده بود.



ناصرالدین شاه قاجار و جمعی از رجال



تشییع جنازه ناصرالدین شاه - سمبل استبداد سنتی به گور سپرده می شود.

احوال و خصال مظفرالدین شاه

... سرنوشت، این خودکامه کوچک را که از شخصیت ایستا و بی‌تحرکش، هیچ پدیده برجسته‌ای به ظهور نرسید، در یکی دیگر از دوران‌های طوفانی حیات سیاسی ایران، بر رهبری کشور مأمور ساخت و با دستهای لرزان و بی‌رمق او، قلم بطلان بر دوره‌ای سیاه کشید...
... همه آنهایی که برضعف‌های شخصیتی او انگشت گذاشته‌اند، از نازکدلی، رحم و شفقت، انعطاف‌پذیری و بخشندگی او سخن رانده‌اند. گزایه پائولی میهماندار فرانسوی، مظفرالدین‌شاه را صاحب طبعی ملایم، خیرخواه معرفی کرده‌است...

... او برخلاف اجداد خود، حرمسرای مفصل تشکیل نداد و اطرافیانش به تمسخر، شمار زنان او را «شش تا و نصفی» خوانده‌اند. با این‌که می‌کوشید مخارج اندرون را به حداقل تقلیل دهد، بر خلاف انتظار نه تنها چیزی از آن کاسته نشد، بلکه افزایش هم یافت...
... شاه را وامی داشتند کیسه ۲۴منی حاوی مروارید را که پدرش در خزانه گذاشته بود، می‌خواست، محتویات آن در سفره پهن می‌شد، دانه‌های درشت آنرا جدا می‌کرد، و به سرپیشخدمت‌ها نشانه می‌رفت، آنها هم از خوردن این تیر شکلک درمی‌آوردند، تا شاه نشانه زنی را تکرار کند...

... از تاریکی و رعدوبرق و طوفان سخت وحشت داشت و در چنین مواقعی به زیر عباى سیدبحرینی پناه می‌برد. بقول دولت آبادی: با آن عالم عیاشی که در خلوت از هیچ ارتکابی خودداری نمی‌کرد، در ظاهر نمازگذار، دعاخوان، روضه شنو، سیدپرست، دعاگو و نذر و نیاز ده بود...

فصل سوم

احوال و خصال مظفرالدین شاه

... چون مردی کوچک،

در لاک نیازهای خویش، می خورد

مردی که می ترسد

از عشق.

مریم جعفرپور، شاعر معاصر

✘ شخصیتی ایستا و بی تحرک

مظفرالدین میرزا روز جمعه چهاردهم جمادی الثانی سال ۱۲۶۹ هـ. ق تولد

یافت. او چهارمین پسر ناصرالدین شاه بود. مادرش شاهزاده شکوه السلطنه دختر

فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه پسر فتح‌علی شاه بود.^(۱)

در سال ۱۲۷۷ ه. ق در حالی که فقط هشت سال داشت به مقام «صاحب‌اختیاری مملکت آذربایجان» فرستاده شد و عزیزخان سردار را به پیشکاری او مأمور ساختند. و سال بعد؛ یعنی دهه آخر ذی‌الحجه ۱۲۷۸ ه. ق به عنوان ولیعهد ایران انتخاب گردید.^(۲)

سنت قاجارها از عهد فتح‌علی شاه بر این جاری بود که ولیعهد باید در آذربایجان مستقر باشد.^(۳)

بنابراین او نیز از همان زمان که به صاحب‌اختیاری آن ایالت برگزیده شد، تا هنگامی که به پادشاهی رسید؛ یعنی ۳۶ سال (از ۱۲۷۷ تا ۱۳۱۳ ه. ق) در آذربایجان اقامت داشت.

سرنوشت، این خودکامه کوچک را که از شخصیت ایستا و بی‌تحرکش هیچ پدیده برجسته‌ای به‌ظهور نرسیده است، در یکی دیگر از دوران‌های طوفانی حیات سیاسی ایران، بر تخت سلطنت استبدادی نشانند، و با دستهای لرزان و بی‌رمق او قلم بطلان بر دوره‌ای سیاه از تاریخ ایران کشیده شد. X

عبدالله مستوفی این پادشاه را «آدم بسیار خوب و پادشاه بسیار بدی» معرفی می‌کند.^(۴) تقریباً تمام مآخذ داخلی و خارجی صفاتی را که برای او برشمرده‌اند از نارسایی تربیت و شخصیت و ناتوانی‌اش در رهبری کشور حکایت دارد. سی‌وشش

۱. ناصرالدین‌شاه، پیش از مظفرالدین میرزا، سه ولیعهد دیگر داشت بنامهای: احمدعلی میرزا، معین‌الدین میرزا و محمدقاسم میرزا که یکی بعد از دیگری در همان سنین کودکی مردند. مظفرالدین شاه، چهارمین ولیعهد اوست (ر.ک: دکتر نوایی: ولیعهدهای ناصرالدین شاه، مجله یادگار، سال ۳، شماره ۱۰، ص ۵۴).

۲. برگرفته از: مرآت‌الوقایع مظفری، ص ۳۸ - ۳۷.

۳. آذربایجان برای قاجارها اهمیت سیاسی و سوق‌الجیشی فوق‌العاده داشت. قرب جوار با همسایه شمالی و نزدیکی با عثمانی و تحرکات دائم این دو همسایه ایجاب می‌کرد که دربار کوچکی هم در این ایالت وجود داشته باشد. همه ولیعهدهای قاجاری از پادشاهی فتح‌علی شاه به بعد در آذربایجان مقیم بودند.

۴. شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۱۲.

سال ایام ولیعهدی او در آذربایجان به بیهودگی تمام و در سرگرمی‌هایی گاه چنان موهن و زشت سپری شده بود، که بازگویی آنها در شان قلم نیست. (۱)

حرم شش تا و نصفه‌ای

بر خلاف فتح‌علی شاه و عباس میرزا و ناصرالدین شاه که حرمسرای وسیع و زنان متعددی داشتند، تعداد همسران مظفرالدین شاه محدود بودند و بنابراین حرمسرای پر طول و تفصیلی هم نداشت.

درباریان و اطرافیان وی به تمسخر، شمار زنان او را «شش تا و نصفی» می‌خواندند. این اصطلاح کنایه آمیز گویا ورد زبان غیرایرانیان هم شده بود. کلنل کاساکوفسکی وقتی از مخارج اندرون شاه بحث می‌کند، می‌گوید:

در بادی امر واقعاً نمی‌شود فهمید که شاه جدید با وجود این که شش تا و نصفی زن بیشتر ندارد، و مخارج اندرون را به حداقل تقلیل داده و زندگانی درویشانه‌ای دارد، از مخارج نه تنها به طوری که همه منتظر بودند، کاسته نشده، بلکه افزایش نیز یافته است. (۲)

از معروف‌ترین زنان او، تاج‌الملوک خانم ملقب به «ام‌خاقان» است. این خانم، دختر میرزا تقی خان امیرکبیر بود. چنان که می‌دانیم امیرکبیر از همسر خود عزت‌الدوله، خواهر ناصرالدین شاه دو دختر داشت بنامهای تاج‌الملوک خانم و همدم‌الملوک خانم. تاج‌الملوک همسر مظفرالدین شاه و همدم‌الملوک مادر محمدعلی شاه است. مظفرالدین شاه البته همسران دیگری هم داشت. او از آن شش تا و نصفی همسر، بیست و دو فرزند (شش پسر و شانزده دختر) برجای گذارد. (۳)

۱. شرح دربار وی را میرزا محمدعلی خان غفاری کاشانی به تفصیل نوشته است، بنگرید به: دکنر نوایی، مقدمه مرآت الوقایع مظفری، ص ۸.
 ۲. خاطرات کلنل کاساکوفسکی، نقل از ایران و جهان، ج ۳، ص ۶۶.
 ۳. بنگرید به: تاریخ بیداری ایرانیان به ناظم‌الاسلام کرمانی، به کوشش ←

از چشم هاردینگ

سرآتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در تهران (۱۹۰۰م- ۱۳۱۸ه.ق) در خاطرات سیاسی خود، سیمای مظفرالدین شاه را چنین توصیف می‌کند:

شاه در آن اونیفورم نظامی که به تن داشت و آن کلاه پوستی مشکی که به سر گذاشته بود، سیمایی محتشم داشت و از ظاهر و جناتش آثار تربیت خوب خوانده می‌شد. اجزای قیافه‌اش به هم می‌آمد و دماغش با وصف آن انحناى خفیف که داشت روی هم رفته کشیده و متناسب بود. اما روی هم رفته از سن و سال حقیقی‌اش مسن‌تر به نظر می‌رسید، چون طلیعه پیری به شکل چروک‌های عمیق در صورت و پیشانی‌اش نمایان شده و سبیل‌های طویل و پرپشتش شروع به سپیدشدن کرده بود.^(۱)

کودک پیر

سال‌ها پیش از هاردینگ خاطره‌نگار فرانسوی آقای «گزاویه پائولی Xavier Paoli» از سوی دولت فرانسه، در پاریس میهماندار مظفرالدین شاه بوده‌است، نیز از سیمای مظفرالدین شاه توصیفی داده‌است. او که مدت ۲۵ سال منصب میهمانداری رؤسا، پادشاهان و سران نامدار جهان را در کشور خود برعهده داشته و از ناصرالدین شاه نیز پذیرایی کرده بود، می‌نویسد.

مظفرالدین شاه با پدر خود هیچ وجه اشتراکی نداشت. به این معنی که این پادشاه در حقیقت طفل مسنی بود. از یک طرف هیکل درشت و سبیل‌های پرپشت و چشمان پر از مهر و شکم‌گنده و چاقی ظاهر او جلب توجه می‌کرد و

→ سعیدی سیرجانی، ج اول، ص ۱۲۹.

۱. خاطرات سیاسی سرآتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، انتشارات کیهان،

از طرف دیگر ذهن کهنه پرست و هوش ضعیف او.^(۱)

محاسن مظفری

همه آنهایی که بر ضعف‌های شخصیتی او اشاره کرده‌اند، از نازکدلی، شفقت، انعطاف‌پذیری و بخشندگی او سخن گفته‌اند. کلماتی که گزایوه پائولی میهماندار فرانسوی او در توصیفش به کار برده، نشانه‌هایی روشن از این ویژگی‌ها دارد:

طبیعتی بسیار ملایم و خیرخواه داشت ولی بی‌نهایت ترسو بود. گاهی در بذل و بخشش راه افراط می‌رفت به نهایت درجه بوالهوس و بهانه‌گیر بود. اما در این هوسرانی‌ها هیچگاه به آزار کسی رضای داد...

به من حقیقتاً از صمیم قلب محبت می‌ورزید. کار این محبت‌گامی به رقت و تأثر می‌کشید، چنان‌که روزی که بر سر کمال لطف بود و حدقه‌های گرد چشمان خود را به من دوخته بود، گفت:

پائولی، پائولی نجیب، شما نوکر عزیز و خوب من...^(۲)

از توصیف وقایع نگاران ایرانی نیز همین ویژگی‌ها را می‌توان استخراج کرد. عبدالله مستوفی می‌نویسد:

این پادشاه ضعیف‌النفس‌تر از آن بود که اهل حل و عقدی باشد یا به کسی تعدی کند، یا سطوتی نشان بدهد. آدم بسیار خوب و پادشاه بسیار بدی بود.^(۳)

مخبرالسلطنه هدایت پیرامون علائق این پادشاه به مشروطه می‌نویسد:

من از روی علم شهادت می‌دهم که استقرار مجلس از اول تا آخر، آرزوی

۱. گزایوه پائولی: اعلیحضرت‌ها، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، س ۱، ش ۱، نقل از ایران و جهان، ج ۳، ص ۲۱.

۲. اعلیحضرت‌ها، نقل از همان مأخذ، ص ۲۱.

۳. عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، ج ۲،

مظفرالدین شاه بود، تهور اجرا نداشت تا صورتاً مجبور شد، البته برکماهی امر و قوف نداشت. (۱)

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی ضعف شخصیت مظفرالدین شاه را در بی توجهی ناصرالدین شاه به او و وجود والیان مقتدری مثل فتحعلی خان صاحب دیوان یا حسنعلی خان امیر نظام، که امور را قبضه می کردند و فرصت دخالت در کارها را به ولیعهد نمی دادند، جستجو می کند و می نویسد:

ولیعهد بواسطه این اسباب و اسباب دیگر، که سرآمدش همان محدود بودن فکر اوست، در سال های آخر عمر پدرش در تبریز با نهایت فلاکت و پریشان روزگاری امرار معاش می کرد. در این صورت چندان هم نمی توان او را ملامت کرد. (۲)

مخاطرات ایام ولیعهدی

طبیعی است که جنبه های منفی شخصیت مظفرالدین شاه در نوشته های مربوط به او غلبه دارد. رشد نازل عقلی او حتی در همان ایام ولیعهدی اش شهرت داشته است و به نظر می رسد از سوی رقبای او در مسئله ولیعهدی، دامن زده می شده است. مثلاً رقیب عمده او ظل السلطان به گونه ای غیر مستقیم، می کوشیده است با تحقیر مظفرالدین میرزا، زمینه ولیعهدی خود را فراهم آورد. نشانه های این مدعا را از لابه لای نوشته های اروپائینی که به ایران آمده اند، می توان یافت چارلز جیمس ویلز انگلیسی که در سال های ۱۸۶۷ تا ۱۸۸۱ م (۱۲۸۴ تا ۱۲۹۹ ه. ق) قریب پانزده سال در ایران بوده می نویسد:

۱. مخبرالسلطنه هدایت: مخاطرات و خطرات، کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۴، ص ۱۴۴.
۲. یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، انتشارات عطار، و فردوس، چاپ ششم، ۱۳۷۱، ج ۱،

پادشاه ایران [ناصرالدین شاه] مایل اند که ولایت عهدی ایران را به پسر محبوب خود یعنی نواب ظل السلطان مرحمت فرمایند ولی این مطلب منوط به این است که آیا این شاهزاده معظم لیاقت جلوس بر تخت سلطنت خواهد داشت یا خیر. به تمام رعایای دولت ایران ظاهر است که پسر بزرگ اعلیحضرت که نژاد آن از طرف مادر هم به خانواده سلطنت منتهی می شود، شخص کم عقلی است. (۱)

البته زمینه چینی و یلز برای ولیعهدی ظل السلطان، بخشی از برنامه گسترده‌ای بود که انگلیسی‌ها در پی اجرای آن بودند، زیرا ظل السلطان با انگلیسی‌ها رابطه‌ای نزدیک داشت. دامنه این کوشش‌ها نه تنها در ایران بلکه در خارج از ایران هم کشیده می شد. اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود آورده است که:

در روزنامه طمس [تایمز] مطبوعه لندن تفصیلی نوشته بودند که تعریف از ظل السلطان و تکذیب از ولیعهد و تحریک شاه که ولیعهد را معزول کند و ظل السلطان را ولیعهد نماید. ترجمه نمودم به شاه دادم. خیلی متفکر شدند، فرمودند: کتابچه را بسوزان... معلوم است که این اخبار به تحریک ظل السلطان است. (۲)

افکار عمومی هم گویا در ایام ولیعهدی مظفرالدین شاه به نفع او بوده است. زیرا کوشش‌های ظل السلطان در این زمینه، که با رشوه‌های کلان به شاه نیز همراه بوده، واکنش تمسخرآمیزی در آنها داشته است و گواه آن تصنیف معروفی است که در آن تلاش وی را در این زمینه به ریشخند گرفتند:

شازده لوچه شاه نمی شه

ستاره کوره ماه نمی شه

۱. چارلز جیمس ویلز: تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه عبدالله، به کوشش جمشید دودانگه، مهرداد نیکنام، انتشارات زرین، ۱۳۶۳، ص ۵۶.
 ۲. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، ص ۳۸۹.

حمایت روس‌ها

کوشش انگلیسی‌ها برای ولیعهد کردن ظل‌السلطان، واکنشی بود در برابر حمایت روس‌ها از مظفرالدین میرزا. ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد:

روس‌ها حسب العاده دیرینه، رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی، سخت در قلب این پادشاه جای دادند.^(۱)

هم از این روست که در نوشته‌های انگلیسی‌ها و هواداران ایرانی آنها، مظفرالدین شاه بیشتر، عرضه توهین و تحقیر شده‌است.

گرایش مظفرالدین میرزا به اندیشه‌های آزادی خواهانه نیز مقوله‌ایست که جسته و گریخته در نوشته‌ها دیده می‌شود. گویا این گرایش از دوران ولیعهدی او وجود داشته‌است. ناظم‌الاسلام اشاره دارد که:

در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح خواهی و حریت‌پسندی می‌فرمود و [روزنامه] «اخبار ناصری» هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعه یافت و «قانون» که ممنوع از دخول به ایران بود در لف پاکت به ایشان می‌رسید.^(۲)

اما ناظم‌الاسلام که برجسته‌های منفی مظفرالدین شاه تأکید دارد، نا باورانه می‌افزاید: در آغاز جلوس سخنان دل خوش کن پوک که دال بر توجهات ملوکانه به اصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی، خاصه نظامی بود، می‌فرمود. از این رو تا درجه‌ای توجه عامه را مبذول نمود.^(۳)

کسروی و مظفرالدین شاه

احمد کسروی نیز به برخی از خصلت‌های نیک مظفرالدین شاه و از جمله همراهی او با مشروطه خواهان اشاره دارد. در همان حال که او نیز، شاه را فاقد

استعداد و قاطعیت می‌داند، و در سطحی بسیار پایین از پدرش ارزیابی، می‌کند؛ جنبه‌های نیک او را می‌ستاید

امیدی به نیکی حال ایران به دست او نمی‌رفت، ولی خود همدردی و نیکخواهی می‌نمود و از ناتوانی کشور و آشفتگی کارها سخن رانده، نویدها می‌داد و مردم که پس از پیش آمد تنباکو تکانی خورده و به سود و زیان کشور دلبستگی پیدا کرده بودند، از این سخنان خوشدل می‌گردیدند.^(۱)

و در جایی دیگر به مقاومت او در برابر لجاجت مخالفان مشروطه تأکید دارد: این پادشاه تنها نیکی‌اش آن همراهی بود که با مشروطه می‌نمود و تا می‌توانست و می‌یارست، جلو درباریان و دیگران را می‌گرفت.^(۲)

در واقع نیز مظفرالدین شاه به قول کسروی «نیکی کارها را می‌خواست». او خود گویا پوسیدگی و عقب‌ماندگی نظام سلطنت ایران را دریافته بود و به آن صریحاً اشاره می‌کرد. در روزنامه حبل‌المتین صورت گفتگویی که میان شاه و امین‌الدوله در آستانه تفویض مقام صدارت عظمی رفته، از آن جمله به این وجهه نظر شاه اشاره شده که: سلطنت ایران برحسب‌شان و مقام به مقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده... و می‌دانیم که به ملاحظه اختیارات مطلقه ماست.^(۳)

گرایش مظفرالدین شاه را به اصلاحات و لزوم تجدیدنظر در اختیارات مطلقه شاه نباید سرسری و فاقد زمینه قبلی ارزیابی کرد. این گرایش را وضعیت سیاسی و اجتماعی حاکم بر آذربایجان در او به وجود آورده بود. وضعیت در آذربایجان، در آغاز حرکت‌های آزادی خواهانه با دیگر شهرهای ایران فرق اساسی داشت. این ایالت پس از تهران، اهمیت سیاسی ویژه‌ای داشت و چنان که اشاره کردیم ولیعهدنشین بود و در ارتباط دائم با پایتخت بود. هم از این نظر و هم از جهت نزدیکی با قفقاز و عثمانی،

۲. همان مأخذ، ص ۱۹۸.

۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۱.

۳. نقل از کسروی، همان مأخذ، ص ۲۲.

کانون تبادل افکار آزادی خواهانه بود. هر سال جمع کثیری از مردم (خاصه بازرگانان و کارگران) از این شهر به این دو منطقه رفت و آمد داشتند. و دیده‌ها و شنیده‌های خود را در آذربایجان رواج می‌دادند.

طبیعی است که او از این رخدادها نمی‌توانست بی‌تأثیر باقی بماند.

اما این تأثیرات ناگزیر، و نیز امکانات تعلیم و تربیت که پدر در اختیارش قرار داده بود - و نسبت به زمان خود کافی و فراوان بودند - در اساس نتوانست استعداد برجسته‌ای در او پرورش دهد. و تربیت استبدادی، که با شدت بر محیط زندگی او استیلا داشت، تحولی عمیق در شخصیت او به وجود نیاورد. دکتر نوایی نوشته است:

از همان تاریخ استقرار مظفرالدین میرزا در تبریز، پدرش کوشید که بهترین افراد را برای تعلیم و تربیت وی در امور سیاسی انتخاب کند ولی مظفرالدین میرزا کودن‌تر از آن بود که بتواند چیزی یاد بگیرد و روی پای خود بایستد و رفتاری در خور شاهان داشته باشد... نزدیک به چهل سال، وی در آذربایجان به عنوان ولیعهد حکومت کرد و در این مدت، مستی اراذل و اوباش و بخوبر و کلاش، به تدریج چون حشرات الارض دور او را گرفتند.^(۱)

شکسته بالی

یحیی دولت‌آبادی اشارات در خور تأملی پیرامون دوره ولیعهدی مظفرالدین شاه دارد:

ولیعهد در مدت طولانی اقامت در آذربایجان بیکار و در حقیقت خانه‌نشین بوده. چه همه وقت در مقابل خود والی مقتدری را مانند فتحعلی خان صاحب دیوان یا حسنعلی خان امیرنظام و غیره می‌دیده است که

۱. عبدالحسین سپهر، ملک‌المورخین: مرآة الرقابع مظفری بانضمام یادداشت‌های ملک‌المورخین، انتشارات زرین، ۱۳۶۸، مقدمه، ص ۸.

نه تنها زمام کل امور ایالت را در دست داشته، بلکه در کارهای شخصی او هم دخالت و به عبارت دیگر به او تحکم می‌نماید.

ولیعهد بواسطه نداشتن اجزای قابل و نارسایی تدبیر خود در اداره کردن امور زندگانی، همه وقت بی‌پول معطل سرگردان و گرفتار دست طلبکار است... ناصرالدین‌شاه که حب حیات و علاقه به طول عمر بر هر علاقه‌ای در وجودش غلبه دارد ذاتاً به آن کسی که در انتظار مرگ او نشسته، توجهی ندارد، گرچه فرزند خود بوده باشد. به علاوه به دو فرزند دیگر خود مسعودمیرزا [ظل السلطان] و کامران میرزا آنقدر پروبال داده که در هوای سلطنت هم پرواز می‌نمایند و این خود مزید شکسته‌بالی ولیعهد است. والی آذربایجان هم هرکه باشد برای استقلال شخصی خود ولیعهد را درمانده و پریشان حال می‌پسندد. (۱)

درد نوکری

او به گونه‌ای غم‌انگیز ناتوان بود. قدرت آن جمع حریص و بخوبری که او را احاطه کرده بودند، البته از خودش ناشی می‌شد، اما او خود حریف آنها نبود. خاصه که اهل عمل نبود و فقط حرف می‌زد. می‌خواست کارها از راه مسالمت بگذرد، اما تمشیت آن اوضاع جز با قاطعیت و اراده محکم، ممکن نبود و او این اراده را نداشت. حدود خوش‌خیالی از یکسو، و درجه ناتوانی او را از سوی دیگر، از پاسخی که به گزارش افشاگرانه صنیع‌الدوله نوشته است، می‌توان فهمید:

صنیع‌الدوله: عریضه شما را ملاحظه کردم. حقیقت این است. والله خیلی تأسف خوردم، من باب این‌که هیچ‌کدام قدر آقای خودتان را نمی‌دانید. همه به هوی و هوس نفسانی حرکت می‌کنید. آخرش را هم خداوند خودش به خیر

بکند. دست از ملاحظه بکشید. این چند نفر که هستید دست به دست هم بدهید، چه اندازه کارها را از پیش می‌بریم. والله امشب روزنامه ملاحظه می‌کردم، حالت چینی‌ها را پیدا کرده‌ایم. والله جای تأسف است. شما را به حق خدا قسم می‌دهم که قدری درد نوکری پیدا کنید. قال اقول را کنار بگذارید. باری البته این مطلب را بدان، والله بالله به حق خدا کسی قدرت ندارد از شما سعایت کند و من هم گوش بده نیستم. این‌ها قدرت ندارند غیر فرمایش ما کاری بکنند. (۱)

شاه می‌اندیشید که اگر دولتمردان درد نوکری پیدا کنند، همه مشکل‌ها حل خواهد شد. اما درد نوکری را از افرادی چون عبدالمجید میرزا عین‌الدوله، حسین پاشا خان، مقلب به امیربهادر جنگ، میرزا محمودخان حکیم‌الملک و بحرینی که شخصیت‌های حقیر پر عقده جاه‌طلب و سودجو بودند چگونه می‌توانست انتظار داشته باشد و جالب‌تر این که او از قدرتی دم می‌زد که در معنا فاقد آن بود.

کیسه ۲۴ منی مروارید

باز بخشندگی و دست‌ودل‌بازی - بموقع و بی‌موقع - مظفرالدین شاه هم حکایت‌های بسیار گفته‌اند. گو این که منشاء این خصلت را در سادگی و کم‌رویی و ناتوانی او جست‌اند؟ دکتر ملک‌زاده می‌نویسد:

بذل و بخشش بی‌حساب این پادشاه و دست‌اندازی درباریان به خزانه و عایدات دولت، مملکت را به طرف ورشکستگی سوق داد و همین نکته زمینه استقراض دولت ایران را از دولت روسیه فراهم ساخت. (۲)

۱. نقل از: مخبرالسلطنه هدایت: گزارش ایران (قاجاریه و مشروطیت)، نشر نقره، ۱۳۶۲، ص ۱۵۳. صنیع‌الدوله وزیر خزانه بود و در گزارش با به اصطلاح آنروز «عریضه» خود پرده‌از چپاول‌گری‌ها و مفساد حاکم بر اوضاع را برداشته بود.

۲. دکتر مهدی ملک‌زاده: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، انتشارات ابن‌سینا، تاریخ، ←

پیرامون این بذل و بخششها ماجراهای عجیبی نوشته‌اند. عبدالله مستوفی اشاره می‌کند که ناصرالدین شاه کیسه‌ای ۲۴ منی حاوی مروارید در خزانه داشت، که گاه برای تفریح و گاه برای انتخاب تسبیح یا گردن‌بندی که می‌خواست به سران کشورها هدیه کند، آنرا به نزدش می‌آوردند. ابتدا مهر روی کیسه را به دقت بررسی می‌کرد و چون به دست نخوردگی مطمئن می‌شد، دستور بازکردن سرکیسه را می‌داد و پس از رفع نیاز، با همان دقت کیسه را می‌بستند و با مهر دستی شاه ممهور می‌کردند و به خزانه باز می‌گرداندند.

اطرافیان مظفرالدین شاه هم وی را به چنین کاری واداشتند، منتهی به گونه‌ای دیگر: شاه را وامی‌داشتند کیسه مروارید را می‌خواست، محتویات آن در سفره پهن می‌شد، شاه دانه‌های درشت آنرا جدا می‌کرد و به سرپیشخدمت‌ها نشانه می‌زد. آنها هم از خوردن این تیر خیلی دردمان می‌آمد. شکلک می‌ساختند و میمون‌بازی درمی‌آوردند که شاه نشانه‌زنی خود را تکرار کند و آنها به جای یک تیر، هریک پنج شش تا از این تیرهای شاهانه بخورند...^(۱)

ساده‌لوحی شاه به رجال و دولتمردان او میدان می‌داد که شوخیهای رندانه با او بکنند. به روایت معیرالممالک:

روزی مظفرالدین شاه وضو می‌ساخت و در این هنگام مشیرالدوله [نصرالله‌خان] در کنارش ایستاده بود. شاه انگشتری زمرد درشت و عالی که در دست داشت. از انگشت درآورده به مشیرالدوله داده و او هم بلافاصله تعظیم عظیمی به عمل آورد و انگشتری را بوسید و در انگشت کرد و گفت: خداوند سایه مبارک قبله عالم را از سر خانه‌زاد خدمتگزار کوتاه نفرماید.^(۲)

→ ص ۱۴۱. ۱. شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۱۲.

۲. نقل از: تلاش آزادی، دکترابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات نوین، ۱۳۵۶، ص ۲۱.

نظریات خواهر شاه

تاج السلطنه، خواهر مظفرالدین شاه، گویا بر بستر همین زمینهاست که به ریخت و پاش‌های برادر اعتراض می‌کند و می‌گوید:

خیلی به سرعت، تمام پول مملکت و ذخیره‌های پدر را، از پول و جواهر، برادرم به مصرف رسانید. در مدت یکسال تمام نوکرها و اجزاء لات او دارای پارک و عمارت و پول‌های گزاف شده بودند و این بدبخت مال ملت بیچاره را در میان ده دوازده نفری تقسیم کرده بود.^(۱)

این رویه به سرعت خزانه را تهی کرد. دکتر ملک‌زاده می‌نویسد:

پس از این‌که درباریان در اندک مدتی آن‌چه پول نقد در خزانه و از عایدات دولت به دست می‌آمد. به مصرف عیش و عشرت رسانیدند، بنای فروش خالصجات دولتی را گذاردند و مردان متنفذ و رجال دولت وعده زیادی از روحانیون با پرداخت مبلغ مختصری دارای صدها هزار تومان املاک و دهات شدند. چنان‌که با تقدیم صد اشرفی رشوه، بعضی، املاکی که متجاوز از صدهزار تومان قیمت داشت، به دست آوردند.^(۲)

تقریباً تمام منابع عهد قاجاری به چپاولگری همراهان آذربایجانی مظفرالدین شاه اشاره کرده‌اند. احتشام السلطنه ترکیب این گروه را چنین وصف می‌کند:

همراهان اعلیحضرت قدر قدرت که در طول سی و چند سال، دست‌آموز و تربیت‌شده دربار سراپا فساد و تباهی او در تبریز شده بودند، مجموعه‌ای از تمام طبقات بودند و از صدراعظم تا مهتر و رکابدار و حتی مقلد و فال‌گیر و

۱. خاطرات تاج السلطنه: به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۸۷.
 ۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۴۷.

دعائویس و رمال و روضه‌خوان و سردار و سپهسالار و غیره در میان آنها وجود داشت و ایشان قبل از ورود به دارالخلافه و جلوس ولینعمت خویش به تخت سلطنت، جمیع مناصب و مشاغل دولتی و حتی تیولات و خالصجات را میان خود تقسیم کرده بودند. این عبارت معروف که: یک عمر گرسنگی کشیده و محرومیت دیده‌ایم به امید چنین روزی. هر روز چندبار، از دهان یک‌یک همراهان آذربایجانی مظفرالدین شاه به گوش می‌خورد.^(۱)

وزیر امور خارجه آذربایجان

عبدالله مستوفی اشاره می‌کند که همراهان و همکاران مظفرالدین شاه از راه بازی‌های سرگرم‌کننده و نفوذ در اندیشه‌های کودکانه او راه چپاول را یاد گرفته بودند: فارس‌ها هم همین که دانستند پهنای کار از چه قرار است هم‌رنگ جماعت شدند. شنبل بازی* در خلوت شاه رواج پیدا کرد. همگی از ترک و فارس با این بازی‌ها دارای کالسکه و درشکه و اسبهای روسی شدند و خانه‌های آبرومند با مبل و اثاثیه عالی ترتیب دادند. خلاصه این‌که حد و سدی که در اواخر ناصرالدین شاه به سعی و همت امین‌السلطان لقمه شده و از قوت افتاده بود، یک باره از بین رفت. به حدی که میرزا سیدمهدی حکیم که کارگزار آذربایجان شده بود، اصرار داشت که به وزیر امور خارجه آذربایجان ملقب شود...

اجمالاً هرکس با این شاه ضعیف النفس سروکار پیدا می‌کرد، اعم از صالح و

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه: به کوشش سیدمهدی موسوی، انتشارات زوّار، چاپ دوم

۱۳۶۷، ص ۴۲۴.

*. مستوفی درباره «شنبل بازی» می‌نویسد: در طفولیت من یک نفر مسخره در یک دسته مطرب یهودی که به او «شنبله غوره» می‌گفتند، دیده بودم. شنبل بازی به معنی مسخرگی است. من ریشه‌ای برای این لغت ندیدم و نمی‌دانم که شنبل از این شنبله غوره مشتق شده است یا این شنبله غوره از شنبل (ص ۱۳).

دولت آبادی آنگاه به تعریض می‌افزاید:

بالجمله ولیعهد با آن عالم عیاشی که در خلوت از هیچگونه ارتکابی خودداری ندارد، در ظاهر نمازگذار و دعاخوان، روزه شنو، سیدپرست، دعاگیر، نذر و نیاز ده می‌باشد. چونکه شنیده است به این توسل‌ها می‌تواند تمام گناهان خود را آمرزیده شده بداند. (۱)

عبدالله مستوفی در بیان این‌که همه حالات و تمایلات شاه مورد سوء استفاده اطرافیان او قرار می‌گرفت، می‌نویسد:

اعلیحضرت شاهنشاهی یا ناخوش بود حکیم‌الملک او را می‌دویدید. یا سلامت بود خلوتیان با این بازی‌های خنک او را مشغول می‌داشتند. وقتی هم که می‌خواست روبه خدا برود سیدبحرینی حاضر بود و برای او روزه می‌خواند. اگر گاهی رعدوبرق و طوفانی پدیدار می‌شد، جای او در پوستین آقای بحرینی، که به زودی به خرقة خز مبدل گشت، بود و نان سید به روغن افتاد. (۲)

عادت‌های عجیب

غلبه ترس و وحشت بر وجود مظفرالدین شاه، یکی دیگر از نقاط ضعف این پادشاه شمرده شده است. گفته‌اند که او از تاریکی و صدای رعد و درخشش برق به سختی می‌ترسید. داستان‌هایی که در این مورد برای او ساخته‌اند گاه به قدری عجیب است که باور کردن آنها را دشوار می‌سازد. به موجب این روایات «او از صدای رعد چنان می‌ترسید که به زیر میز پناه می‌برد و «سید بحرینی» با ذکر و ورود دعا او را بیرون می‌آورد». (۳)

وحشت از تاریکی و تنهایی گویا از کودکی در وجود او جای گرفته بود. دکتر نوایی می‌نویسد:

۱. همان مأخذ. ۲. شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۲.

۳. عزیزالله کاسب: منحنی قدرت در تاریخ ایران، ناشر مؤلف، ۱۳۶۸، ص ۶۱۷ - ۶۱۶.

درجه وحشت مظفرالدین شاه از تاریکی و تنهایی بدان پایه شدید بود که شبها بایستی اطاق او پر از روشنایی و سروصدا باشد. به همین ملاحظه هر شب هنگامی که شاه می خوابید و مژه برهم می گذاشت، یک عده از همراهان او در اطراف بستر می نشستند و چهل چراغها را روشن می کردند و حکایات روزانه خود را برای همدیگر نقل می نمودند و چند تن از جوانان نجیب زاده درباری دوبه دو، نوبت به نوبت، دست و پای او را به رغبت و با نظم تمام آرام آرام مشت می زدند...

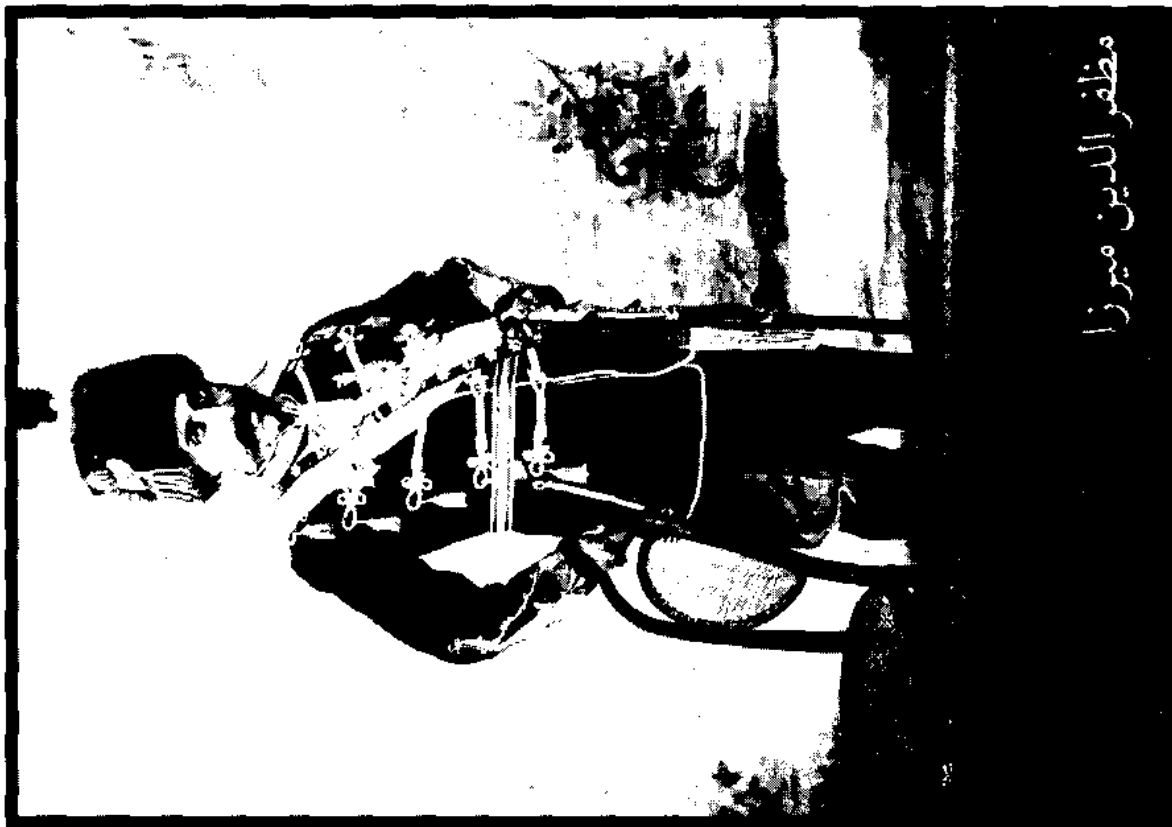
امر بسیار عجیب این که پادشاه با وجود این همه مشت و مال و روشنایی و سروصدا به خواب می رفت و ناراحت نمی شد.^(۱)

آقای پائولی میهماندار فرانسوی او که شاهد موارد متعددی از این ترس عجیب بوده، داستان های جالبی حکایت کرده است. پائولی می گوید:

مظفرالدین شاه به آسانی از هرچیز می ترسید و به وضع غریبی هم دچار وحشت می شد. همیشه یک طپانچه^۲ پر در جیب شلوار داشت ولی هیچوقت نشده بود که آنرا خالی کند. در یکی از سفرهای خود در پاریس، وقتی از تأثر خارج می شد، به یکی از اعیان همراه خود دستور داد که پیشاپیش او با طپانچه ای لخت حرکت کند و لوله آنرا به روی مردم بی آزاری که برای تماشا ایستاده بودند متوجه سازد. به محض این که آن حرکت را دیدم، دویدم و با تغییر به آن مأمور گفتم: طپانچه را به جیب بگذار. این گونه حرکات معمول کشور ما نیست. مأمور نمی خواست زیر بار برود. من ناچار به ابراز خشونت و تهدید شدم تا اطاعت کرد.^(۲)

۱. اعلیحضرت ها: نقل از مجله یادگار، ص ۱، ش ۱.

۲. همان مأخذ، نقل از ایران و جهان، ج ۳، ص ۲۳.



مظفر الدین میرزا

هر دو عکس از کتاب: (تاریخ عکاسی ، یحیی زکاء)



مظفر الدین شاه قاجار

پایان انتظاری جانکاه

... وقتی مظفرالدین شاه به اسارتگاه قاتل پدر رفت و از سر خشم یا انگیزه دیگر لگدی بر ساق پای او حواله کرد، میرزا رضا کرمانی از سر درد، نیشی به او زد و گفت: اگر برای همه بد شده باشد، برای تو که بد نشده، تو چرا از من در خشمی؟...

... آن عده که طی چهل سال ولیعهدی در تبریز به گرد او جمع شده بودند، با کیسه های تهی و دل های پر امید در هوای آب و نان بیشتر، لحظه ای قبله عالم را تنها نمی گذاشتند. سخن حکیم الملک که گفت: چهل سال گرسنگی کشیده ایم به امید چنین روزی، سخن دل جماعتی بود که با شاه تازه به تهران آمدند...

مخبر السلطنه هدایت نوشت: حکیم الملک را حافظ خراج خود می داند، امیربهادر را حافظ جان خود، سیدبحرینی را مستجاب الدعوه و بصیر السلطنه طرف صحبت، همه دست پاچه و به چپ و راست می زنند و عجله غریبی در استفاده دارند...

... امین السلطان با همان نابکاری و ماجرا آفرینی گذشته به آسفتگی کارها دامن می زد. در جمع گروه نو دولت، چهره های شگفتی جای داشتند. عین الدوله و فرمانفرما از دیگران پر توقع تر و طمعکار تر بودند. وقتی اجازه احضار فرمانفرما را از کرمان خواستند، شاه گفت: این پسره را نمی شناسید، اگر بیاید، کاسه و کوزه را برهم خواهد زد. آمد و کاسه و کوزه را برهم زد...

فصل چهارم

پایان انتظاری جانکاه

× پایان انتظاری جانکاه

می‌گویند وقتی ناصرالدین‌شاه در راه یکی از سفرهای خود به فرنگ وارد تبریز شده و احوال فرزند و ولیعهد خود مظفرالدین‌میرزا را پرسید، ولیعهد جواب داد:

قربان! پیر شده‌ام!!

شاه، نگاهی غضبناک به او کرده و در حالی که دور می‌شد، زیر لب گفت:

قرمساق!!^(۱)

این داستان، که بعید نیست راست باشد، اگر هم مضحک و خنده‌دار به نظر برسد،

باری وضع روحی و روانی پسری را که به راستی در انتظار سلطنت چهل سال صبر کرده و پیر شده بود و پدری را که در هفتاد و چندمین سال عمر و پنجاهمین سال سلطنت، دل از پادشاهی نمی‌کند، به گونه‌ای غم‌انگیز بیان می‌کند.

× به راستی که مظفرالدین شاه پیر شده بود. وقتی در سال ۱۲۷۸ به ولیعهدی منصوب شد، هفت سال داشت و سرانجام در سال ۱۳۱۳ ه. ق که به تخت نشست چهل و هفت ساله بود. و سخن منسوب به میرزا رضای کرمانی، قاتل ناصرالدین شاه درست بود که: وقتی مظفرالدین شاه برای دیدن او به اسارتگاهش رفت و از سر خشم یا انگیزه دیگر، لگدی بر ساق پای میرزا حواله کرد، قاتل از سردرد، نیشی به او زد که: اگر برای همه بدشده باشد، برای تو که بدنشده، تو چرا از من درخشمی؟ مگر نه او به انتظار جانکاه چهل ساله‌اش پایان داده بود؟

خبر قتل شاه را همان روز با تلگراف به ولیعهد پیر، درحالی که در یکی از شکارگاه‌های تبریز مشغول شکار بود، دادند.^(۱)

گفته‌اند که در تلگراف صدر اعظم (اتابک امین السلطان)، تبریک و تسلیت، به گونه رندانه‌ای در یک بیت شعر با هم آمده بوده است:

چرا خون نگریم، چرا خوش نخدم

که دریا فرو رفت و گوهر برآمد.^(۲)

× درست روز بعد از قتل شاه، یعنی هیجدهم ذی‌القعدة ۱۳۱۳ ه. مظفرالدین میرزا در تبریز تاجگذاری کرد و علی‌الحساب طی حکمی تلگرافی امین السلطان را در صدارت باقی گذاشت. ×

۱. مرآة‌الوقایع مظفری، ص ۲۹.

۲. این روایت را استاد باستانی پاریزی از یادداشت‌های شیخ‌الملک اورنگ نقل کرده است. (ر.ک: تلاش آزادی، چاپ چهارم، انتشارات نوین، ص ۷۳) مؤلف مرآت‌الوقایع مظفری آورده که تلگراف و شعر مذکور وسیله شاهزاده ظل السلطان برادر مظفرالدین شاه به او مخابره شده است، (ر.ک: مرآت‌الوقایع، ص ۲۵).

در فضایی سرد

هنگام حرکت بسوی تهران، انبوهی از ندیمان و کارگزاران و خدمه‌ای را که طی بیش از چهل سال ولیعهدی در اطرافش جمع شده و چون او در انتظاری جانکاه به سر برده بودند، با خود وارد پایتخت کرد.

گفتیم که آن عده باکیسه‌های تهی، اما دل‌های پر امید، در هوای آب و نان بیشتر، انی قبله‌عالم را تنها نمی‌گذاشتند. حریفان پایتخت نشین از این مقولات دچار اضطراب و بدگمانی بودند. گفته شده که ترانه عامیانه معروفی که مردم کوچه و بازار هنگام ورود مظفرالدین‌شاه می‌خواندند (و ما در جای خود داستان آنرا خواهیم آورد)، با اشاره و تحریک همین گروه ساخته و رایج گردید. اساساً محیطی توأم با بدبینی و سوءظن ایجاد شده بود.

درباریان مرعوب و مضطرب در تدارک تشریفات ورود شاه جدید اکراه نشان می‌دادند. به گفته امین‌الدوله:

... هیچکس نمی‌خواست مرکب پادشاهی را پیشواز کند. فقط تجملات سلطنت، از اسب و زین و ستام و کالسه مخصوص و قبا و شمشیر مرصع، مصحوب [همراه] جهانسوز میرزا امیرنویان به قزوین فرستاده شد. قرار شد در یافت‌آباد چادرها افراشته و شیرینی و شربت گذاشته شود، شاه دو شب در باغ آنجا اقامت فرماید، علماء اعلام، وزراء عظام، امراء کرام، سفراء فخام آنجا بروند، به زیارت شاه بهره‌یاب شوند، تغریب و تهنیت بگویند...^(۱)

ورود ناگهانی

با این‌که شاه این برنامه تشریفاتی را تصویب کرده بود، اما عملاً به آن تن در نداد و در میان بهت و حیرت همه، صبح روز یکشنبه ۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۱۳ هـ. ق خبر ورود او اعلام شد:

تا به وزرا و چاکران درباری خبر رسید و خود را به دربار رسانیدند، شاه و رجال آذربایجانی گردآلوده رسیده بودند. تشکیل مجلس سلام و تشریفات رسمیه، همه ساقط شد و هرکه از شاهزادگان و نوکرها به درگاه نزدیک بود، به آداب ایرانی به خاک می افتاد و پای شاه را می بوسید، دیگران از دور شاه را دیدند و شاه هیچ یک را ندید. (۱)

امین الدوله می افزاید که: اصحاب و ملتزمین آذربایجانی پیرامون شاه پره زده، نزدیک شدن مردم را مانع بودند و پیدا بود که چقدر این پادشاه را از نوکر و رعیت بیمناک کرده اند.

با این همه، شاه جدید به این اکتفا کرد که یاران آذربایجانی را در مقام خدمتگزاران شخصی خود به کار گمارد. مؤلف مرآت الوقایع مظفری نوشته است که: روسای ادارات و وزارتخانه ها را هیچ تغییر و تبدیل نداد ولیکن اعضا و اجزای خاصه سلطنتی شاه شهید را نپسندید و به هریک شغلی خارج از حکومت و غیره داد و فرمود نوکرهای مخصوص من که سالها در آذربایجان زحمتها کشیده اند و سردوگرم روزگار چشیده اند و به صداقت خدمت آنها اطمینان دارم همان خدمت را که در ایام ولیعهدی من دارا بودند، باید به وقت سلطنت نیز نائل باشند، تا آنچه از این پیش خدمت کرده اند، امروزه نعمت ببرند. (۲)

صفر بزرگ و صفر کوچک

یک دائرةالمعارف آلمانی نوشته است: ناصرالدین شاه یک صفر بزرگ بود و مظفرالدین شاه یک صفر کوچک (۳) «این تشبیه ظاهراً از آن جهت که هیچ یک از این

۱. همان مأخذ. ۲. مرآت الوقایع مظفری، ص ۴۴.

۳. روایت مخبرالسلطنه هدایت در گزارش ایران، ص ۱۳۲، نقل از ایران و جهان، ج ۳، ص ۱.

دو تن فرد درخشان کاربر و قاطع و شاخصی نبودند، درست می‌نماید».^(۱)

مظفرالدین شاه یازده سال سلطنت کرد. دکتر نوایی در جمع بست این یازده سال

می‌نویسد:

در این یازده سال نیز سراسر ایام و لیالی [روزها و شبها]ی او به بیماری گذشت. بر این جمله رنجوری‌های کلیوی و آثار پیری زودرس ناشی از خوشگذرانی‌های پیاپی و پرخوری‌ها و کم‌کاری‌ها و افراط در لذایذ جسمانی را باید افزود. همیشه در رختخواب افتاده بود و درد می‌کشید و از درد دستها و پاها و گرفتاری بواسیر و نواسیر می‌نالید. در این یازده سال، سه بار به اروپا رفت. سفرهایی پرخرج و بدون کوچکترین ارزش و اعتبار، ولی با پول استقراضی از دولت روس و قبول سلطه روس‌ها در کلیه شئون حیاتی کشور. با این همه، طبع آرام و مسالمت‌جوی این پادشاه بی‌ارزش، یا شاید بیماری مداوم جسمانی و سادگی آمیخته به بلاهت وی، موجب گردید که امضای خود را زیر فرمان مشروطیت (کونستی توسیون) بگذارد و با این عمل به حکومت مطلقه در ایران پایان بخشد و باعث بروز تغییرات بنیادی در نظام حکومت، بلکه در حیات جامعه ایران گردد.^(۲)

شاه نه، ملت

« به راستی که واقعیت‌های تاریخی، این مدعا را که اگر آن پادشاه بی‌ارزش بواسطه بیماری یا سادگی آمیخته به بلاهت امضای خود را زیر فرمان مشروطیت نمی‌گذاشت، حکومت مطلقه در ایران پایان نمی‌یافت، به دشواری می‌تواند پذیرفت. مدارک تاریخی به روشنی گواهی می‌دهند که نه ناصرالدین شاه می‌خواست

۱. دکتر عبدالحسین نوایی: ایران و جهان، مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۵، ص ۱.

۲. همان مأخذ.

مشروطه بدهد و نه مظفرالدین شاه. بلکه این ملت به عصیان آمده بود که مشروطه می خواست و آنرا گرفت. کما این که شاه بعدی، یعنی محمدعلی میرزا با همه نابکاری و با تمام طرفندهایی که با پشتیبانی اربابان روسی اش به کاربرد نتوانست آنرا پس بگیرد. رخدادهایی که در این کتاب می آید واقعیت را به خوبی نشان خواهد داد.

نامیدی در نامیدی

ناصرالدین شاه، کوهی از مشکلات برای جانشین خود برجای گذاشته بود. و کسی انتظار معجزه از مظفرالدین شاه نداشت. کسروی می نویسد:

امیدی به نیکی حال ایران با دست او نمی رفت، ولی او خود همدردی و نیکخواهی می نمود و از ناتوانی کشور و آشفتگی کارها سخن رانده، نویدها می داد و مردم که پس از پیش آمد تنباکو تکانی خورده و به سود و زیان کشور دلبستگی پیدا کرده بودند، از این سخنان خوشدل می گردیدند.^(۱)

اما امیدها گویا خوش بینانه بود. مردم خیلی زود دریافتند، که نه تنها با پادشاهی پیر و بیمار سروکار دارند، بلکه مردی زبون و خرافی، که از صدای رعد و برق می ترسد و به زیر میز پناه می برد و سیدبحرینی با ذکر و ورد و دعا او را بیرون می آورد، بر آنها حکومت خواهد راند.^(۲) مخبرالسلطنه هدایت در معرفی اطرافیان شاه، می گوید:

پس از ورود، کار بر امین السلطان قرار گرفت. حکیم الملک، سیدبحرینی، بصیرالسلطنه، و امیربهادر در مزاج شاه نفوذ دارند، حکیم الملک را حافظ مزاج خود می دانند، امیربهادر را حافظ جان خود، سیدبحرینی را مستجاب الدعوه، بصیرالسلطنه طرف صحبت. همه دست پاچه به چپ و راست می زنند و عجله غریبی در استفاده دارند.^(۳)

۱. احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ص ۲۱.
 ۲. عزیزالله کاسب: منحنی قدرت در تاریخ ایران، ناشر مؤلف، ۱۳۶۸، ص ۶۱۷ - ۶۱۶.
 ۳. مخبرالسلطنه هدایت: خاطرات و خطرات، ص ۹۷.

امین السلطان

اداره امور و غلبه بر هرج و مرج هم‌چنان، برعهده امین‌السلطان، با آن سوابق ننگین سیاسی و آلودگی اخلاقی که داشت، محول بود.^(۱) او که برای تثبیت موقعیت و استمرار صدارت خود از هیچ دسیسه‌ای روی گردان نبود، تا حکم ابقاء خود را دریافت نکرده بود. به اندیشه ایجاد نیرویی در برابر قدرت ترکان همراه شاه، پاره‌ای از رجال سیاسی را گرد خود جمع کرد و خود را هوادار اصلاحات نشان داد. وقتی مخالفت‌ها و کج‌تابی‌های او را در راه اصلاحات در زمان ناصرالدین‌شاه به یادش آوردند، وقیحانه همه چیز را به گردن شاه انداخت و گفت:

در عهد ناصرالدینی اگر مرا مانع اصلاح و معارض و مخل امن و نظم می‌دیدید، گناه از من نبود. آلت بودم. نه علت، در پس آینه طوطی صفت ایستاده و آنچه استاد می‌گفت، می‌کردم. امروز وقت مردانگی است بیائید رحمی به وطن و مملکت و ابناء نوع خود کنید. اینک مرکب پادشاهی در راه و گروهی ترک غارتگر در رکابند اگر ماها اتفاق کنیم و طرح معقولی در

۱. در میان رجال بدنام و خائن و ناپاک ایران، امین‌السلطان جای ویژه‌ای دارد. او علاوه بر خیانت‌های غیرقابل جبران به منافع ملی کشور ما، مردی تردامن و ناپاک بود. شایع است که او حتی دست به ناموس ولینعمت خود ناصرالدین‌شاه دراز کرد. امین‌الدوله به کنایه از روابط او با «خائانات» حرم شاه شهید سخن می‌گوید: ... روی عفت به نیل کامجویی ملوث بود. با محسنات خائانات، که از پیش رسم موافقت داشت، راه مراوده باز کرد، کارشب بی‌سمعه بود و بی‌ریا. خواجه‌سرایان را - که به ظاهر رأی و روی مردی ندارند - رگ مردانگی جنبید. به حفظ ناموس ولینعمت خود غیرت کردند. امتناع و تعرض به این بی‌حفاظتی خواستند. بانوان بزرگ نگذاشتند که این صدا در بیرون دامن پاک همه پردگیان را بیالاید. (خاطرات سیاسی، ص ۲۲۱).

گویا مقصود امین‌الدوله از پردگیان، خانم‌باشی، دختر باغبان‌باشی همسر محبوب ناصرالدین‌شاه است. که پاره‌ای از درباریان او را به دست داشتن در قتل شاه متهم می‌کردند (چون خواهر کوچکتر او را هم شاه به زنی گرفته بود). اما تاج السلطنه می‌نویسد: اشخاص بدخواه، و آن کسانی که به او رشک می‌بردند و نمی‌توانستند با او در مقام عناد برآیند، او را پس از قتل حضرت سلطان متهم و لکه‌دار نمودند. لیکن من دامن او را از این گناه، بری می‌دانم (ر.ک: خاطرات تاج‌السلطنه، ص ۲۰).

اصطلاحات ملکیه بگذاریم و براساس آن اقدام و اهتمام نمائیم و ناخن نو دولتان به رخنه و ریشه کارها بند نشود، ذلیل و زبون دستگاه تازه نمی شویم.^(۱)

این بازی امین السلطان فقط یک شب دوام یافت و به محض این که تلگراف مظفرالدین شاه را مبنی بر ابقاء خود دریافت کرد، دوباره بساط پیشین را گسترده به نوشته یحیی دولت آبادی:

او که در مرکز سیاست نشسته، با یکدست مملکت را می گرداند و با دست دیگر پادشاه را می کشاند تا به کرسی سلطنت بنشانند البته بیشتر و بهتر احساس می نماید که احوال روحی شاه و همراهانش از چه قرار است. صدراعظم هر ساعت در روی صفحه های تلگراف که از اردوی همایون می رسد، با تأسف آیه های یاس و ناامیدی را می خواند و با ذره بین دقیق بدبختی های مملکت را در فاصله میان سطور اوراق مزبور مشاهده می نماید.^(۲)

مدعی سلطنت

رقیب سلطنت مظفرالدین شاه، برادر فعال و پرنفوذ او مسعود میرزا ظل السلطان بود. ظل السلطان از عهد ناصرالدین شاه کوشش های بسیار به کار برد تا شاید موافقت پدر را بر ولیعهدی خویش به دست آورد. او بارها حاضر شد رشوه های کلان به ناصرالدین شاه بدهد، ولی وی حاضر به این کار نشد.

ظل السلطان سومین پسر ناصرالدین شاه و بزرگتر از مظفرالدین میرزا بود، اما چون مادرش از خاندان سلطنتی نبود، به ولیعهدی نرسید. ولی هرگز از تلاش برای ولیعهد شدن دست برنداشت. ظل السلطان مردی مقتدر و حوزه قدرت او وسیع بود.

احتشام السلطنه می نویسد:

حکومت نصف ایران با شاهزاده بود. از بنادر جنوب و یزد و فارس و عربستان (خوزستان) گرفته تا لرستان و اصفهان و بروجرد و گلپایگان و خوانسار و سرپرستی ایلات بختیاری و قشقایی و محسنی الوار و اکراد و غیره تحت فرمان او بودند در آن مناطق فعال مایشاء و مختار مطلق بود. سپاه مخصوصی از سواره و پیاده، بالباس مشخص و سلاحهای جدید تشکیل داده بود و همچنین یک دسته گارد شخصی سوار، که افراد آن عموماً غلامان سیاه و فرماندهی ایشان با «غریب خان سیاه» بود ایجاد کرده بود.^(۱)

قدرت آهنین او در اداره امور تحت قلمرو خویش؛ که قابل ملاحظه با دیگر نقاط تحت اداره دولت نبود، و ترتیباتی که در ادارات و سازمان های آن مناطق به کار بسته بود، دست و دلبازی و بذل و بخشش و بی پروایی او در رشوه دادن و خریدن افراد، رفتارهای جاه طلبانه اش در تقلید از دربارشاه و کوشش در پیشی گرفتن از ناصرالدین شاه، و بسیاری عوامل دیگر، حساسیت و وحشت شاه را در پی آورد او را ناچار ساخت در یک حرکت کودتاگونه، شاهزاده را از تمام مناصب و اختیاراتی که داشت معزول کند (۱۳۰۵ ه. ق) هفت سال طول کشید تا ظل السلطان توانست مناصب از دست داده را دوباره به دست آورد.^(۲)

علت ناکامی ظل السلطان، حمایت روسیه تزاری از ولیعهدی و سپس پادشاهی مظفرالدین شاه بود. رقابتی آشکار و پنهان میان دو قدرت استعماری انگلیس و روس بر سر این دو در گرفته بود. نوشته های ارنست اورسل بلژیکی در این باره، نه تنها بیانگر موقعیت دو سیاست استعماری، بلکه نشان دهنده عمق نفوذ آنهاست:

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۲۲۲.

۲. ظل السلطان سالی یک بار به تهران می آمد. در مدتی که در مرکز بود، خانه اش چنان به مرکز حل و عقد و زدوبندهای سیاسی تبدیل می شد که دربار ناصری تحت الشعاع قرار می گرفت.

یکی از این مدعیان سلطنت (مظفرالدین میرزا و ظل السلطان) را کشور روسیه و دیگری را انگلستان پشتیبانی خواهد نمود. نتیجه این دعوا هرچه باشد، نفوذ و قدرت یکی از دو امپراتوری بزرگ در ایران به طور قطع مسجل خواهد شد... فعلاً در تهران سیاست حاکم و عامل، سیاست روس‌هاست... وقایع که اتفاق افتاده (لغو قرارداد رویتز، پناه دادن به فراری‌های افغانی، معاهده تعیین حدود ترکستان و ایران) نشان می‌دهد که شاه فی الواقع صاحب تیول تزار به شمار می‌رود.^(۱)

بدین ترتیب ظل السلطان با همه زیرکی که داشت و با همه حمایتی که انگلیسی‌ها از او کردند، موفق به کنارزدن برادر ناتوان خود از عرصه رقابت نشد.

جنگ ترک و عراق

در همان آغاز کار، آشوب عجیبی برپا شده بود. امین السلطان با همان نابکاری و ماجراآفرینی گذشته به آشفتگی کارها دامن می‌زد. نبرد قدرت میان یاران آذربایجانی شاه (که البته همه آنها آذربایجانی نبودند و چون در طول ولیعهدی در آذربایجان مقیم بودند، به این عنوان شهرت یافته بودند) و پایتخت‌نشینان یا به اصطلاح «عراقی»‌ها به اوج خود رسیده بود. یکی از آنها، میرزا محمودخان حکیم‌الملک، همان که شاه او را حافظ مزاج خود می‌دانست، با صراحت گفته بود: چهل سال گرسنگی کشیده‌ایم که امروز شکم خود را سیر کنیم!^(۲) بقول دکتر نوایی: این جماعت گرسنه و طماع می‌خواستند هرچه زودتر به نوایی برسند و سبیلی چرب کنند. آتابک که مردی با هوش بود. این نکته را متوجه بود و برای حفظ موقعیت خویش به آنان در کارها راه می‌داد و نانی می‌رساند. ولی همراهان

۱. سفرنامه اورسل: ترجمه علی اصغر مهدوی، ۱۳۵۲، ص ۴۹۴، نقل از ایران و جهان، ج ۳،

ص ۳۱.

۲. روایت مخبرالسلطنه هدایت، گزارش ایران، ص ۱۵۱، نقل از ایران و جهان، ج ۳، ص ۳.

مظفرالدین شاه دیر آمده بودند و زود می‌خواستند که بار خود را ببندند. جنگی پنهانی بین «ترکان» و «عراقیان» یعنی حواشی و خدمه‌ای که با مظفرالدین شاه از تبریز آمده بودند، و صاحب منصبان و مستوفیان و درباریان و شاهزادگان مقیم تهران در گرفت و بالاخره ترکان غلبه کردند. و عراقیان مغلوب شدند.^(۱)

در جمع گروه نو دولت، چهره‌های شگفتی جای داشتند: عین‌الدوله سلطان عبدالمجید میرزا و عبدالحسین میرزا فرمانفرما از دیگران پر توقع تر و طمعکارتر بودند. عین‌الدوله میرآخور شاه بود و خواهرش در جزو حرمسرای ناصرالدین شاه. وی همان بود که وقتی ناصرالدین شاه در بازگشت از سفر سوم فرنگ در تبریز بیمار شد، مزده مرگ شاه را به مظفرالدین میرزا داد و خود را نامزد مقام صدارت اعلام نمود. فرمانفرما، نوه عباس میرزا، مردی بود پولدوست، ستمگر، نادرست و فاقد هرگونه تقوی و فضیلت. اما چون دختر مظفرالدین شاه را به زنی داشت و نیز خواهرش در عقد ازدواج مظفرالدین شاه بود، در همه کارها مداخله می‌کرد. مظفرالدین شاه خود فرمانفرما را به خوبی می‌شناخت. ظاهراً او را تحمیل کردند مخبر السلطنه می‌نویسد:

انگشت درباری‌ها بود یا فکر امین‌السلطان که همدستی داشته‌باشد، در صدد برآمد فرمانفرما را که در کرمان بود، بخواهد صاحب اختیار گفت دو نوبت از طرف امین‌السلطان اجازه احضار فرمانفرما را خواستم، شاه نپذیرفت. نوبت سوم فرمودند: امین‌السلطان این پسر را نمی‌شناسد. بیاید اما کاسه و کوزه را برهم خواهد زد... خواستندش، آمد و کاسه و کوزه را هم برهم زد.^(۲)

داغ بزرگ

آزادی خواهانی که دل به نرم‌خویی و انعطاف پذیری مظفرالدین شاه خوش کرده بودند، اولین هدیه خونین را دریافت کردند که به صورت نخستین حکم

امین‌السلطان در برقراری مجددش به مقام صدارت عظمی، رخ نشان داد. آغاز داستان را از روایت امین‌الدوله بخوانیم.

در این بین امری که تاریخ انسانیت را ملوث کرده و داغی به رخسار مروت و مردمی گذاشت، خوش خیالی میرزا محمودخان علاء‌الملک سفیر ایران مقیم استانبول بود که سه تن از افاضل ایران و هنرمندان زمان را که از جور کارگزاران وطن آواره و سال‌ها در ممالک عثمانی به دانشوری معروف و از کمالات و معارف خود نان می‌خوردند، در بندر طرابوزان گرفتار کردند و به استامبول بردند. تحریرات علاء‌الملک چنان وانمود که محبوسین ثلاثه که میرزا آقاخان کرمانی و حاج‌میرزا احمد کرمانی و میرزا حسن خان خراسانی [خبیرالملک] است به نام و نشان، مکیدت و سوء قصد آنان به پادشاه و رجال ایران محقق و در گرفتاری آنان حق حیاتی به مظفرالدین‌شاه و خواص حضرت او ثابت کرده‌است.^(۱)

خوش خدمتی علاء‌الملک تا جایی ادامه یافت که مأموران عثمانی سه آزادی‌خواه را در مرز تحویل مأموران ایران دادند و آنها را در تبریز زندانی کردند. در هیاهوی جدید آنها به دست داشتن قتل ناصرالدین‌شاه متهم شده بودند. این زمان محمدعلی میرزا فرزند شاه، به‌عنوان ولیعهد در تبریز اقامت داشت. چون حکم امین‌السلطان مبنی بر اعدام این سه تن به دست او رسید، بلافاصله آنها را به اجرا درآورد. قتل آن مردان آزاده و مبارز داغی بزرگ بردل آزادی‌خواهان ایران گذاشت. مرد تبهکار دستور داد پوست سر آنها را کنند و پراز گاه کردند. سپس آن سرها را به عنوان پیشکش تقدیم پدر تاجدار خود کرد.^(۲)

۱. خاطرات سیاسی، ص ۲۱۹.

۲. این سه تن از مردان مبارزه و زبدهٔ اهل علم روزگار خود بودند. و با سیدجمال‌الدین اسدآبادی همگامی و همکاری نزدیک داشتند. میرزا آقاخان کرمانی از میان آنها به سبب آگاهی بیشتر و دانش عمیق‌تر و استعداد درخشان‌تر، جای‌برتری داشت. آثار او آینه‌سکندری و ←

رضای شاه‌شکار

به دار کشیدن میرزا رضا کرمانی، دومین آدم‌کشی اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه بود. قرائنی وجود دارد که مظفرالدین‌شاه نمی‌خواست میرزا رضا را که اگرچه قاتل پدرش بود اما اقدامش، به انتظار طولانی او برای سلطنت پایان داده‌بود، از میان بردارد. از زبان شیخ حسن شریعتمدار تهرانی نقل شده‌است که:

من با مظفرالدین‌شاه در ملاقات گفتم که: چرا در کشتن میرزا رضا مسامحه دارید و کشتن او را چرا به تأخیر انداخته‌اید؟ چون مظفرالدین‌شاه خیال کشتن میرزا رضا را نداشت و کراراً گفته بود قصاص و کشتن میرزا رضا موجب تشفی قلب من نیست. اگر بخواهیم انتقام بکشیم باید اهل کرمان را به تیغ انتقام بگیریم! یکی از علل بدبینی قاجاریه هم نسبت به اهالی کرمان همین واقعه بوده است...

ولی اطرافیان مخصوصاً شاهزادگان و سلسله قاجاریه به قدری فشار آوردند که مظفرالدین‌شاه خود را در مخاطره دید. ناچار به میرزا علی‌اصغرخان اتابک گفت: زودتر این پسر را سر ببرید.^(۱)

قاتل ناصرالدین‌شاه را پس از پایان محاکمه‌اش، روز سوم ربیع‌الاول ۱۳۱۴ ه. ق به دار آویختند. حسن اعظام قدسی می‌نویسد: میرزا رضا شعری ساخته بود که قبل

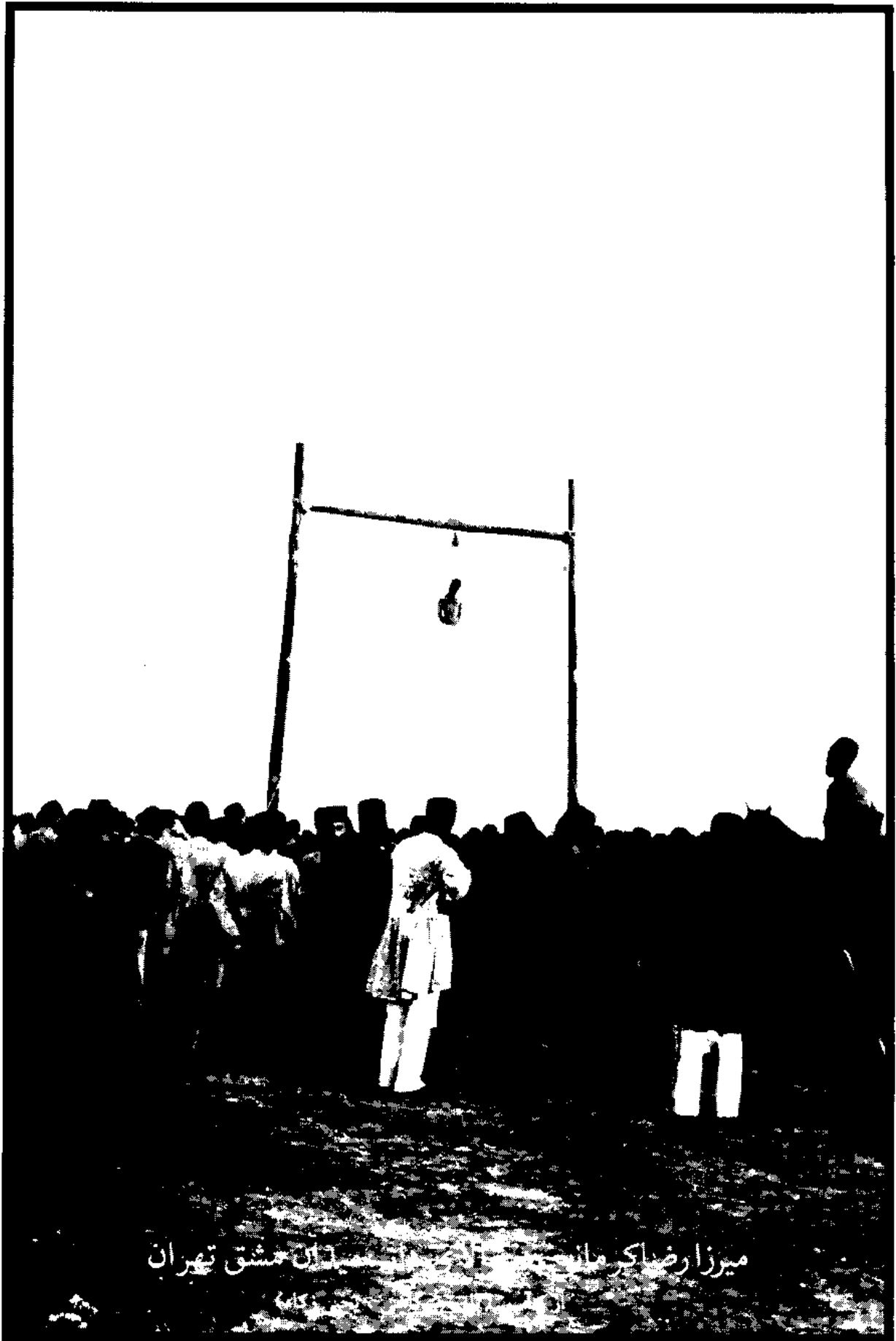
→ قهوه‌خانه سورات و چندکتاب دیگر و نیز مقالات او در روزنامه‌های فارسی زبان بیرون مرز ایران در بیداری افکار عامه ایرانیان اثر غیرقابل انکار داشته‌است. برای آشنایی بیشتر با شخصیت فرهنگی وی کتاب دکتر فریدون آدمیت. «اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی» منبع سودمندی است.

شیخ احمد روحی نیز دانشمندی برجسته، پرتلاش و مبارزه بود و کتاب هشت بهشت منسوب به اوست. میرزا حسن خان خیبرالملک نیز اهل خراسان و از مردان آزادی‌خواه و هنرمند بود خوش قلم و خوشنویس و با سواد بود و خط شکسته و نستعلیق را زیبا می‌نوشت. این سه تن را محمدعلی میرزا در کاخ خود در تبریز، زیر درخت نارون سربرید.

۱. نقل از: حسن اعظام قدسی، خاطرات من، ص ۹۶ - ۹۵.

از مراسم اعدام خود آنرا قرائت کرد:

محب آل رسولم، غلام هشت و چهارم
فدایی همه ایران، رضای شاه شکارم
رضا به حکم قضا کشت ناصرالدین را
زکیفر عملش بود، من گناه ندارم
تنی چگونه زند خویش را به قلب سپاهی
اگر نه لشگر غیبی مدد نبود به کارم
نشان مردم آزاده چیست کشتن دشمن
من این معامله کردم که کام دوست برآرم^(۱)



میرزا رضا کرمی ملایر در محاکمه در میدان عشق تهران

صدر اعظم کهنه، صدر اعظم نو

... فشار بر مظفردالدین شاه، برای طرد عنصر منفوری که همه از او هراس داشتند، همه سویه بود. فرمانفرما در رأس مخالفان قرار گرفت. این شیوه در دربار قاجارها معمول بود که هر وقت می‌خواستند صدر اعظمی را برکنار کنند، ابتدا از طریق نوکران درباری، او را تحقیر و ناچیز می‌کردند...

... ریشهٔ برکناری امین‌السلطان در ناکامی انگلیسی‌ها در واقعه تنباکو هم بود. وی برای حفظ خود در مقام صدارت قبله خویش را بسوی روس‌ها یکباره تغییر داد و به دنبال او، جمعی دیگر از درباریان، صلاح خود را در پیروی از امین‌السلطان دیدند...

... مظفردالدین شاه ابتدا تجربهٔ پدر را در تشکیل هیئت دولتی بدون صدر اعظم و مبتنی بر استقلال عمل وزراء تکرار کرد. اما خیلی زود روشن شد که رجال استبدادپرورده قادر به اعمال استقلال عمل در کار خود نیستند، هر کدام ساز خود را می‌زد و سود خود را در کارها می‌جست...

... امین‌الدوله را مردی روشن‌بین و آشنا با تحولات جدید و طرفدار تحول در جامعه ایران، می‌شناختند، اما او که جزو جناح اصلاح طلب دربار و عضو لژ فراماسونری و سروکارش یکسره با سفارت بریتانیا بود، فقط شش ماه بر کرسی صدارت عظمی توانست دوام بیاورد. بازگشت امین‌السلطان خیلی از مفتخواران را خوشحال کرد...

فصل پنجم

صدر اعظم کهنه، صدر اعظم نو

امین السلطان در همان شش ماه اول سلطنت مظفرالدین شاه نشان داد که از عهده اداره کارها بر نمی آید. امین الدوله شیوه صدارت او را در این ایام چنین وصف می کند:

امین السلطان در بساط حکمرانی از فریفتن ایمن است، همه را آزمند، به یک شاهی بند، و به یک نفر خرسند می بیند، به صندوق بی پول حواله می دهد، از مالیات بی محل می بخشد، به القاب و امتیازات ملوث و فرامین بی معنی، به هریک منت می گذارد.^(۱)

با این همه گویا همان گروه آزمند به یک شاهی بند، بیش از جناح های دیگر به

برکناری امین السلطان کوشا بود. فشار بر مظفرالدین شاه، برای طرد عنصر منفوری که همه از او هراس نفرت آلود داشتند، همه سویه بود. عبدالحسین میرزا فرمانفرما، که هم داماد شاه بود و هم شاه دامادش بود، در رأس مخالفان قرار گرفت. «دامن همت به کمر بست و اطراف شاه از اندرون و بیرون با او متفق بودند، مردم درباری و به عبارت آخری نوکرهای پایتخت را هم با خود ملحق ساخت و ریشه امین السلطان را برانداخت»^(۱).
عبدالحسین خان سپهر در چگونگی برکناری امین السلطان گزارش جالبی داده است:

هر روزه باریافتگان درباری، قبایح اعمال صدر اعظم را در خاکپای همایونی مشهود می داشتند... تسلط فرنگی ها، قدرت علما و سرکشی سرکشان اطراف را از صدر اعظم می گفتند و نیز مدعی بودند که چرا باید تمام مشاغل دولتی را به کسان و بستگان خود واگذار و سایرین محروم باشند. از آن طرف فرمانفرما به دستگیری میرزا محمودخان حکیم الملک رئیس اطبای حضور و بصیرالسلطنه ناظم خلوت به پیشخدمت ها و فراش خلوت های همایونی سپرده بود که حرمت صدراعظم را نگاه ندارند و هرگاه می گذرد تواضع و تکریم به او ننمایند.^(۲)

این شیوه در دربار قاجارها معمول بود که هرگاه می خواستند صدراعظمی را برکنار کنند، ابتدا او را از طریق نوکران خود تحقیر می کردند.
درباره امین السلطان پا را از این حد هم فراتر گذاشتند. فرمانفرما در حضور مظفرالدین شاه:

با صدراعظم طرف شد و کلمات نا شایسته به صدر اعظم گفت و نیز گفت:
بر پدر من لعنت اگر تو را به صدارت باقی بگذارم. اگرچه شاه فرمانفرما را به زشتی یاد کرد، لکن قدرت و قوت صدر اعظم تمام شد و به خانه خود رفت و دو سه روز تمارض کرد و از خانه در نیامد. شاه به او دستخط فرمود: صدارت با

۱. خاطرات، همان مأخذ.

۲. مرآت الوقایع مظفری، ص ۱۰۱.

خانه‌نشینی و تکاسل و تغافل منافات دارد. امور مملکت از هم پاشیده، از دوکار یکی را اختیار کن. یا کما فی السابق مشغول نوکری باش یا آن که از صدارت استعفا کن. صدر اعظم که دیگر کاری از دست او بر نمی‌آید، از صدارت استعفا کرد.^(۱)

دنباله‌گزارش سپهر که به سرانجام امین‌السلطان در این مرحله می‌انجامد از آن جهت جالب است که سست‌رایی و فقدان قاطعیت در شاه را به خوبی می‌نمایاند:

شاه به هریک از پیشخدمت‌ها فرمود باید مهر و اثاثیه صدارتی را از او بگیرد، هیچ‌کدام زیربار نرفتند، مگر میرزا احمدخان علاءالدوله امیر تومان که از بستگان صدر اعظم بود، رفت و مهر و سایر امتیازات صدارتی را از او گرفت... به خدمت شاه آورد. شاه فرمود: امتیازاتی که به او داده شده از قبیل جبه و قلمدان و غیره، تمام حق اوست و دوباره برای او فرستاد و نیز حکومت کرمان را به اسم او معین کرد.

صدر اعظم دانست که دیگر حکومت از او پیشرفت نمی‌کند، به علاوه دشمنان قوی هر روز اسباب خرابی او خواهند شد، زیربار حکومت نرفت و پیغام داد که اجازه فرمایند که به قم بروم و در آنجا علاقه ملکی دارم و شاه را دعا کنم. شاه قبول فرمود. فرمانفرما محض این که خوب او را بی‌آبرو نماید، به شاه عرض کرد که حکومت قم در این موقع باید به آقا علی امین حضور که اعدی عدو امین‌السلطان است، داده شود. حکومت قم به اسم امین حضور نامزد شد. چون این خبر به امین‌السلطان رسید عریضه‌ای به شاه نوشت که: اگر خانه‌زاد باید به قم بروم. امین حضور نباید آنجا بیاید. شاه عرضش را قبول فرمود و حکومت قم را به خود او وا گذاشت. نپذیرفت و عرض کرد به خود حاکم سابق مرحمت شود. قبول شد.^(۲)

از پشت پرده چه خبر؟

در برکناری امین السلطان (هیجدهم جمادی الاخر ۱۳۱۴ ه.ق) سعی و نقش دولت انگلیس را نباید از یاد برد. در واقع ریشه این ماجرا هم در ناکامی انگلیسی‌ها بر سر مسئله تنباکو بود. رحیم نامور می‌نویسد:

امین السلطان اتابک اعظم که تا آنگاه در حقیقت کارگزار دولت بریتانیا بود، از آن چه که پیش آمد. چنان وحشت زده شد که به منظور نگهداری خود بر سر صدارت قبله خویش را به یکباره تغییر داد، زیرا می‌دید که ولینعمت دیرین به علت برهم خوردن امتیاز با وی سرگران شده و اگر پشتیبان دیگری برای خود دست و پا نکند، باید جای به دیگری بسپارد. شخصاً به سفارت تزاری رفت و مراتب بندگی خود را بر آن دولت عرضه داشت و قول وفاداری داد و حمایت آن سفارت را برای خود خرید. با این رویداد پویشی که به تدریج در حال رشد بود با سرعت بیشتری تکامل یافت: عده‌ای از درباریان صلاح خود را تغییر قبله دیدند و بدین سان تقسیم بندی هیئت حاکمه به دو جناح رقیب ولی سیال و غیرثابت شکل مشخص تری به خود گرفت و در سیاست عمومی آینده کشور تأثیرات معینی برجای گذاشت.^(۱)

امین الدوله نیز صدر اعظم معزول را آلت اجرای مقاصد روس‌ها معرفی می‌کند و صریحاً می‌گوید:

او را برای مقاصد سیاسی دولت روس بهترین آلت باید شمرد که ایران را دست بسته تسلیم آن دولت کند... بعد از عزل امین السلطان که سفرا و مأمورین دول متحابه به حضور شاه رفته بودند، موسیو بوتسف وزیر مختار روس به شاه گفت: از این تبدیلی که در هیئت دربار اعلیحضرت شما ظهور کرد اولیای

۱. رحیم نامور: برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، انتشارات چاپار،

دولت امپراطوری متبوعه من دل نگرانند که امور به مدار مطلوب نرود و در حسن جوار و روابط محبت، زحمتی زاید.^(۱)

حتی در ظاهر به عنوان احترام و در باطن به قصد حفظ جان امین السلطان به دستور کاساکفسکی سرکرده سواران قزاق، سی نفر سوار قزاق همراه او به قم رفتند و همانجا در جوار او ساکن شدند.^(۲)

هیئت حاکمه بی صدراعظم

مظفرالدین شاه بر آن شد که تجربه پدر را در تشکیل هیئت دولتی که در آن صدراعظم نباشد و وزراء هرکدام در کار خود مستقل عمل کنند، تکرار کند. در ترکیب دولتی که بدین نیت تشکیل شد؛ فرمانفرما وزیر جنگ، علیقلی خان مخبرالدوله وزیر داخله، محسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه، عبدالوهاب خان نظام الملک وزیر مالیه، نصرالله خان مشیرالملک وزیر لشکر، فضل الله خان وکیل الملک وزیر خلوت، غلامحسین خان امین خلوت وزیر دربار، محمودخان حکیم الملک وزیر بنایی و باغات سلطنتی، مرتضی قلیخان صنیع الدوله وزیر خزانه، حسین خان مخبرالملک وزیر تلگراف، جعفرقلی خان نیرالملک وزیر علوم، و... شدند.^(۳)

مشاغل نه از روی نیاز بلکه به قول امین الدوله، اسمی و اختراعی بود. شاه در قبال هرکدام از این مشاغل پولی از وزیر مربوطه دریافت می کرد. امین الدوله می نویسد:
ولی خان نصرالسلطان تنکابنی [سپهسالار تنکابنی بعدی] هم گمرک ایران را که چند سال در آخور خاص خاندان امین السلطان، به اخیه و چهار میخ بسته شده بود، با سیصد هزار تومان تفاوت تقبل کرد و وزیر گمرک شد.^(۴)

۱ و ۲. خاطرات سیاسی، ص ۲۲۹.

۳. برگرفته از: مرآت الوقایع مظفری، ص ۱۰۵-۱۰۴ و خاطرات سیاسی، ص ۲۲۹-۲۲۸.

۴. خاطرات سیاسی، ص ۲۲۹.

و سپس می‌افزاید: این ایام طهران برای یک سیاح دقیق و صاحب فکر عمیق تماشا داشت که به لاشه مملکت، کرکسان گرسنه چطور افتاده‌اند. فرمانفرما به مهارت نمی‌خواست مهار این قطار را از دست بدهد و شاه هم مطلقاً به ریسمان او حرکت می‌کرد.^(۱) تربیت سیاسی و اجتماعی رجال استبداد پرورده به گونه‌ای نبود که قادر باشند، با حفظ منافع کشور و هماهنگی در کار جمعی، به استقلال عمل کنند. هرکدام ساز خود را می‌زد و پیش از هرچیز سود خود را در نظر داشت.

فرمانفرما، داماد شاه «پس از آن که سوار کار شد، به کلیه امور دولتی از لشکری و کشوری مداخله می‌کرد و هرکه را می‌خواست شغل می‌داد و هرکه را می‌خواست از عمل باز می‌داشت... فواید کلی از این ممر در این مدت قلیل برد، چنان که خود در مجلسی به نظام السلطنه [حسینقلی خان مافی] گفته بود که من در این مدت وزارت [جنگ] قریب ششصد هزار تومان فایده برده‌ام و کسی از من نپرسید.^(۲)

ناامیدی پس از امید

این فرمانفرما، که به تعبیر سپهر «کارهایش شتر گربه بود، وقتی دعوی الوهیت می‌کرد و گاهی اظهار درویشی و مسکنت»^(۳) آنچنان که امین‌الدوله نوشته‌است، ناظران امور از این کابینه بی‌صدر اعظم انتظار فرجی نداشتند، تنها دو تن از میان آنها امید می‌رفت که کاری صورت دهند. اولی محسن‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه دوم علیقلی‌خان مخبرالدوله وزیر داخله، زیرا که آن یکی «از ایام جوانی در مأموریت‌های خارجی عمر به پایان برده همه را در فرنگ می‌زیست و خود را در امور سیاسی استاد می‌دانست و همیشه به روش کارگزاران ایران ایراد می‌گرفت» و این

۱. همان مأخذ. ۲. مرآت الوقایع مظفری، ص ۱۰۶ - ۱۰۵.

۳. مرآت الوقایع، ص ۱۰۵. از تغییرات چشمگیر فرمانفرما در فشون، تبدیل کلاه ماهوتی نظامیان به نماد ایرانی بود. که آن هم پس از روی کار آمدن امین‌الدوله موقوف شد (همان مأخذ، ص ۱۰۶).

یکی «با اداره چندین ساله تلگراف... همه او را برای وزارت داخله بهترین وسیله خدمت به وطن می دانستند»^(۱)

دریغاکه هر دو سکه قلب از کار درآمدند. «مشیرالدوله در اداره امور خارجه مخالف ادعای خود و انتظار خلق مظهر قبایح بود. باب ارتشامفتوح، طمع به جزئیات جاری، خبط و غلط در مهام دائره متواتر، اشتغال به مناهی مستمر و آنچه هرگز به خاطرش نمی گذشت آن عیبها بود^(۲) و «مخبرالدوله به زودی از کار بازماند و ارباب حاجت را از خود راند و نتوانست به تکالیف فرمانفرما موافقت کند»^(۳)

از بقیه وزراء «که به سیاق سابقین می رفتند» کسی انتظاری نداشت.

صدارت امین الدوله

شاه بیمار، این ایام بیمارتر بود و به تعبیر امین الدوله «همین بیماری، عذر بی خبری صاحبکار تاجدار و چریدن دواب بی افسار» بود. از سوی دیگر کابینه صدراعظم نیز تجربه موفق از کار در نیامد. برآن شدند تا آدم مناسبی را برای صدارت عظمی انتخاب کنند. مخبرالدوله، عبدالوهاب خان نظام الملک و میرزا علی خان امین الدوله، نامزد این مقام شده بودند:

اعلیحضرت همایون از کلام الله مجید، استخاره میانه این سه نفر نمود که هرکدام خوب آمد به صدارت نائل شود. مخبرالدوله میانه آمد، نظام الملک بد آمد، امین الدوله خوب آمد، لهذا امین الدوله را [که در آذربایجان خدمت می کرد] به طهران احضار کرد و در سوم ذی القعدة ۱۳۱۴ به ریاست وزراء و لقب رئیس الوزراء مخاطب آمد.^(۴)

امین الدوله را مردی روشن بین و با تحولات جدید آشنا و طرفدار تحول در جامعه

۱ و ۲ و ۳. خاطرات سیاسی، ص ۲۳۰.

۴. مرآت الوقایع، ص ۱۲۷.

ایرانی می‌شناختند. به واقع نیز او کوشید تا قانونی برای سروسامان دادن کشور به امضای شاه برساند. اقداماتی در زمینه قطع رشوه‌خواری و تجاوز حکام و درباریان به عمل آورد. او «فرمانفرما را از کار برکنار کرد و در وزارت مالیه نظم و نسقی ایجاد نمود. و برای اصلاح این سازمان از ابوالقاسم خان ناصرالملک که در دانشگاه اکسفورد انگلستان علم حقوق تحصیل کرده بود. سودجست و در عین حال به اقدامات فرهنگی دست زد و به تأسیس مدارس جدید مبادرت نمود. نخستین مدرسه‌ای که وی ایجاد نمود، مدرسه رشديه به مدیریت میرزا حسن رشديه بود... توجه امین‌الدوله به معارف جدید موجب حرکت عظیمی در ذهن و تفکر مردم ایران شد، خاصه که صدراعظم جدید مطبوعات را نیز ارج فراوان می‌نهاد و آزادی بیان و اندیشه را کلید پیشرفت و راز ترقی جامعه می‌دانست».^(۱)

امین‌الدوله فرامانسونر

اما امین‌الدوله که جزء جناح اصلاح طلب دربار جای داشت، خود از اعضای لژ فرامانسونری و سروکارش یکسره با سفارت بریتانیا بود. با زمامداری او، کفه سیاست بین دو قدرت امپریالیستی «بسوی بریتانیا چرخید»^(۲) مدت زمامداری او شش ماه بود. اصلاحاتی که او با احتیاط و محافظه کاری بسیاری شروع کرده بود، با منافع گروهی از درباریان پرنفوذ تضاد پیدا کرد. از سویی خود او هم به قول کسروی «مرد دلیر و توانایی نمی‌بود».^(۳)

دولت تزاری نیز از این که یکی از دوستان شناخته شده بریتانیا بر سرکار باشد، سخت ناراضی بود. منظومه‌ای از درباریان هوادار روسیه، دشمنان خصوصی امین‌الدوله مثل محسن خان مشیرالدوله (معین‌الملک) و به قول ناظم‌الاسلام

۱. دکتر نوایی: ایران و جهان، ج ۳، ص ۴.

۲. رک: برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، ص ۴۸.

۳. تاریخ مشروطه، ص ۲۳.

کرمانی «جمعی که به واسطه برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند، وعده‌ای که فریب وعده و وعید خائن دولت و ملت و برهم‌زن حوزه جمعیت [امین‌السلطان] را خوردند»^(۱) در برانداختن او هم داستان شدند سپهر گزارش داده است که:

در مدت چندماه صدارت جناب میرزا علی‌خان امین‌الدوله، هر روز در تهران صداها بلند بود و مجالس برضد امین‌الدوله می‌شد. و اراجیف شهرت می‌دادند که امین‌الدوله می‌خواهد ایران را جمهوری نماید و قوانین فرنگ را مجری سازد و به دیوارهای تهران اعلانات هیجان‌آمیز برضد امین‌الدوله می‌چسبانند.^(۲)

پیگیری مأموران حکومتی روشن ساخت که آن اراجیف و اعلانات را هواخواهان امین‌السلطان، پخش می‌کردند. و حتی در این رابطه به روایت سپهر:

میرزا حسین‌خان قوام دفتر مستوفی بناخانه که از هواخواهان امین‌السلطان بود... به حکم دولت او را گرفته به حاجب‌الدوله سپردند. در روزی که برف به شدت می‌بارید قوام دفتر را با خرجه خز در حیاط صندوقخانه در روی برفها خوابانیدند و پایش را فلک کرده، چوب زیادش زدند. در این وقت امین‌الدوله صدر اعظم در اطاق بالا خانه دربار جای داشت. جمعی وساطت کردند که هوا سرد است و قوام دفتر پیرمرد، خوبست مقرر فرمایید دست از وی بردارند. امین‌الدوله عمداً می‌گفت: واریسی کنید که کیست و چوب خوردنش از بهر چیست و دست به دست همی کرد تا چوب زیاد خورد...^(۳)

عوامل ناکامی امین‌الدوله متعدد بودند و از جمله «علما به جهت آن که مطالبشان

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، نقل از کسروی، همان مأخذ.

۲. مرآت الوقایع، ص ۱۹۰ - ۱۸۹. ۳. همان مأخذ، ص ۱۹۰.

را گوش نمی دهند و راه دخلشان را به یک اندازه مسدود کرده، اسباب خرابی او را فراهم می آورند»^(۱).

اما عامل عمده شکست صدراعظم را در ناکامی اش برای دریافت وام خارجی یافته اند. سیاست ریخت و پاش شاه و دربار او و دزدی های کلان نو دولتیان فرصت یافته، اوضاع اقتصادی را بشدت درهم شکسته بود.^(۲)

کوشش امین الدوله برای جلوگیری از حیف و میل ها و چپاول گری ها، جز افزودن بر دشمنان او، سودی به بار نیاورد. چون خزانه به کلی تهی شد، شاه از صدراعظم خواست تا از خارجیان وام بستاند. ابتداء بلژیکی ها آماده پرداخت شدند، اما روس و انگلیس که داوطلب دادن وام بودند، کارشکنی کردند و رقابت بین روس و انگلیس در این میان در گرفت:

اطرافیان شاه که بوی پول شنیده بودند، به وسایل و عناوین مختلف، از طریق شاه، به صدر اعظم مراجعه و خواستار وجه خرید خانه و امثال آن شدند. امین الدوله از بیم این که مبادا وجوه استقراضی نیز به جیب حاشیه نشینان بساط عزت برود و حیف و میل شود، خود را کنار کشیده و به بهانه این که شرایط انگلیس بسیار دشوار است، دنباله مطلب را رها کرد. زندان درباری که برای دریافت پول ها سینه چاک کرده بودند، دانستند که امین الدوله مردی نیست که به آنان نم پس بدهد، چنین بود که از هر جهت او را هدف تیر تهمت

۱. همان مأخذ.

۲. ایران و جهان، ص ۵. گزارش سپهر در مورد چگونگی جوسازی دشمنان امین الدوله جالب است. او در سوال ۱۳۱۵ می نویسد: در تهران شورش معنوی برپاست. یک جا دولت پول ندارد که به ارباب مواجب و مستمری بدهد. یک جا مردم واهمه دارند که صدر اعظم می خواهد مستمری ها را قطع کند، وزرا از او در بیم می باشند که کم کم آن ها را می خواهد از میان بردارد... یک جا جلو مهر خود را دارد و کاغذ ناخوانده را مهر نمی کند، احکام ناسخ و منسوخ علما را گوش نمی دهد و راه مداخل آنها را به یک اندازه مسدود کرده است، جناب امین السلطان مردم را به پول دادن و وعده شغل به خود مایل ساخته... یک خوف ناگهانی از صدر اعظم در دل ها جاری شده که چاره پذیر نیست (مرآت الوقایع، ص ۲۲۵ - ۲۲۴).

ساختند و سرانجام بر زمینش زدند.

دوباره امین السلطان

شادروان علی اصغر شمیم سخن جالبی درباره امین الدوله و امثال او دارد: امین الدوله و امثال او، بانیکنامی، مردان مجرب و محافظه کاری بوده‌اند و حب ذات و حس صیانت نفس و حفظ مال و منال آنان را از قدم نهادن در راهی که قائم مقام و امیرکبیر را به نابودی کشانید، باز می‌داشت. و هنگام بروز خطر، دورماندن و تماشای صحنه سیاسی را بر مبارزه و فداکاری ترجیح می‌دادند. و جان عزیز را به سلامت به در بردند و هم نام نیک و هم سرای زرنگار از خود به یادگار گذاشتند.^(۱) امین الدوله روز پانزدهم محرم ۱۳۱۶ ه. ق به دنبال دو سه روز تمارض از صدارت استعفا داد. امور دولتی دوباره به وزراء سپرده شد. مظفرالدین شاه طی تلگرافی به شهرها «کلیه امور دولتی را به عهده ادارات و وزرای عدیده مقرر داشت که هر یک در کار خود مسئول باشند»^(۲) برخی از وزراء امین الدوله ابقاء و برخی برکنار شدند. شاه یک «مجلس شورای دولتی» تشکیل داد و محسن خان مشیرالدوله را به ریاست آن تعیین کرد و در حکم او نوشت: در واقع ریاست این مجلس با خودمان است و مشیرالدوله را برای اداره و ریاست این مجلس مقرر فرمودیم.^(۳)

روز نوزدهم صفر امین السلطان از قم احضار شد و پیش از آن که به طور رسمی به صدارت عظمی منصوب گردد، «حسب الامر اعلیحضرت همایونی، هرروزه در مجلس دربار حضور به هم رسانیده، به اتفاق سایر وزرا به رتق و فتق امور پرداخت. وزرای درباری غوامض امور خود را از او استفسار می‌کردند».^(۴)

۱. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۴۳۰.

۲. از سواد تلگراف به ولایات، ۱۶ محرم الحرام ۱۳۱۶، مرآت الوقایع، ص ۲۴۹.

۳. همان مأخذ، ص ۲۵۰.

۴. همان مأخذ، ص ۲۶۱، حکم صدارت مجدد امین السلطان در ۱۶ ربیع الاول ۱۳۱۶ صادر

شادی مفتخواران

بازگشت امین السلطان به صدارت خیلی‌ها را خوشحال کرد، سپهر نوشت: اغلب از اهالی تهران از ورودش خوشحال می‌باشند، خصوصاً مردمان مفت خور از قبیل سادات و علما و مردمان بیکاره و تهی دست^(۱) باب مذاکرات برای دریافت وام باز شد. سرانجام اسناد مذاکرات مربوط به دریافت ۲۴ میلیون منات وام^(۲) با بهره ۶ یا ۵٪ به مدت پنجاه سال از روسیه به امضاء رسید. (۱۹ ژانویه ۱۹۰۰ م. ۱۲۷۸ ه. ش، ۱۳۱۷ ه. ق) در برابر این وام عایدات کلیه بنادر ایران (غیر از بندرهای فارس و خلیج فارس که در برابر وام دریافتی ناصرالدین شاه در گرو بانک شاهی انگلیس بود) به عنوان محل استهلاك وام به گرو رفت. در این قرارداد ماده‌ای گنجانیده شده بود که به موجب آن دولت ایران حق نداشت بدون موافقت و تصویب روسیه از دولت دیگری وام بگیرد. دریافت وام از روس‌های تزاری در میان مردم موجب سروصدای بسیار گردید. دولت ناچار شد در روزنامه رسمی اعلام کند با این وام، وام بانک شاهی پرداخته می‌شود و بر کارون اهواز سد بسته خواهد شد، و آب مورد نیاز مردم قزوین تأمین می‌گردد و بقیه صرف امور آبادانی خواهد شد. اما جز پرداخت وام بانک شاهی (آنهم به دلیل محظورات سیاسی و حقوقی) هیچ‌کدام از وعده‌های دیگر عملی نشد. نیمی از آن پول را درباریان و اطرافیان شاه به عناوین گوناگون خوردند و باقیمانده را شاه برداشت و در تابستان همان سال (۱۳۱۷ ه. ق) همراه امین السلطان، در راس اردویی پر عده راهی اروپا شد. به قول دکتر نوایی:

۱. مرآت الوقایع، ص ۲۶۰.

۲. مبلغ و میزان بهره و مدت وام در منابع متفاوت است، برخی ۲۴ میلیون منات با ۶٪ بهره به مدت ۵۰ سال (ایران و جهان، ج ۳ ص ۵)، بعضی دو میلیون و دویست هزار لیره انگلیس (تاریخ روابط خارجی ایران، هوشنگ مهدوی ص ۳۱۰) و پاره‌ای دو میلیون و چهارصد هزار لیره انگلیس (خاطرات هاردینگ، ص ۱۷۲) ذکر کرده‌اند و امین‌الدوله هفتاد کرور تومان در دو مرتبه (خاطرات، ص ۲۶۱).

موضوع سفر هم یکی دیگر از شگردهای آن کلاشان فرومایه بود که می‌خواستند با بقیه وجوه استقراضی سفری مجلل و رایگان به اروپا بکنند. البته به این بهانه که بهترین درمان پا درد اعلیحضرت، آبهای معدنی اروپاست در کارلسباد [Karlesbad شهری در چکسلواکی] و کنترکسویل Contrexerille [در ناحیه لورن فرانسه]^(۱)

سفرهای مظفرالدین‌شاه، خود داستان دیگری است که در فصل بعد به آن می‌پردازیم.

سفرهای فرنگستان

... وامی که با گروگذاردن گمرکات شمال به مدت ۷۵ سال از روسیه تزاری گرفته شد، تاساز اولین سفر مظفرالدین شاه به فرنگستان فراهم شود، اعتراضات گسترده‌ای میان مردم فراهم کرد، نیمی از پولی که با آن شرایط خفت‌بار گرفته بودند، عرضه چپاول درباریان شد و نیمی دیگر را شاه و امین‌السلطان در رأس کاروانی پسرعه از درباریان برداشتند و به فرنگ رفتند...

... یکی از شرایط عجیب وام دولت تزاری این بود که تا زمانی که دولت ایران تمامی اصل و فرع وام را نپرداخته، حق ندارد بدون رضای دولت روس از یک کشور خارجی وام بگیرد. بدین ترتیب دست دولت روسیه برای هرچه بیشتر وام دار کردن ایران باز بود...

سوء قصد نافرجام به مظفرالدین شاه در سفر اول، گویی بیان خشم و نفرت مردم ایران بود، که از داستان وام گرفتن برای آن سفر بلهوسانه از سوی مردم اروپا نیز بروز می‌کرد. عامل ترور، کارگری ۲۷ ساله بنام سالسو از ناتمام ماندن کارش متأسف بود...

... هنوز زخم سفر اول التیام نیافته بود که سودای سفر دوم، دارودسته شاه را به تکاپو انداخت. بانک استقراضی روس ده میلیون مناط با بهره استهلاکی و شرایطی همانند وام اول به شاه پرداخت و آنها با آن پول روانه اروپا شدند...

فصل ششم

سفرهای فرنگستان

از دیگر رخدادهای پروسدای ایام پادشاهی مظفرالدین شاه سفرهای او به کشورهای اروپایی است. وی نیز مانند پدر، سه بار، بار سفر به فرنگ بست. کسروی در بیان انگیزه سفر شاه می نویسد:

چون بیمار بود پزشکان رفتن به اروپا و شست و شو در آبهای کانی آنجا را پیشنهاد می کردند.^(۱)

نخستین سفر او که پنج سال پس از جلوس، (در تابستان ۱۳۱۸ ه. ق ۱۹۰۰ م)

۱. تاریخ مشروطه، ص ۲۴۵، مستوفی می نویسد: حکیم الملک حاضر بود تصدیق کند که آب معدنی «کنترکسویل Contrexeville» یا «کارلسباد Carlsbad» برای سلامت ذات ملوکانه دوای منحصر به فرد است (شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۴۹).

صورت گرفت، هم در داخل و هم در خارج سروصدای بسیار تولید کرد. واکنش‌های اعتراض‌آمیز داخلی از آن جهت بود که این سفر در وضعیتی بسیار حساس و با شرایطی بسیار سنگین به زیان کشور صورت گرفت. کشور از نظر اقتصادی یکی از دشوارترین ایام را می‌گذراند. خزانه به گونه‌ای که شرح آن آمد عرضه چپاول و غارت اطرافیان شاه شده بود. و دولت برای امور جاری خود درمانده بود. از نظر سیاسی و اجتماعی، جامعه در تب و تاب اصلاحات و عدالت اجتماعی فرورفته بود، تحرکات آزادی‌خواهانه به شدت اوج می‌گرفت. مجموعه نیروهایی که آرایش و جبهه‌گیری آنها قبلاً شرح داده‌شد، سخت فعال بودند. x

طوفان در دو گروه

دریافت ۲۲/۵ میلیون مناط طلا و ام از روسیه تزاری، در قبال گرو دادن گمرکات شمال به مدت ۷۵ سال با ربح صدی پنج، هم میان درباریان و هم میان مردم طوفانی برپا کرد. سروصدای مردم را با دروغهایی از قبیل آن که؛ وام دریافتی به مصرف امور آبادانی (بستن سد اهواز و تأمین آب آشامیدنی مردم قزوین) خواهد رسید، ظاهراً خواباندند. اما طوفانی که میان درباریان برپا شده بود، از نوعی دیگر بود که خوبست از قلم عبدالله مستوفی بخوانیم:

پول را میان گذاشتند. حکیم‌الملک برای خراب کردن پاره‌ای از سردرهای عمارات که به اسم ناصرالدین‌شاه بود و دولت‌خواهی جناب وزیر ابنیه، تغییر آن را به اسم مظفرالدین‌شاه لازم می‌شمرد و هم چنین برای کاشی کاری عمارت خوابگاه که تمثال خیالی شاهان سلف را زنده می‌کرد و از این قبیل بیهوده‌کاری‌ها، مبلغی طلبکار بود، و مبلغی هم برای این قماش کارها در آتیه لازم داشت. عین‌الدوله که حکومت تهران نصیبش شده بود، مبلغی برای تفاوت قیمت گندم نان شهر که می‌گفت منی دوسه شاهی برای دعاگویی ذات

ملوکنه ارزانتر فروخته‌اند، خود را طلبکار می‌دانست و مبلغی هم برای تدارک گندم جهت آتیه لازم داشت. موثق‌الملك صندوقدار جدید، سید اولاد پیغمبر و مرد مودب بی‌سروصدا، نسبه کاری‌هایی برای لوازم صندوقخانه و رختدارخانه کرده‌بود. اجمالاً تمام بیوتات سلطنتی هریک خود را مبلغی طلبکار دانسته و مقداری هم برای آینده تدارک می‌خواستند. به وزیر جنگ هم که برادر عین‌الدوله بود، باید از این نمد کلاهی داد. مهمتر از همه خزانه‌دار بود که یکی از ترکها- که فعلاً اسم او نظرم نیست- جای صنیع‌الدوله را گرفته، وزیر خزانه شده‌بود. در این چاپا چاپ، جای این آقا از همه گرم‌تر بود... (۱)

پولی که با آن شرایط ننگین و اسارت بار گرفته شده‌بود، بدین‌گونه میان چپاولگران درباری حیف و میل می‌شد.

زمینه‌اشتها آور

شرایط سیاسی که در این وام به ایران تحمیل شده‌بود، استقلال مالی کشور را در بست زیر سلطه بیگانه می‌برد. تمایلات آزمندانه و نیاز شدید شاه و اطرافیان او به پول چنان شدت داشت که هر شرط ننگین و رسوایی را می‌پذیرفتند. مثلاً:

یکی از شرایط عجیب وام دولت روسیه به ایران این بود که تا زمانی که دولت ایران تمام مبلغ اصل و فرع وام خود را به آن دولت نه‌پرداخته‌است. حق ندارد بدون رضای دولت روس از یک کشور خارجی وام بگیرد... این مسئله زمینه خوبی به دست داد و راه را برای دادن قرضه برای آن دولت باز

۱. شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۴۸. مستوفی در توضیح منظور خود از گرم بودن جای خزانه‌دار می‌نویسد: برات دارهای این دوره با این که از حیث عده زیاد بودند، همه مردم بی‌دست‌وپا و بی‌وسيله بودند. وزیر خزانه که می‌دانست عنقریب پول در دستگاه فراوان خواهد شد، قبلاً برات‌های دولتی را با کسر ثلث و نصف و حتی دو ثلث، با وعده دوسه ماهه تبدیل به فهرست شخصی خود کرد. نصف و ثلث و دو ثلث به خورد او می‌شد. (ص ۴۹).

کرد. چنان که در سال ۱۹۰۰ (۱۳۱۸ ه. ق) روسیه حاضر شد که مبلغ ۳۲/۵ میلیون روبل با ربح پنج درصد به ایران قرض بدهد که به طریقه استهلاکی پس داده شود.^(۱)

شرایط باز پرداخت این وام، مبتنی بر طریقه «استهلاکی»، سخت حریصانه و سودجویانه بود. بموجب طریقه استهلاکی، بهره وام در پایان هر سال روی سرمایه می آید.^(۲)

ملاهی و ملاعب

هزینه‌های سفر اول فرنگستان شاه، از محل وامی که به این صورت ننگین، و خائانه گرفته شده بود، تأمین شد. در تابستان ۱۳۱۷ ه. ق شاه و امین‌السلطان در رأس یک کاروان پر عده از درباریان مفتخواره عازم اروپا شد، و چندی در روسیه و فرانسه و عثمانی به گردش و تفریح پرداخت و تمام پول‌های استقراضی را به قول ناظم‌الاسلام کرمانی «صرف ملاهی و ملاعب» کرد و با جیب خالی و مشتی اسباب‌های کودکانه به ایران بازگشت.

دستاوردهای این سفر چنان مفتضح بود که حتی صدای درباریان را درآورد. تاج‌السلطنه خواهر شاه نوشت:

۱. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۳۱۵ - ۳۱۴.

۲. استهلاکی، ترجمه Sinking Fund است و آن طریقه‌ایست که در آخر هر سال قسط معین پرداخت می‌شود، ولی بهره، روی سرمایه می‌آید. مثلاً اگر مبلغ قرضه صد ریال باشد و ربح آن ۵ درصد باشد و در آخر سال قسط اول بمبلغ ۱۰ ریال پرداخت شود، مبلغ ۵ ریال با ۹۰ ریال باقیمانده جمع شده، و قرض ۹۵ ریال می‌شود. و سال دوم ۱۰ ریال دیگر پرداخت می‌شود ولی ۴/۷۵ ریال روی ۸۵ ریال می‌آید و قرض، ۸۹/۷۵ ریال می‌شود. پس ایران، که ۲۷/۵۰۰/۰۰۰ روبل وام گرفته بود، با بهره و کارمزد و غیره میبایستی ۳۲/۵۰۰/۰۰۰ روبل بازپس دهد. ربح مرکب در اصطلاح صراف‌ها و بازاریان، ربح اندر ربح است. (ر.ک: ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۳۱۵).

از این مسافرت قصه‌های عجیب نقل می‌کنند. از آن جمله خرید درختهای قوی هیکل است که به مبالغ زیاد ابتیاع کرده و با زحمت فوق‌العاده و کرایه زیاد می‌فرستند و تمام به سرحد نرسیده، خشک می‌شوند و باز لوله‌های آهنی است که به وفور، مجسمه‌های بزرگ، اسباب‌های بی‌ربط که تمام در فرح‌آباد عاطل و باطل افتاده‌است مخارج گزافی با زیاده‌روی و عمل کردن حسام‌السلطنه و صدیق‌السلطنه و هرزگی‌ها و مخارج گزاف «سویت [Suite] همراهان، حاشیه‌نشینان بساط بزرگان، اطرافیان] به مصرف رسید... بدون این‌که در عوض یک قبضه تفنگ یا یک دانه فشنگ برای استقلال و نگاهداری این ملت بیچاره آورده‌باشد، یک اسباب مفیدی برای ترقی و برای تسهیل زراعت یا فلاحت یا سایر چیزهای دیگر.^(۱)

هفت ماه و چند روز اقامت شاه در سفر اولش به تماشای مناظر طبیعی، خوردن آبهای معدنی، خریدهای بیهوده، بذل و بخششهای نابه‌جا، ... گذشت.

ترور ناموفق مظفرالدین شاه

در اولین سفر مظفرالدین شاه سوء قصدی نیز نسبت به او صورت گرفت. پنداری خشم و نفرت مردم ایران از داستان وام گرفتن از روس‌ها برای آن سفر بلهوسانه، میان اروپائیان هم واکنش منفی برجای گذاشته بود.

سوء قصدکننده کارگری بود ۲۷ساله بنام «سالسو Salsou» که در یک فرصت مناسب سعی کرد شاه ایران را با طپانچه به قتل برساند. شرح حادثه در منابع مختلف تقریباً به صورت یکسان آمده‌است، و از آن میان، شرحی که مظفرالدین شاه خود در سفرنامه‌اش نوشته، شاید دقیق‌تر باشد.

او در وقایع مربوط به پنجشنبه پنجم ربیع‌الثانی به تفصیل این رویداد را شرح داده‌است، که فشرده آن چنین است:

امروز که ششم توقف ما در پاریس است واقعه عجیب و غریبی روی داد... یک دفعه دیدم صدای وزیر دربار بلند شده با شخصی گلاویز گردیده است. نگاه به این طرف نموده دیدیم شخصی شقی خبیثی پهلوی کالسگه ما ایستاده، یکدستش را به دم کالسگه ما گرفته و در دست دیگر طپانچه دارد و سرطپانچه را روی سینه ما گذارده می خواهد آتش بزند. وزیر دربار در کمال جلادت و قوت بنددست او را گرفته فشار سخت داده، دست این خبیث را از روی سینه ما رد کرده و سرطپانچه را به هوا نگاه داشت و خودش هم برخاسته میانه ما و او حائل شد. که اگر خدای ناخواسته تیر رها شود به ما آسیبی نرسیده، خودش هدف تیر شود... آخر از کشمکش و تقلای زیاد طپانچه را ول کرده، از عقب پلیسها که «ولوسپید = دوچرخه» سوار بودند و مخصوص مواظبت حال ما همه روزه همراهند خود را رسانیده، یکی از آنها از عقب بقه مردک را گرفته کشید و او را به زمین انداخته، گرفت و نگاهداشت و ما با کمال قوت قلب که به فضل خدا داشتیم، ابداً بیم و وحشت نکردیم.^(۱)

سالسو در پاسخ پلیس از این که کارش ناتمام ماند، اظهار تأسف کرد و گفت: اگر رئیس جمهور ما استعفا می داد بهتر از این میهماننداری بود. دولت فرانسه ضارب را محاکمه و به حبس ابد محکوم کرد ولی او چندماه بعد در زندان درگذشت.^(۲)

دومین سفر

هنوز زخم سفر اول شاه، با همه عواقب و عوارض پنهان و آشکارش بر پیکر زخم دیده ملت التیام نیافته بود که، باز سودای سفر، دارو دسته شاه را به تکاپو انداخت.^(۳)

۱. مظفرالدین شاه قاجار: سفرنامه فرنگستان (سفر اول)، به کوشش امیرشیرازی، انتشارات شرق، ۱۳۶۳، ص ۱۴۷ به بعد، با تلخیص.

۲. ر.ک: نهضت مشروطه برپایه اسناد وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ص ۳۸ به بعد.

۳. قابل ذکر است که اندکی پس از وام روس ها، دولت انگلیس نیز که می کوشید در محاصره اقتصادی ایران از رقیب روسی عقب نماند، قرضه ای معادل ۳۱۴/۲۸۱ لیره انگلیس، با ربح ۵٪ ←

بهانه کذایی سفر، این بار هم «سلامت مزاج شاه» بود. بقول عبدالله مستوفی:
 حکیم‌الملک حاضر بود مثل سفر قبل، این مسافرت را برای سلامت مزاج شاه
 ناگزیر به عرض برساند. اگرچه شاید واقعاً هم برای شاه خوردن آبهای معدنی
 اروپا نافع بود ولی آیا لازم بود عده‌ای که ضمیمه دربار شده بودند نیز در این
 مسافرت همراه باشند؟... آیا وزیر دربار که در آن واحد حکیم شاه هم بود،
 نمی‌توانست مضار مادی و معنوی این مسافرت، با این دم و دنباله را به عرض
 شاه برساند و شاه را با چند نفر به طور غیررسمی و ناشناخت به آبهای معدنی
 اروپا برده، بیست کرور قرض دیگر برای ملت تدارک نییند؟ ولی شاه و
 صدراعظم و حول و حوش، می‌خواهند تفرج کنند و این عنوان بهانه است.^(۱)

باز هم وام

روشن است که برای این سفر هم پولی در بساط نبود و ناچار دوباره امین‌السلطان
 با روس‌ها وارد گفتگو شد و در سال ۱۳۲۰ ه. ق (۱۹۰۲ م) مبلغ ده میلیون مناط طلا
 (روبل) به وسیله بانک استقراضی از روسیه وام گرفت. علاوه بر نوع بهره‌استهلاکی و
 شرایط ضمانت و گرو دادن منابع ملی، شرط جدیدی در قرار داد این وام گنجانیده
 شد و آن تجدیدنظر در تعرفه گمرکی بود که دولت ایران را موظف می‌کرد نرخ گمرک
 را به نفع دولت روسیه، کاهش دهد. علی‌اصغر شمیم می‌نویسد:

این وام، با وام روسیه یک کاسه شد و از آن پس دولت ایران می‌بایستی
 سالانه بابت هر دو وام ۱/۶۷۰/۲۴۹ منات و ۲۰ کوپک (معادل ۹/۵۴۱/۸۰۰
 قران آن روز) به روسیه بپردازد. در تاریخ ششم شعبان سال ۱۳۳۱ ه. ق دولت
 ایران بابت هر دو وام جمعاً مبلغی معادل ۱۸۲/۱۹۶/۰۰۰ قران (واحد پول آن

→ و مدت ۱۵ سال، با گرو دادن عواید شیلات دریای خزر، عایدات پستخانه و تلگرافخانه و
 درآمد گمرکات فارس و بنادر خلیج فارس به مظفرالدین‌شاه داده بود.

۱. شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۵۲.

روز) به دولت روسیه بدهکار بود. (۱)

به این ارقام، بدهی بابت وام از انگلیس هم افزوده می شد.

نشان زانو بند

مظفرالدین شاه که در سفر اول (به سبب نارضایی دولت انگلیس از دریافت وام از روسیه) موفق به دیدار از انگلیس نشده بود، این بار، با خیل همراهان خود ابتدا به لندن رفت (۱۷ اوت ۱۹۰۲) و در کاخ «مالبرو Malbrough» اقامت گزیدند. (۲)

در این سفر، ماجرای نشان «گارتر Garter» یا «زانوبند» که به ناصرالدین شاه داده شده بود. و علی الاصول می باید به مظفرالدین شاه هم داده شود، بحران سیاسی بزرگی برای دولت انگلیس فراهم کرد. تا جایی که کابینه انگلیس در آستانه سقوط قرار گرفت. زیرا این نشان که بنا بر سنت انگلیس ها فقط به سلاطین مسیحی و نیز دولتمردان درجه اول انگلیسی، آنهم با شرایط دشوار اعطا می گردید، اگر به مظفرالدین شاه داده می شد، باید سلطان عبدالحمید سلطان عثمانی هم آنرا می گرفت. در حالی که این سلطان در همان ایام هزاران تن از اتباع مسیحی؛ یعنی ارامنه قلمرو خود را قتل عام کرده بود. و لیاقت دریافت این نشان را که «مظهر فتوت و اخوت مسیحی» بود، نداشت. (۳)

۱. ایران در دوره سلطنت قاجاریه، ص ۳۱۷.

۲. سرآرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در خاطرات خود جزئیات این سفر را شرح داده است. ر.ک: خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ ص ۲۰۰ به بعد.

۳. نشان زانو بند یا بند جوراب Order of Garter ریشه جالبی دارد: در سال ۱۳۴۸م در یکی از مهمانی های سلطنتی هنگامی که ادوارد سوم شاه انگلیس با کنتس اوسالیسبوری می رقصید بند جوراب آبی رنگ کنتس از پای چپ او افتاد و شاه در میان خنده تمسخرآمیز درباریان خم شد و بند جوراب را برداشت و خطاب به درباریان گفت که این عمل را برای خود افتخار می داند و این جمله معروف را نیز بر زبان راند. *Honi soit qui pense mal* شرم باد بر کسی که از این عمل سوءظن و فکر شیطانی به خود راه دهد. از آن زمان نشان «بند جوراب» در انگلستان معمول شد و جمله بالا در قسمت انتهای نشان که به شکل بند جوراب ساخته شده، حک گردید. چون این نشان را ←

سرانجام هم این نشان را به شاه ایران ندادند و وی را رنجیده خاطر ساختند ولی این رنجیدگی را:

شیوه رفتار دننواز اعلیحضرت [ادوارد هفتم] و لحن صحبت‌های
فرح‌بخش و خودمانی ایشان... توام با سادگی، زیبایی و رفتار ملیح علیاحضرت
ملکه الکساندرا در عرض مدتی بسیار کم، از بین برد. (۱)

دومین سفر مظفرالدین شاه از طریق کشورهای روسیه، ایتالیا، سوئیس، آلمان،
اطریش، بلژیک، فرانسه و انگلیس انجام گرفت. سران و مقامات رسمی این کشورها از
وی استقبال کردند. سفرنامه‌ای نیز از این مسافرت او، به تحریر فخرالملک و از زبان
شاه نوشته شده است. مطالعه این سفرنامه، زندگی یک نواخت و بی‌روح مردی را
نشان می‌دهد که اوقاتش به جای تماشا کردن و تجربه اندوختن به خوردن و خفتن و
کارهای چنان بیهوده گذشته است که حیرت‌آور است:

* صبح از خواب برخاستیم، نماز کردیم، دوباره خوابیدیم، از خواب بیدار شدیم
بقدر نیم‌ساعتی ما را مشقت و مال کردند. بعد برخاستیم، چایی خوریم با رب‌دوشامبر
آمدیم بیرون، یک ارمنی دیدیم که تا امروز به این کثافت ندیده بودیم...

* صبح از خواب برخاستیم، نماز کردیم، دوباره خوابیدیم بعد برخاستیم، حساب
کردیم نه ساعت خوابیده بودیم، چای خوردیم، صحرا را تماشا کردیم انواع مرغابی در
صحرا می‌چریدند. جناب اشرف اتابک آمدند، یک گرازی دیدیم سرراه خوابیده بود
به عین محمودخان.

* یک دفعه از خواب برخاستیم موثق‌الدوله عرض کرد مردم جمع شده فریاد
می‌زدند و هورامی کشیدند. یک نفر که ترکی می‌دانست پیدا کردیم به او حالی نمودم
که شاه استراحت کرده‌اند. بگوید قال و مقال نکنند. او رفته مردم را ساکت کرد...

→ به زانوی چپ خود می‌بستند آنرا نشان «زائو بند» نیز خوانده‌اند «شمیم، ص ۳۲۰ - ۳۲۱).

۱. خاطرات هاردینگ، ص ۲۰۹ - ۲۰۸.

وام از انگلیس

سومین سفرشاه (۱۳۲۳ ق. ۱۹۰۵ م) به فرنگستان، با اوج گرفتن نهضت مشروطه خواهی در ایران همزمان بود. گفته‌اند که او «بر اثر وحشت و نگرانی که از جنبش‌ها و نهضت‌های فکری عصر خود داشت، دور بودن از کشور را که هم متضمن امنیت شخص او و هم وسیله سرگرمی و تفریح و استراحت بود، بر توقف در ایران ترجیح می‌داد.»^(۱)

هم‌از این رو بود که سفر به گونه‌ای پنهانی و دزدانه انجام گرفت. در اوایل فروردین ۱۲۸۴ شمسی ناگهان دولت اعلامیه داد که «شاه برای تجدید سازمان نیروهای انتظامی و نیز برای زیارت آستان قدس رضوی به مشهد می‌رود». در واقع نه کسی قصد تجدید سازمان نظامی ایران را داشت و نه حرفی از آن در میان بود. اندکی بعد مردم خبردار شدند که ذات ملوکانه از آستارا وارد روسیه شد تا به فرنگ برود. از زیارت آستان قدس هم خبری نشد. امور کشور به محمدعلی میرزا ولیعهد سپرده شده و اختیارات سلطنتی به او تفویض شده بود.

تدارک سفر سوم را، عین‌الدوله (عبدالمجیدمیرزا) که پس از استعفای امین‌السلطان به صدارت برگزیده شده بود، دید. برخی نوشتند که از محل صرفه‌جویی و قطع پاره‌ای مستمری‌ها این هزینه تأمین شد ولی هاردینگ نوشت: در حدود یکصد هزار لیره برای این سفر جمع شده است. بنابراین اطلاعی که به دست آورده‌ام از این مبلغ شصت هزار لیره از بودجه اندرون که بودجه شخص شاه است به عنوان وام پرداخت شده که بعداً از محل وصول گمرکی به اندرون شاه مسترد خواهد شد. چهل هزار لیره باقیمانده را صدراعظم به صورت نوعی تضمین برای تثبیت مقام خود تهیه نموده بدین نحو که آنرا با نزول ۱۵٪ و با وثیقه و تضمین مالیات‌های مختلف از تجار ایرانی قرض

نموده‌است و مردم باید این خرج را طی چند سال آینده به صورت مالیات بپردازند.^(۱)

اما بعدها معلوم شد که حتی این کلاه گذاری‌ها هم نتوانسته است جوابگوی سفر پرخرج مظفرالدین‌شاه و همراهان او باشد. و ناچار عین‌الدوله دست به دامان ارباب انگلیسی خود شده است. مخبرالسلطنه هدایت می‌گوید:

عین‌الدوله آن‌چه شنیده شد به قرضهٔ محرمانه از انگلیس، شاه را به فرنگ برد. گفتند خیلی خوش نگذشته بوده‌است و طبیعی هم بود. عین‌الدوله زبردستی اتابک را نداشت... صورت قرض به عنوان خرید اسلحه از «دریفوس» شد و آن وجه به مصرف مسافرت رسید و مدتها بعد طلب دریفوس [لابد با فرع متعلقه که بسیار سنگین هم شده بود] در زمان مشروطه پرداخت شد.^(۲)

مخبرالسلطنه، در کتاب دیگر خود، اطلاعات بیشتری در این مورد داده است:

پس از اتابک دو قرضه به توسط بانک انگلیس شد، از هند: یکی در سال ۱۳۲۲، ۱۹۰ هزارلیره، یکی ۱۰۰ هزارلیره در ۱۳۲۳ با اجازه روس. وثیقهٔ این دو قرضه، عایدات شیلات بحر خزر است که در امتیاز لیانازوف کمپانی روس است. در صورت عدم کفایت عایدات تلگرافخانه و گمرکات جنوب، کم‌کم اختیار منابع عایدات از دست دولت بیرون می‌رود... انگلیس در دو قرضهٔ اخیر سنگ علاقهٔ ایران را به هندوستان جاگذارد.^(۳)

ناله‌های یک ایرانی

این را هم تذکر دهیم که دولت اساساً نیازی به این وام‌ها نداشت. درست است که

۱. حسن معاصر: استقرار مشروطیت در ایران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۴۷، ص ۷.

۲. خاطرات و خطرات، ص ۱۴۰.

۳. مخبرالسلطنه هدایت: گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، نشرنقره، ۱۳۶۳،

اقتصاد کشور ورشکسته بود و برای اصلاح آن احتیاج به پول بود، اما قرض گرفتن آنهم با شرایط اسارت بار و سلطه جویانه، چاره کار نبود. منابع درآمد ملی اگر به صرف آبادی و عمران می‌رسید، جوابگوی کسری‌ها بود، اما آن درآمدها یکسره به کیسه پرنشینی دزدان حکومتگر می‌رسید و چیزی برای منظورهای عمرانی باقی نمی‌ماند. گو این‌که دریافت وام از بیگانگان چنان‌که دیدیم، مطلقاً به نیت عمران و آبادی نبود، بلکه حاصل بندوبست‌ها و خیانت‌های تبهکارانه مشتی غارتگر وطن فروش بود.

اگر نه همه، بسیاری از مردم این خیانت‌های بزرگ و نتایج شوم آنرا می‌دانستند، اما دستشان به جایی بند نبود و اعتراض فردی و اتفاقی‌شان اگر هم به گوش رهبران کشور می‌رسید، اثری نداشت، ناچار خون می‌خوردند و نفرین می‌کردند و منتظر فرصت بودند.

باز نوشتن درد دل یک ایرانی به مثابه نمونه‌ای از اندوه بزرگ ایرانیان می‌تواند هم ژرفای خشم مردم را نشان دهد، هم اضطراب آنها را از آن‌چه که در نتیجه خیانت‌های دولتمردان برای نسل آینده کشور ببار می‌آورد:

... من که مور ضعیفی در این مملکت هستم، از قرض خیلی می‌ترسم.
 قرض اسباب قرض است و قرض به معنای شکستن است که شخص مستقرض از قدرت و اقتدار خود می‌کاهد... به حضور مبارک اعلیحضرت عرض می‌کنم که: محتاج به این قرض نبودید، از آن‌که خاک ایران غالباً طلا و زعفران است و مردمش با هنرنده، کوه‌هایش پراز فلز است، معادنش انباشته از هرگونه نعمتهاست. فرنگیان آرزوی داشتن چنین مملکتی را دارند. بفرمائید که وزرا تقویت کنند و تجار را به کار وادارند تا معلوم شود که مملکت ایران بر جمیع ممالک برتری دارد... (۱)

این ایرانی دلسوخته که می‌داند فریادش در گوش شاه بازتابی نخواهد داشت، به خدا روی می‌آورد:

خدایا... به حال معصیت در این دل شب استدعا می‌کنم که اولاد و احفاد ما ایرانیان را مخدول خارجه نفرمایی و ما را مثل چند هزار سال قبل ترقی دهی. که مثل هندیان ذلیل خارجه نباشیم... ما را ذلیل فرنگیان دنی الطبع پست فطرت نفرما که ظاهراً عادل بوده و اسباب آسایش فراهم می‌آورند و باطناً هزارگونه تخریب دارند.^(۱)

درد مردم، درد بی‌دردان

... کارگزار انگلستان به شاه اطلاع داد که سربازان مقیم بندر بوشهر، که حقوق خود را نگرفته‌اند، از کنسول انگلیس برای گذراندن زندگی خود تقاضای پول کرده‌اند، چهل نفر از افسرانی که از معلمین اطریشی تعلیم می‌گرفتند و هفت سال بود حقوق خود را نگرفته بودند، در توپخانه بست نشسته بودند...

... دولت آلمان که در ایران سودی نداشت، حاضر نبود از مظفرالدین شاه و همراهان او، که گروهی مرکب از صدراعظم و وزیر و یساول و نوکر و قاطرچی و رمال و روضه‌خوان تشکیل می‌شد، پذیرایی کند. هر کدام از همراهان خواستار نشان از دولت آلمان بود...

شاه و همراهان او از اوضاع اجتماعی و آداب مردم اروپا هیچ آگاهی نداشتند و به سبب بی‌بندوباری کوششی هم برای آشنایی با این شیوه‌ها به کار نمی‌بردند. رفتار و کردار آنها مورد تمسخر و ریشخند مردم و روزنامه‌ها می‌شد و داستان‌ها و لطیفه‌ها برای آنها می‌ساختند... در سالن اپرای پاریس، گلوی اعلیحضرت پیش‌خانمی که در صف تماشاچیان نشسته بود گیر کرد و وسیله صدراعظم، از پائولی خواست تا وسیله آشنایی شاه را با آن زن فراهم سازد و از وی بخواهد که همراه شاه به طهران بیاید. داستان مظفرالدین شاه و پی‌یرکوری کاشف بزرگ اورانیوم از همه عجیب‌تر بود...

فصل هفتم

درد مردم، درد بی‌دردان

تفنن‌های شاهانه

این سفرها در شرایطی صورت می‌گرفت که ایران خود بشدت از لحاظ اقتصادی ورشکسته بود. حتی حقوق سربازان را نمی‌توانست بدهد. کلنل کاساکوفسکی افسر رئیس قزاقخانه مظفرالدین‌شاه می‌نویسد:

شاه، فرمانفرما را به حضور طلبیده و به وی فحاشی نموده (به علت رسیدن تلگرافی در مورد شورش فوج خلج که حقوقشان را نگرفته بودند). به محض این‌که فرمانفرما از نزد شاه خارج می‌شود. مسترها دینگ، کارگزار انگلستان به شاه اطلاع می‌دهد که سربازان مقیم بندر بوشهر از شدت فقر و فاقه به کنسول انگلیس در

محل مراجعه و برای امرار معاش تقاضای پول کرده‌اند. کنسول انگلیس مراتب را به فرمانروای هند در کلکته گزارش می‌کند. وی نیز با ارسال گزارشی به کاردار سفارت انگلیس می‌نویسد: اگر دولت اعلیحضرت پادشاه ایران منافی شئون خود نداند، ما انگلیسی‌ها حاضریم نظر به مراتب مودت و محبت، حقوق سربازان ایرانی را بپردازیم... مظفرالدین شاه، با همه بی‌حالی چنان به خشم می‌آید که دوباره فرمانفرما را احضار و فحش‌کاری می‌کند.^(۱)

همین افسر می‌نویسد: حدود سی‌چهل نفر از افسرانی که وسیله معلمین اتریشی تعلیم گرفته بودند و مدت هفت سال بود حقوق خود را (که جمعاً نه هزار تومان بود) از نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله سردار افخم (آقا بالاخان سردار) طلب داشتند، در میدان توپخانه، در اطراف توپ بزرگ بست نشستند...

این وضع مأمورین دولتی بود، وضع زندگی مردم عادی بسیار پریشان‌تر بود. دکتر جان ریشارد طبیب آمریکایی عصر مظفیری می‌نویسد:

هر سال عده زیادی از مردم از گرسنگی در این شهر می‌میرند و دیدن افرادی که در کنار معابر از گرسنگی تلف شده‌اند، منظره‌ای عادی می‌تواند باشد. در طول ماه‌های سرد زمستان، اغلب چنین صحنه‌هایی را جلو در ورودی مریضخانه هم مشاهده کرده‌ایم. این وضع چنان رو به شدت گذاشته بود که ناچار شدیم اطاق خاصی بنا کنیم و به آنها که به ما پناه آورده‌اند، جا و غذا بدهیم.^(۲)

دردسره‌ای تدارک

اقدامات اولیه برای تدارک سفرهای شاه نیز دشواری‌های بسیار برای کارگزاران ایرانی و دولت‌های اروپایی که می‌باید میزبان باشند، فراهم می‌کرد. شرایط پذیرایی

۱. خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ص ۷۷ - ۸۸.

۲. دکتر جان ریشارد: بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، انتشارات نوین، ۱۳۶۳ تهران،

ص ۹۱، نقل از ایران و جهان، ص ۷۰ - ۶۹.

از انبوه همراهان شاه، که بنا بر شیوه زندگی در اروپا هر کدام باید در محل جداگانه‌ای سکونت داده شوند، توقعات عجیب و غریب شاه و همراهان او و بسیاری ماجراهای دیگر از مسائل پر دردسر در این زمینه بود. احتشام‌السلطنه که هنگام سفر دوم مظفرالدین‌شاه، وزیرمختار ایران در آلمان بود، به دشواری‌های خود در زمینه پذیرایی از شاه در آلمان اشارات جالبی دارد:

در اولین برخورد با مقامات سیاسی و دولتی آلمان احساس کردم که چون مانند روس و انگلیس و حتی به قدر فرانسه و بلژیک در ایران منافع ندارند، نسبت به مملکت ما بی‌تفاوت می‌باشند. دولت آلمان پس از این که [با دشواری بسیار] اصل بازدید پادشاه ایران و پذیرایی از او را پذیرفت، در قبول پذیرایی از قریب یکصد نفر همراهان که مرکب از صدراعظم، بعضی وزرا و درباریان و رجال تانوکر و قراول و یساول و دلچک و روضه‌خوان و معین‌البکاء و امثالهم بودند، اشکال تراشی می‌کرد... زیرا به تعداد همراهان و متناسب با شان ایشان بایستی اطاق در هتل، کالسکه برای رفت و آمد، ... غیره [تأمین کند]. و فلذا دولت آلمان حاضر نبود چنین تکلیف و تکلف بی‌موردی را تحمل کند.^(۱)

مشکل خنده‌دار دیگر این که شاه و همراهان او تقاضای نشان و مدال از دولت آلمان داشتند:

از صدراعظم تا پسر سیدبحرینی و قهوه‌چی‌باشی و غیره نشان می‌خواستند و در اطراف نوع و اعتبار آن هر کدام توقعات و گفتگوهای داشتند. یکی از ادعاهای با مزه این بود که می‌فرمود قصه نشان این همه طول و تفصیل ندارد، ما هم متقابلاً به اجزاء امپراطور و مأمورین دولت آلمان، نشان خود را مرحمت می‌کنیم... غافل از این که این نشانها و فرامین مبارک در فرنگستان به پیشیزی نمی‌ارزد.^(۲)

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۴۷۲ - ۴۷۱.

۲. همان مأخذ، ص ۴۷۴.

این در دسر ها به گونه ای حل شد، اما:

مسئله مهمتر این بود که: اعلیحضرت از سرعت راه آهن تغییر حالت می دادند و متوقع بودند که راه آهن مثل کجاوه های خودمان لنگان لنگان... و به دلیل و دلخواه ذات اقدس حرکت کند... در این خصوص باز هم دچار اشکالات و اسباب خنده نزد مسئولین آلمان شدیم و سرانجام با ایشان مواضعه کردیم که به عرض برسانیم که قطار آهسته حرکت می کند، اما سرعت مسیر مجاز خود را داشته باشد.^(۱)

احتشام السلطنه موارد متعدد دیگری از این خواسته های بی معنی را (از قبیل این که: قطار حامل او از آلزاس و لرن که متعلق به فرانسه بوده و اینک در تصرف آلمانهاست عبور نکند چون ممکن احساسات فرانسوی ها جریحه دار شود، کشمکش همراهان بر سر جا و انتخاب اطاق، یا بر هم خوردن حال شاه از رعد و برق و تلگراف کردن به سید بحرینی در طهران که فلان مبلغ به فلان سید بدهد و...) آورده است که ما از تکرار آنها خودداری می کنیم.

تفن های خنده دار

پیامدهای سوء فرهنگی برای ایران، از دیگر آثار سفرهای بیهوده مظفرالدین شاه بود. برخلاف ناصرالدین شاه که زمام رفتار و کردارهای ظاهری خود را در اختیار داشت و به آن اهمیت بسیار می داد و لذا در سفرهای فرنگ هم رفتارهای نامطلوبی از وی سر نزد^(۲)، مظفرالدین شاه و همراهان او با اوضاع اجتماعی و آداب و رسوم اروپائیان هیچ آشنایی نداشتند و به سبب غلبه روحیه بی بندوباری در آنها، کوششی

۱. همان مأخذ.

۲. گفتنی است که ناصرالدین شاه همراهان خود را در سفرهای فرنگ حتی المقدور از میان افراد آشنا به تربیت فرنگ برمیگزید و آنهایی که آشنایی نداشتند تعلیم می دیدند. خانم کارلاسرنا نوشته است: پیش از سفر شاه به فرنگ همراهان او، شیوه غذا خوردن با کارد و چنگال را در میهمانی هایی که به همین منظور ترتیب می یافت، آموختند و این آموزش یک هفته به طول کشید. (ر.ک: مردم و دیدنی های ایران، ص ۶۳ - ۶۲).

هم برای آشناسدن به این شیوه‌ها به کار نمی‌بردند.

از این رو اعمال و رفتار آنها با قوانین اجتماعی و اصول و ضوابط سیاسی معمول و متداول مغایرت می‌یافت، از هر کشور و هر شهری عبور می‌کردند کارهایشان مضمون خرده‌گری‌ها، تمسخرها و داستان‌های مردم می‌شد. مأمورین سیاسی و میهماندارانی که ناگزیر بوده‌اند در ایام توقف شاه و همراهیانش در کنارشان باشند. داستان‌های خواندنی و خنده‌داری از رفتار آنها نقل کرده‌اند. مثلاً گزایوه پائولی میهماندار فرانسوی شاه به توجه او به زنان اشاره می‌کند و می‌نویسد:

از جنس لطیف هم بدش نمی‌آمد. گاهی کرم و بخشش را به نهایت می‌رساند و بدون فکر، بخششهای عظیم می‌کرد. مثلاً به دختر کارگری که سرراه خود می‌دید یک انگشتری الماس می‌بخشید و اسکناسی به فقیری می‌داد و غالباً به این و آن اشرفی‌هایی که صورت او بر آنها نقش بود، عطا می‌کرد.^(۱)

دل زیبا پسند مظفرالدین‌شاه، در دیار فرنگ، کافر و مومن نمی‌شناخته و چنان بی‌تابی می‌کرده که گاه میهماندار فلک‌زده به درد سر می‌افتاده‌است:

یک روز بعد از ظهر که در "بوادوبولوی" می‌گشتیم، مظفرالدین‌شاه در نزدیک دریاچه محلی را پسندید و دستور داد کالسکه‌ها توقف کنند و شاه از مناظر اطراف و اشخاص همراه چند عکس فوری بردارد. همه پایین آمدیم. قدری دورتر چند خانم بسیار آراسته بدون آن‌که به ما اعتنایی کنند، مشغول صحبت با یکدیگر بودند. من با این‌که هیچ آن جماعت را نمی‌شناختم، نزدیک رفتم و با کمال عذرخواهی تفنن شاهانه را به اطلاعشان رساندم. خانمها هم تفنن خود را در این دانستند که این دعوت را به لطف بپذیرند. شاه از ایشان عکسی برداشت و با هریک تبسمی کرد و چون کار عکاسی تمام شد، مرا پیش

خواند و گفت: پائولی، خانم‌های دل‌انگیزی هستند، برو به ایشان بگو با من
بیایند به تهران! (۱)

یک سیلی آبدار

شاید خواننده این همه ساده دلی و بلاهت را از جانب یک پادشاه باور نکند و تصور کند که شاه در دعوت آن خانم‌های بسیار آراسته، قصد شوخی داشته است. اما داستان خنده‌دارتر دیگری که آقای پائولی روایت کرده نشان می‌دهد که شاه خیال شوخی نداشته و واقعاً وقتی خانمی زیبا را می‌دیده، هوس می‌کرده که او را با خود به تهران ببرد: در موقع یکی از نمایشهای آپرا در جایگاه مخصوص رئیس جمهوری، اعلیحضرت به جای آن که متوجه نمایش باشد. با سماجت خاصی دوربین خود را متوجه آخرین صف تماشاچیان کرده و در طبقه چهارم زنی را قراول گرفته بود. من ترسیدم که مبادا باز اعلیحضرت شخص مظنون را دیده و نگران شده. در این موقع وزیر دربار، که شاه به گوش او چیزی گفته بود، پیش من آمد و با تردید و تزلزل به من گفت که: گلوی اعلیحضرت پیش خانمی که آن بالا نشسته گیر کرده. اعلیحضرت از شما ممنون خواهند شد اگر وسیله آشنایی آن خانم را با ایشان فراهم کنید. حتی می‌توانید برای جلب خاطر او بگوئید که اعلیحضرت حاضرند که او را با خود به تهران ببرند. با این‌که چنین مأموریت‌هایی جزو وظایف من نبود، چون می‌دانستم که از شر این مرد مضحک شرقی به هیچ‌وجه نمی‌توانم خلاص شوم، یکی از بازرسان خود را که لباس تمام رسمی در برداشت و در پیشگاه مقرر شاه به نگهبانی مأمور بود، به طبقه چهارم فرستادم. مأمور شوخ و سنگول من هم پذیرفت و رفت و چون در برگشتنش تأخیر شد، نگران شدم. بالاخره در هنگام نمایش پرده آخر مأمور را دیدم که با سیل‌های

آویخته پیش می‌آید به او گفتم: چه شد و خانم در جواب چه گفت؟ مأمور گفت: هیچ. فقط سیلی آبداری به صورت من نواخت! صدراعظم این خبر را به شاه رسانید. شاه ابروهای پرپشت خود را درهم کشید که کالسکه مرا حاضر کنید که خسته‌ام و می‌خواهم بروم. (۱)

وحشت از برج ایفل

میزبانان در تنظیم برنامه‌های رسمی نیز دچار دردسر می‌شدند. زیرا از عادات و رفتارهای شاه بی‌اطلاع بودند. در پاریس برنامه‌ای برای بازدید شاه و همراهان از برج ایفل تدارک دیده بودند، غافل از این که مظفرالدین‌شاه از فرارفتن به جاهای بلند وحشت دارد. پائولی میهماندار فرانسوی می‌نویسد:

هرچه به او اصرار کردند که به بالای برج ایفل برود، هیچ‌گاه از شدت ترس حاضر نشد. مستخدمین برج هربار که او را می‌دیدند تا طبقه اول برج می‌آید، امیدوار می‌شدند که اعلیحضرت این بار دیگر به طبقات بالا هم صعود خواهد کرد. اما این امید هر بار به یأس مبدل گردید، زیرا به محض این‌که شاه به زیر آهن‌بندی طبقه اول می‌رسید و قدری فضای اطراف و آسانسورها را نگاه می‌کرد، نظر پر از ترسی به پله‌ها می‌انداخت و به شتاب راه پائین را پیش می‌گرفت. هرچه به او می‌گفتند که پدرش ناصرالدین‌شاه تا آخرین طبقه برج هم بالا رفته، فایده نداشت و مظفرالدین شاه جرأت نمی‌کرد که قدمی بالاتر برود. (۲)

پی‌یر کوری و مظفرالدین‌شاه

از همه جالب‌تر و عجیب‌تر ماجرابی است که بین شاه ایران و «پی‌یر کوری» (Pierr Curie) (۱۸۵۹ - ۱۹۰۶ م.) شیمیدان بزرگ فرانسوی اتفاق افتاد. (۳)

۱. همان مأخذ. ۲. همان مأخذ، ص ۲۳.

۳. چنان‌که می‌دانیم پی‌یر کوری به اتفاق همسرش ماری کوری در سال ۱۸۹۸ موفق به کشف ←

من [پائولی] روزی از کشف بزرگی که به دست موسیوکوری انجام یافته سخن به میان آوردم و گفتم که این اکتشافات ممکن است اساس بسیاری از علوم را زیر و زبر کند. شاه فوق‌العاده به این صحبت من علاقه نشان داد و مشتاق شد که این فلز قیمتی و اسرارآمیز [یعنی رادیوم] را ببیند. به موسیوکوری خبر دادیم و با این که بسیار گرفتار بود، حاضر شد که روزی به مهمانخانه «الیزه پالاس» بیاید و چون برای جلوه خواص مخصوص رادیوم لازم بود که عملیات در فضای تاریکی صورت گیرد، من با هزار زحمت شاه را راضی کردم که به زیرزمین تاریک مهمانخانه که برای این کار مهیا شده بود، بیاید. شاه و همراهان او قبل از شروع عملیات به این اطاق زیرزمینی آمدند. موسیوکوری در را بست و برق را خاموش کرد و قطعه‌ای رادیوم را که همراه داشت، روی میز گذاشت. ناگهان فریاد وحشتی شبیه نعره گاو یا آواز کسی که او را سر ببرند بلند شد و پشت سر آن فریادهای دیگری از همان قبیل اطاق را پر کرد. همگی ما را وحشت فراگرفت. دویدیم چراغها را روشن کردیم. دیدیم که شاه در میان ایرانیانی که همه زانو به زمین زده‌اند، دستها را محکم به گردن صدراعظم انداخته و در حالی که چشمانش از ترس دارد از کاسه بیرون می‌آید، ناله می‌کند و می‌گوید: از اینجا بیرون برویم. همین که تاریکی به روشنایی تبدیل یافت، وحشت شاه هم تخفیف پیدا کرد و چون دانست که با این حرکت موسیوکوری را از خود ناامید ساخته، خواست به او «نشان»ی بدهد. اما دانشمند مزبور که از این گونه تظاهرات بیزار و بی‌نیاز بود، از قبول آن امتناع ورزید.^(۱)

علاوه بر پائولی، یکی دوتن از درباریان اروپایی نیز از رفتارهای مظفرالدین شاه و همراهان او دچار تعجب می‌شدند. شاهزاده آرتورا و کانات که در معیت پرنس ویلز (که پس از جلوس به جورج پنجم نامبردار شد) در بندر دور، مأمور استقبال و پذیرایی از

آنها بودند، در نامه‌ای به مادرش نوشته است:

شاه در بازدید از گارد افتخار ابدأ اطلاعی ندارد. حداقل ۴۸ نفر همراه شاه هستند که هیچ زبانی جز اندکی فرانسه شکسته بسته نمی‌دانند. خود شاه فقط مختصری فرانسه صحبت می‌کند، به اندازه‌ای که نه خوب است نه واضح... حاضر نیست قطار به سرعتی بیش از ۲۰ مایل (۳۲ کیلومتر) در ساعت حرکت کند و می‌گوید: تونل خیلی بد است. (۱)

پرنس آرتور در جای دیگر از نامه خود در ارزیابی رفتار همراهان شاه نوشت:

هیچ کدام از همراهان شاه زبان بلد نیستند، مگر صدراعظم که فرانسه بدی را تند تند بلغور می‌کند، در جمع ایرانیان از همه سراست و مرتباً شوخی‌های بی‌مزه می‌کند. ایرانیان به شدت به یکدیگر حسادت می‌کنند و در چند مورد در ایستگاه‌های راه‌آهن به صورت زشتی به واگون هجوم کردند تا جای بهتری را زودتر بگیرند. (۲)

وزیر خارجه لرد لنسداوان که یک هفته با مظفرالدین‌شاه گذرانده بود، روایت کرد که:

روزی در اقامتگاه شاه، در ضمن مذاکرات جدی با شاه و صدراعظم، ناگهان یکی از همراهان شاه جعبه موزیک عظیمی را به راه انداخت. هیچ کس طرز خاموش کردن آنرا نمی‌دانست. سرانجام، شاه با کمک امین‌السلطان و وزیر خارجه انگلیس توانست صدای دستگاه را خاموش کند. (۳)

ارمغان‌های سفر

طبع کودکانه و بازیچه‌پسند مظفرالدین‌شاه در سفرهای فرنگ هم تجلیات طرفه‌ای داشت. اساساً او به بازی‌های کودکانه و بازیچه‌های کودک‌پسند، شوق عجیبی داشت. به داستان کیسه مروارید و سایر تفنن‌ها قبلاً اشاره کردیم. نوشته‌اند

که در سفرهای اروپایی، خریدهای مظفرالدین شاه را بیشتر از هر چیز اسباب بازی تشکیل می داد: گویی در سفر اول فرنگستان و تماشای وسایل و اسباب های سرگرم کننده ای که تا آن زمان ندیده بود، در بازارهای متنوع آن دیار، شوق و تمایلاتی را که احتمالاً در کودکی فرو مرده یا برآورده نشده بودند، بیدار کرده بود. مستوفی می نویسد:

شاه از سفارش چیزهایی که در فرنگ دیده بود و دلش می خواست، نمی توانست کف نفس کند و هر چندی یکبار به وسیله وزیرمختارهای ایران در مراکز اروپا و حتی آمریکا سفارشات می داد.^(۱)

مروری در فهرست سفارش های مظفرالدین شاه نشان می دهد که وی به وسایل سرگرم کننده و از جمله اسباب بازی های خاص کودکان علاقه داشته است. در اسنادی که وزارت امور خارجه ایران در ارتباط با نهضت مشروطه ایران منتشر کرده است، دستخط هایی از مظفرالدین شاه آمده که طی آنها از کارگزاران سیاسی کشور تقاضای ارسال وسایلی هم چون: چاقو، وسایل پیانو، ماشین بستنی سازی الکتریکی، دستگاه تلفن که تا صد فرسخ حرف بزند، کالسکه، لوازم عکاسی، تفنگ و فشنگ، عکس های رنگی کاخهای شهر فلورانس، گرامافون، شمع پرنور، جعبه سیگار، ماشین آب پاشی، گوسفند بی شاخ مصری شده است. گفتنی است که برخی از این وسایل را شاه در سفر به فرنگ شخصاً خریده بود.^(۲)

(باید اضافه کرد که در میان این اشیاء، لوازم مفیدی که کاربرد ملی داشته باشد نیز وجود داشت، از این گونه اشیاء می توان به: ناوکوچک برای آبهای جنوب ایران، دستگاه توپ با گلوله و خمپاره، دستگاه ماشین راه سازی، اسباب توپ سازی و...

۱. شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۵۹.

۲. نهضت مشروطه ایران، برپایه اسناد وزارت امور خارجه: دفتر مطالعات سیاسی و

بین المللی، ۱۳۷۰، از ص ۴۰ به بعد.

اشاره کرد. برخی از این همراهان شاه نیز وسایل و دستگاه‌های سودمندی سفارش می‌دادند. مثلاً حکیم‌الملک وزیر دربار ۱۲۶ صندوق به ایران حمل کرد که در میان آن‌ها وسایل کارخانه برق و آجرسازی هم بود. این وسایل، که برای فرار از پرداخت حقوق دولتی به حساب شاه حمل شد، در رشت باقی ماند تا حکیم‌الملک فوت کرد، سپس به دستور مظفرالدین‌شاه به تهران حمل و جزو اموال دولتی گردید.^(۱)

دو صندوق حاجی یاتمز

پیرامون یکی از همین سفارشات شاهانه، عبدالله مستوفی داستان جالبی از خواهرزاده خود (صادق‌اعتلاء) روایت کرده است که بموجب آن راوی هنگام خدمت در سفارت استامبول، تلگراف رمزی را مشاهده کرد که اعضای سفارت ابتدا از گشودن آن فرو ماندند. کلمات «دو»، «صندوق»، «حاجی»، «یا»، «تم» آنها را به کلی گیج کرده بود. ادامه کار را به پس از قدری گردش در خیابان‌ها موکول کردند:

در ضمن گردش به خرده‌فروشی که اسباب‌بازی می‌فروخت رسیدیم. فروشنده پسر بچه‌ای بود که بیست سی تا آدمک چوبی عمامه به سر را در روی نیم‌کره‌ای قرار داده بود و مرکز ثقل آنرا طوری گرفته بودند که از هر طرف آنرا به زمین بیفکنی، ته نیم‌کره به زمین آمده، ضمناً سر آدمک به چپ و راست حرکت‌های مضحک کند، در بساط خود داشت. صاحب بساط [برای جلب بچه‌ها] یکی از آدمکها را به وسط معبر پرتاب کرده گفت: «آی حاجی یاتمز» «آی حاجی یاتمز» (حاجی خواب نرو). من فوراً به میرزا موسی خان گفتم: رمز را من استخراج کردم. گفت: چطور؟ گفتم: شاه از این اسباب‌بازی خواسته است. به منزل که برگشتم کلمه ششم را گرفتیم «ز» و حدس من صحیح بود. دو

صندوق حاجی یاتمز خریدیم و برای اعلیحضرت فرستادیم.^(۱)

ریشه تمایل مظفرالدین شاه به این اسباب بازی، پس از مرگش، وسیله مشیرالدوله حسن پیرنیا بازگو شد:

وقتی در سفر دوم شاه به فرنگ در استامبول بودیم، در روزی که مقرر شده بود رجال دربار عثمانی شرفیاب شوند، یکی از پیشخدمت‌ها، یکی از همین اسباب بازی‌ها خریده در جیب خود گذاشته بود، برای سرگرم کردن شاه، در فاصله بین هر پذیرایی این اسباب بازی را به زمین می‌انداخت و واقعاً حرکات و سروکله این «حاجی یاتمز» مضحک بود. این سفارش شاهانه از این واقعه آب می‌خورده است.^(۲)

بدهی به روزنامه نگاران

شاه که دوست داشت اخبار و گزارش‌های سفرش در مطبوعات و رسانه‌های گروهی آن زمان انتشار یابد، با رئیس پخش مطبوعات پاریس قراردادی بست و قرار شد تمام روزنامه‌های اروپا که از ماه ژوئن ۱۹۰۰ تا یک سال بعد در باره سفر شاه مطلبی می‌نویسند برای او بفرستد و در برابر یکصد و بیست هزار فرانک دریافت دارد. و نیز روزنامه «ماتن» چاپ پاریس، با سفارش قبلی سفارت ایران و به دستور وزیر دربار و شاه گزارش‌ها و عکس‌هایی از سفر شاه چاپ کرد و صورت حسابی ۱۲ هزار فرانکی برای سفارت فرستاد. درباریان با آنهمه ولخرجی‌های عجیب و غریب، طلب این دو را ندادند. و به ایران برگشتند.

آن دو به دادگاه پاریس شکایت کردند و دادگاه از شاه خواست که روز ۲۰ آوریل ۱۹۰۱ در دادگاه حاضر شود.^(۳)

۱ و ۲. شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۶۰ - ۵۹

۳. نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، ص ۴۸. شاه قاجار مجبور به پرداخت این بدهی‌ها شد. تفصیل بیشتر را در مآخذ اشاره شده ببینید.

حنای سبیل امیربهادر

رفتار همراهان شاه بدتر بود. به نوشته تاج‌السلطنه، امیربهادر در «کنترکسویل» در لگن، زیر تخت، رنگ و حنا درست کرده به ریش و سبیل خود می‌بندد و همین قسم شب را با رنگ حنا می‌خوابد و تمام ملاقه رختخواب را آلوده می‌کند، صبح برخاسته می‌رود در یکی از حوض‌های بزرگ بنای شست‌وشو را می‌گذارد. به محض این‌که از عمل فارغ می‌شود، فوراً مستحفظین آنجا جمع شده، حوض را خالی کرده و دوباره آب می‌اندازند.

این آقای امیربهادر «قهوه‌چی» مشخصی داشته است، قلیان می‌کشیده، ترشی سیر همراه خودش برده بود و در سر میزهای رسمی می‌خورده است و در مهمانخانه که می‌رفته است، ناچار تمام اطاق‌های جنب اطاق شخصی او را دود داده و سایر سوئیت‌های همین قستمها مفتضح [بوده است].^(۱)

اخبار این‌گونه اعمال وقتی به بیرون نفوذ می‌کرد، دستمایه تمسخر مردم فرنگ و روزنامه‌های آنجا می‌شد. زیرا برای مردم آن دیار تازگی داشت.^(۲) در همان حال سفر شاه و اکنش‌های منفی در مردم اروپا برجای می‌گذاشت. داستان وام‌گرفتن از روس‌ها، در شرایطی که ایران خود دچار ورشکستگی اقتصادی بود، و مردمش با فقر و مسکنت دست به گریبان بودند، بازتاب‌های نفرت‌آوری میان مردم اروپا ایجاد کرده بود.

۱. خاطرات تاج‌السلطنه، ص ۹۴.

۲. مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد: نمی‌شود از رجال معروف، شاه یا غیرشاه به پاریس بروند و آنها را دست نیندازند و شکلی به یادگار نگذارند. یک کیفیت پیدا می‌کنند ولو سبیل باشد و صورت گرد و با تصرفاتی شبیه به شیر دریایی، صورت عین‌الدله را با صورت شیر دریایی کشیده زیر آن نوشته شده بود. عجیب شباهت چشمگیری! (خاطرات و خطرات، ص ۱۴۰).

انگل‌ها

تصویری که آرتور هاردینگ از امیال و سوداهای همراهان مظفرالدین شاه، در سومین سفرش به فرنگ از زبان عین‌الدوله به دست داده، گرچه برای هر ایرانی مایه شرم است، اما بسیار گویاست. خاصه که در خاطرات نماینده سیاسی دولت استعمارگری آمده است که خود منشاء و مظهر هزاران تبهکاری در کشور ماست:

هنگامی که به عین‌الدوله گفتم با نشان دادن کمی شدت عمل، به خوبی می‌توانند از اسراف و تبذیر درباریان شاه جلوگیری کنند، صدراعظم با تبسمی غم‌آلود جواب داد که من (وزیرمختار بریتانیا) تصورش را نمی‌توانم بکنم که این دله‌های چشم‌تنگ، که دورشاه را گرفته‌اند، چه جور مخلوقاتی هستند و مهار کردن شهوت غارتگری آنها تاجه پایه دشوار است. عین‌الدوله عقیده داشت که بودجه سفر شاه، هر قدر هم کلان و مکفی باشد. محال است چیزی از آن باقی بماند، زیرا اعضای موکب ملوکانه منحصر به همین عده‌ای که همراهش از تهران حرکت می‌کنند، نیست. بلکه در هریک از پانسیونها و هتل‌های اروپایی یک مشمت طفیلی گرسنه در انتظار چنین فرصتی نشسته‌اند تا به مرکب ملوکانه محلق شوند و از غنائمی که نصیب دیگران می‌شود، بی‌بهره نمانند. این انگل‌های دسته دوم، که سال‌ها در اروپا به سر می‌برده‌اند، با ادعای این‌که فرنگستان را بهتر می‌شناسند اتصالاً سفارش‌های مهم و گرانبها از البسه و جواهرات گران‌قیمت گرفته تا بنجل‌های بی‌مصرف اروپایی، به مغازه‌های لباس فروشی و جواهر فروشی اروپایی، که با خود آنها بندوبست دارند، خواهند داد تا سرشاه را که حقیقتاً بچه‌ایست سالخورده با اسباب‌بازی‌ها و اشغالهایی از قبیل گرامافون و ساعت‌های شماطه‌دار و غیره گرم‌کنند و خود در آن میان (از کیسه کرم ملوکانه) بتوانند اتومبیل‌های آخرین مدل که در اروپا اختراع شده یا اجناس لوکس و قیمتی که در ایران مشتری فراوان دارد،

بخرند، با این نیت که بعداً آن‌ها را با معافیت گمرکی وارد ایران کنند و سه چهار برابر قیمتی که در اروپا خریده‌اند، به دیگر ثروتمندان کشور بفروشند. علاوه بر این گونه طفیلی‌های حرفه‌ای، عده‌ای از رجال مسن کشور هم همراه اعلیحضرت به اروپا رفتند که همه‌شان صاحب منازل وسیع در تهران بودند و خیال داشتند در بازگشت از اروپا اسباب و اثاثه مناسب (مبل، میز و غیره) برای فروش کردن خانه‌های خود همراه بیاورند.^(۱)

چنین بود داستان سفرهای شاه و همراهان او، آن مردم بی‌دردی که به حساب جیب مردم، جیب‌های خود را می‌انباشتند و مورد تمسخر و پوزخند اهل عالم هم می‌شدند.

حکایت تلخ فروش امتیازات

... داستان فروش امتیازات در سلسله قاجار، داستانی دراز و سخت دردناک است، بخشیدن امتیازات به بیگانگان از سلطنت فتحعلی شاه آغاز شد و از آن پس بود که دو قدرت اهریمنی روس و انگلیس چون گرگانی گرسنه، لقمه‌هایی لذیذ از دست‌های لرزان پادشاهان قاجار ربودند...

... هیچگونه موازنه‌ای بین گیرندگان امتیاز و کشور ایران، از لحاظ قوای سیاسی و نظامی وجود نداشت. غالب امتیازات در مواقعی به ایران تحمیل می‌شد که خزانه کشور دچار فقر و دولت در تنگنای بی‌پولی، و شاه با حرص و ولع عجیبی در تدارک سفرهای تفریحی به اروپا بود...

چگونگی اعطای امتیاز نفت جنوب ایران به ویلیام داری، داستان شگفت‌آوری است. طریقه‌ای که برای گرفتن این امتیاز از سوی انگلیسی‌ها طراحی شده بود، عبارت بود از تخصیص مقداری از سهام شرکت داری به جمعی از اعضای متنفذ حکومت ایران، که در رأس آنها اتابک امین‌السلطان قرار داشت...

فصل هشتم

حکایت تلخ فروش امتیازات

حراج یک مملکت

تا سقوط قاجارها، هیچ سلسله‌ای در میهن فروشی و برباد دادن منابع و گنجینه‌های طبیعی کشور ما به پای آن سلسله نرسیده بود. شمار امتیازاتی که پادشاهان و دولتمردان این سلسله به بیگانگان دادند، حیرت‌آور است، چیزی که در قبال آن اقدامات خائنانه گرفتند، مبالغ و پاداش‌هایی چندان ناچیز و حقیر بود که عرق شرم بر پیشانی هر ایرانی نشانده. بخشی از آن پول‌ها و پاداش‌ها، چنان‌که خواندیم صرف سفرهای بلهوسانه شاه و درباریان و رجال شیاد و آزمند شد و باقی به کیسه‌های فراخ و پرناشدنی دولتمردان دیگر رسید. و آن چه نصیب کشور شد، برباد

رفتن ذخائر ملی، نفوذ ویرانگر سیاستهای استعماری، فقر و تیره‌روزی بیش از پیش نسل‌های بعدی، واپس ماندن کشور از کاروان تمدن و پیشرفت و انفعال و فروافتادن از جایگاه و ارزش تاریخی خود میان ملل جهان بود.^{۸۵}

داستان امتیازات در سلسله قاجار که «حراج کشور» شاید نام مناسبی باشد، داستانی دراز و سخت دردناک است، که شرح تفصیلی آن از حوصله این کتاب خارج است. اما از آنجا که در دوران سلطنت قهرمان کتاب ما، مهمترین و شاید بیشترین امتیازات به بیگانگان بخشیده شده، پس گزارشی کوتاه را ضروری می‌دانیم. بخشیدن امتیاز به بیگانگان از سلطنت فتحعلی شاه و خاصه پس از دو معاهده شوم گلستان (۱۲۲۸ هـ.ق)، (۱۸۱۳ م) و ترکمان چای (۱۲۴۳ هـ.ق ۱۸۲۸ م) آغاز شد. و از آن پس بود که دو قدرت اهریمنی روس و انگلیس چون گرگانی گرسنه، طعمه‌هایی لذیذ از دستهای لرزان پادشاهان نادان و نالایق قاجار گرفتند و در رقابتی سهمناک بین خود، آنی از تلاش خویش دست برنداشتند.^{۸۶}

شرایط نابرابر

روند اعطای امتیازات به بیگانگان در عهدناصرالدین شاه، خاصه از صدارت میرزا آقاخان نوری شتاب عجیبی گرفت و عهدنامه شگفت‌انگیز پاریس (۱۲۷۳ هـ.ق - ۱۸۵۷ م) مقدمه این شتاب بود.^(۱) شادروان شمیم در تحلیل خود امتیازات عهد

۱. آنچه که به انعقاد معاهده پاریس انجامید، داستانی طولانی دارد. پس از جلوس ناصرالدین شاه، و خاصه پس از سال ۱۲۷۰ هـ.ق وی کوشش‌هایی برای لغو قرارداد ترکمانچای به عمل آورد که در این راه به مواعید دولت‌های فرانسه و انگلیس مستنظر شد، اما از آن دو دولت که همواره در حال بندوبست با روسیه تزاری بودند، مأیوس شد و هرات را، که از عهد محمدشاه موضوع درگیری بود، تصرف کرد، و موجب قطع رابطه سیاسی با انگلیس و بروز جنگ بین ایران و انگلستان شد. و به دنبال اولتیماتومی، قوای انگلیس پاره‌ای از شهرهای جنوبی کشور را عرصه تجاوز قرارداد بندر بوشهر را طی جنگ خونینی که در آن هموطنان جنوبی مقاومت‌های بی‌نظیری از خود نشان دادند، تصرف کردند و اندکی بعد، خرمشهر و اهواز را ضمن نبردی نابرابر و هولناک از سپاهیان ایران گرفتند. ناصرالدین شاه که از پایداری ناامید شده بود، تمامی شرایط صلح را ←

ناصرالدین شاه را از آن جهت که کشور ما می خواست آثار و تمدن جدید اروپایی را کسب کند، ضروری و مفید می شمارد، اما بلافاصله می افزاید که:

هیچ گونه موازنه‌ای از لحاظ قوای سیاسی و نظامی بین گیرندگان امتیاز و کشور ایران وجود نداشت و مذاکرات درباره آن امتیازات در شرایط متقابل بین دو دولت ذینفع صورت نمی گرفت. علاوه بر آن غالب امتیازات در مواقعی به ایران تحمیل می شد که خزانه کشور دچار فقر و دولت در تنگنای بی پولی و شاه با حرص و ولع عجیب در فکر تدارک سفرهای تفریحی به اروپا بود و در نتیجه هر امتیازی با دریافت مبلغی ناچیز، که به هر تقدیر علاج موقت برای خزانه کشور به شمار می آمد، و با شرایط نامساعد به حال ایران به بیگانگان اعطا و پولی که از این ممر عاید خزانه می شد در اندک مدتی صرف هزینه سفر شاه و همراهانش به فرنگ و پرداخت مستمری‌های گزاف شاهزادگان و درباریان می گردید.^(۱)

از امتیاز راه تا امتیاز نفت

۸ فهرست امتیازات و شرایط آنها طولانی است. در دوره سلطنت مظفرالدین شاه و با دست خیانت کارانی چون میرزا علی اصغر امین السلطان و دیگر رجال سرسپرده و

→ که درست به نفع انگلیس بود پذیرفت. معاهده صلح در تاریخ ۴ مارس ۱۸۷۵ مطابق با رجب ۱۲۷۳ ه. ق در پاریس بین فرخ خان امین الملک سفیر ایران و «لرد کولی R.CH.Covley» سفیر انگلیس مقیم پاریس بسته شد. بموجب این معاهده ایران از تمام ادعاهای خود در افغانستان و هرات دست کشید. به نوشته شادروان شمیم: عهدنامه پاریس ضربت شدید دیگری بود که بر پیکر استقلال سیاسی و اقتصادی ایران وارد آمد. این ضربت درست در موقعی به کشور ما فرود آمد که انگلستان در هند مواجه با شورش‌ها و عصیان‌های عظیمی بود و اگر رهبران کشور لیاقت و استعداد داشتند و یا اگر امیرکبیر بر سرکار بود، چه بهره‌برداری‌های بزرگی بسود کشور ما گرفته می شد. اما صدارت کشور در دست عنصری به تمام معنی فاسد و خیانت کار بنام میرزا آقاخان نوری بود، که وقتی متن عهد نامه پاریس به دستش رسید و دید از عزل او که خواست انگلیسی‌ها بود خبری نیست. گفت: خدا را شکر که اگر هرات و افغانستان از دست رفته، لاف‌ل صدرات من باقی است. (ر.ک: تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۳۶ - ۲۳۵).

ناپاک بخشیدن امتیازات هم‌چنان ادامه یافت. روس‌ها، امتیاز ساختن راه انزلی - قزوین را (که از ناصرالدین شاه گرفته بودند) توسعه دادند و نیز امتیاز استخراج معادن قراجه‌داغ، که حوزه وسیعی از شمال آذربایجان را دربرمی‌گرفت به مدت هفتادسال به یک شرکت روسی داده شد. امتیاز شیلات که به موجب آن صیدماهی در آبهای ایران در دریای خزر به لیانازوف روسی داده شده بود از جمله امتیازات اعطایی به روس‌ها بود. فرانسوی‌ها امتیاز کاوش‌های علمی و کشف آثار باستانی را در سراسر خاک ایران برای ابد و مدت نامحدود به دست آوردند (۱۳۱۴-۱۳۱۵ ه.ق، ۱۸۹۷ م).^(۱)

اما امتیازاتی که انگلیسی‌ها گرفتند، از همه پرسودتر و مهم‌تر بود. امتیاز احداث یک شبکه ارتباط تلگرافی بین تهران و سرحد بلوچستان به دولت انگلستان داده شد^x (۱۳۱۹ ه.ق، ۱۹۰۱ م) شمیم می‌نویسد:

انگلستان که قبلاً در دوره سلطنت ناصرالدین شاه (در سال ۱۲۷۹ - ۱۸۶۲) امتیاز خطوط تلگرافی عمده جنوب ایران و انحصار کابل زیر دریایی بوشهر - جاسک را برای ارتباط پایگاه‌های دریایی خود در خلیج فارس و دریای عمان کسب کرده بود، با گرفتن امتیاز جدید شبکه ارتباطی نواحی مورد نظر خود را در جنوب شرقی با بلوچستان انگلیس (پاکستان فعلی) و هندوستان تکمیل کرد و کمی بعد سیم دیگری به سیم‌های موجود بین تهران و کاشان به خرج دولت ایران افزود.^(۲)

این شبکه ارتباطی، مکمل طرحی بود که به موجب آن دولت انگلیس را پس از شورش بزرگ هند، به داشتن وسیله ارتباطی که در کوتاه‌ترین مدت زمان آن دولت را

۱. پیش از آن امتیاز حفاری از سوی ناصرالدین شاه به «مارسل اگوست دیولافوی Marcel Auguste Dieulafoy» فرانسوی داده شده بود (حدود ۱۳۰۹ ه.ق. ۱۸۸۳ م) بموجب این امتیاز آن‌چه دیولافوی کشف می‌کرد، نیمی به دولت ایران و نیمی به فرانسه تعلق می‌گرفت. باستانشناس فرانسوی آثار مهمی از دوره‌های تاریخی پیش از اسلام کشف کرد.

۲. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۹۳ - ۲۹۲.

از رخدادهای شبه قاره آگاه سازد، ملزم می‌ساخت. این وسیله را خطوط تلگراف که تازه اختراع شده بود، میسر می‌ساخت. شبکه‌ای که ایجاد شد، لندن را به پاریس، استراسبورگ، مونیخ، وین، استامبول، سیواس، دیاربکر، بغداد، بصره، بندر فاو، بوشهر و جاسک متصل ساخت و به کراچی می‌رسید.^(۱)

جولیوس دو روتر

اعطای امتیاز نفت از همه پرسرو صداتر بود. زیرا که اثرات مهمی در اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران باقی گذاشت و پیامدهای اجتماعی و سیاسی بسیاری را در طول چندین دهه با خود داشت. از این جهت اشاراتی بیشتر در باب آن را ضروری می‌دانیم.

پیش از اعطای امتیاز نفت از سوی مظفرالدین‌شاه به ویلیام ناکس داریسی William Konx Darcy، ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۸۹ ه. ق (۱۸۷۲ م) امتیاز استخراج کلیه معادن فلزات (غیر از فلزات قیمتی) و سنگ و نفت ایران را به یک تبعه انگلیسی به نام بارون جولیس دو روتر Baron Julius de Reuter داد.^(۲)

اما این امتیاز به سبب نارضایتی دولت روسیه و مخالفت افکار عمومی با آن لغو

۱. رک: تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۸۷ در این قرارداد دولت ایران قبول کرد که خط تلگرافی از خانتقین به تهران - اصفهان - بوشهر نیز تحت نظر مهندسان انگلیسی دایر شود و حق استفاده آن با انگلیسی‌ها باشد. روس‌ها نیز برای این‌که از حریف عقب نمانند، امتیاز خط تلگرافی سن‌پترزبورگ به تهران را از طریق جلفا و تبریز از ایران گرفتند. (همان مأخذ، ص ۲۸۸).

۲. روتر همان کسی است که خبرگزاری معروف روتر را بنیان گذاشته است، او یک یهودی آلمانی بود که تابعیت دولت انگلیس را پذیرفته بود. این امتیاز در همان ایام واکنش‌های زیادی در محافل سیاسی جهان آفرید. و از این‌که شاه تمام منابع ملی کشور را به یک تبعه خارجی داده است، تعجب همگان برانگیخته شد. لرد کرزن مندرجات آنرا به مثابه «تسلیم کامل و خارق‌العاده کلیه منابع صنعتی کشور به بیگانگان و اقدامی بی‌سابقه در تاریخ» ارزیابی کرد (ایران و مسئله ایران، نقل از شمیم، ص ۲۹۳). واسطه این قرارداد عجیب میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم بود.

شد و به جای آن امتیاز تأسیس بانک شاهی (بانک شاهنشاهی) به رویترا اعطا گردید (۱۳۰۷ ه. ق ۱۸۸۹ م). این امتیاز در عین حال به بانک، اجازه استخراج و بهره‌برداری از معادن ایران (غیر از معادن فلزات قیمتی و جواهرات) را هم به مدت ۶۰ سال می‌داد. از سویی، فصل ۱۱ این قرارداد بانک را مکلف کرده بود که ظرف ده سال باید کار اکتشاف را سامان دهد و چون پس از انقضای آن مدت، به نفت نرسیدند، قرارداد رویترا خود به خود لغو شد.

داستان آقای داری

وقتی سلطنت به مظفرالدین شاه رسید، داستان نفت اهمیت بیشتری پیدا کرده و در کانون توجه قرار گرفته بود. چگونگی اخذ امتیاز نفت از مظفرالدین وسیله داری داستان عجیبی را تشکیل می‌دهد که خلاصه آنرا می‌آوریم: شناسایی منابع عظیم نفت در غرب و جنوب غربی ایران، حاصل کاوش‌های علمی «کنت دمرگان demorgan» باستانشناس معروف فرانسوی بود که بموجب قرارداد دولت ایران با فرانسه، سرگرم اکتشافات باستانشناسی در نواحی خوزستان بود. او طی مقاله‌ای در مجله معادن، چاپ پاریس، از وجود نفت در جنوب ایران، به تفصیل سخن گفته بود. آن مقاله را یک ایرانی به نام «کتابچی خان» که متصدی گمرک بود خواند و موضوع آنرا در پاریس با «سرهنری دروموند ولف» وزیر مختار پیشین انگلیس در ایران مطرح کرد و از وی خواست تا برای معرفی این گنجینه عظیم نفتی، وسیله آشنایی او را با سرمایه‌داران انگلیسی فراهم کند. دروموند ولف، ماجرا را در لندن با ویلیام ناکس داری سرمایه‌دار انگلیسی در میان گذاشت و کتابچی خان را به لندن فراخواند و به داری معرفی کرد.

داری پس از آگاهی از اطلاعات کتابچی خان، زمین‌شناس مطلعی به نام «هت»

برلز H.T. Boris) با یک همکار به نام «دالتن Dalton» استخدام و به ایران فرستاد.

داری که از گزارش رضایت بخش برلز به هیجان آمده بود، نماینده‌ای به نام «ماریوت Marriot» باتفاق کتابچی خان برای تحصیل امتیاز نفت در سال ۱۹۰۱م (۱۳۱۹.ق) به ایران فرستاد. ماریوت، سفارش نامه‌ای هم از دروموندولف برای سرآرتور هاردینگ وزیرمختار وقت انگلیس با خود داشت.

هاردینگ که از سوی دولت متبوع خود مکلف بود به هر وسیله‌ای هست امتیاز نفت جنوب ایران را برای یکی از اتباع انگلیسی تحصیل کند، تلاش خود را آغاز کرد. دنباله داستان را از روایت خود هاردینگ بخوانیم:

طریقه‌ای که برای نیل به مقصود و گرفتن این امتیاز در نظر گرفته شده بود و به نظرم استحقاق داشت از طرف سفارت دنبال شود، این بود که اولیای شرکت مورد نظر، با تخصیص مقداری از سهام همین شرکت به جمعی از اعضای متنفذ حکومت ایران - از جمله به خود صدراعظم میرزا علی اصغر خان اتابک امین‌السلطان - نظر موافق کابینه را جلب و امتیاز استخراج این ماده گرانبها را در ایالات نفت‌خیز ایران به دست آورند.

من بی‌درنگ امین‌السلطان را ملاقات و جداً توصیه کردم که نسبت به اعطای این امتیاز، که تقاضای رسمی برای گرفتن آن مستقیماً از سوی کتابچی خان تسلیم صدراعظم شده بود، نظر موافق مبذول دارد...^(۱)

مشکل عمده در این میان حریف روسی بود که اگر در جریان داستان قرار می‌گرفت، راضی کردن او چندان آسان نبود. اما صدراعظم ایران خود راه کار را به هاردینگ نشان داد. امین‌السلطان حيله‌ای عجیب اندیشید:

صدراعظم با توجه به سهامی که برای خودش در نظر گرفته شده بود، اظهار داشت که شخصاً هیچ‌گونه مخالفتی با اعطای این امتیاز به مسترداری ندارد، ولی پیشنهاد کرد برای جلوگیری از بعضی اشکالات آتی که ممکن است

روس‌ها ایجاد کنند، قبلاً نامه‌ای با امضای وزیر مختار بریتانیا - منتها به زبان فارسی - که در آن رئوس امتیازات مورد نظر تشریح شده باشد تنظیم و بیدرنگ به دفتر اتابک فرستاده شود. صدراعظم کاملاً خبیر داشت که وزیرمختار [روسیه] موسیو آرگو روپولو قادر به خواندن نامه‌های فارسی (خاصه هنگامی که به خط شکسته نوشته شده باشد) نیست. چون این خط را حتی استادان زبان فارسی هم غالباً به اشکال قرائت می‌کنند. در عین حال بنابر اطلاعی که جاسوسان ویژه صدراعظم در اختیارش قرار داد بودند، دبیر شرقی سفارت روس «موسیو اشترتر Stritter» تنها کسی که در آن سفارت می‌توانست خط فارسی را بخواند، همان روز یا فردایش قرار بود چند روزی در کوهستان‌های اطراف تهران و حوالی جاجرود به شکار و تفریح پردازد...

این نامه همچنان که انتظار می‌رفت برای مدتی نزدیک یک هفته، سر بسته و نخوانده روی میز موسیو آرگو روپولو باقی ماند... در تمام این مدت اعضای حکومت ایران، سکوت وزیر مختار روسیه را علامت رضا شمردند و از پیشنهاد صدراعظم که موافق اعطای امتیاز نفت به شرکت بریتانیایی بود، پشتیبانی کردند.^(۱)

به‌قراری که نوشته‌اند، مظهرالدین شاه از ترس روس‌ها، با اعطای این امتیاز موافق نبود و از قبول آن طفره می‌رفت. اما به‌گونه‌ای که شرح آن گذشت موافقت صدراعظم و جمعی از درباریان متنفذ، سرانجام شاه سست‌اراده را تسلیم کرد و امضای او ذیل امتیازنامه گذاشته شد.^(۲) مصطفی فاتح، که سال‌های متممادی عضو شرکت نفت انگلیس و ایران بوده و به اسناد و مدارک مستندی دسترسی داشته است، درباره شرکای ایرانی امین‌السلطان و سهمی که هر یک بردند، می‌نویسد:

۱. همان مأخذ، ص ۱۸۸ - ۱۸۷.

۲. حریف روسی، پس از آگاهی از مفاد امتیازنامه، از آنجا که در مقابل عمل انجام شده‌ای فرار گرفته بود، نتوانست عکس‌العمل مهمی بروز دهد. به نوشته هاردینگ تنها تقاضایش این بود که جبران این کار به نحوی بشود که رضایت او فراهم گردد.

پس از آن که داری اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیازنامه بیست هزار لیره نقد و بیست هزار لیره سهام به دولت ایران تسلیم نمود، معلوم شد که جزو تعهدات خصوصی او این بوده که سهامی معادل ده هزار لیره به اتابک و پنجهزار لیره به مشیرالدوله [میرزانشیرالدوله خان] و پنجهزار لیره به مهندس الممالک [نظام‌الدین غفاری] به عنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع صحیحی در دست می‌باشد که داری به تمام تعهدات خود عمل کرد و سهام مزبور را به اشخاص نامبرده تسلیم نمود. این سهام در ابتدا قیمتی نداشت و کسی خریدار آن نبود ولی در خلال جنگ اول بین‌المللی و بعد از آن که سهام مزبور قیمت خوبی پیدا کرده بود، ورثه اتابک و مهندس الممالک آنها را به قیمت نازلی به چند نفر اتباع انگلیس مقیم تهران فروختند. ورثه نصرالله خان مشیرالدوله یعنی حسن و حسین پیرنیا سهام خود را تا موقعی که حیات داشتند فروختند و هر سال سود آنها را دریافت می‌داشتند، ولی بقرار مسموع پس از فوت آنها قسمتی از سهام مزبور را ورثه آنها فروخته‌اند.^(۱)

این امتیاز طی مدت شصت سال منابع عظیم نفت جنوب ایران را به مفت در اختیار جهان‌خواران انگلیسی قرار داد. به علت اهمیت فوق‌العاده‌ای که نفت در سال‌های بعد پیدا کرد، امتیاز داری پس از ماجراهای بسیار زیر نظارت دولت انگلیس درآمد و شرکت نفت انگلیس و ایران متولی امتیاز نفت گردید.

مطالعه داستان نفت، وسعت خیانت مظفرالدین شاه و امین‌السلطان و همدستان آنها را بازگو می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه بر اثر ناپاکی و طمع‌ورزی و جهالت، رهبران کشور منابع سرشاری از ثروت مملکت را طی سالیان دراز عرضه چپاول و غارت استعمارگران ساختند، در حالی که طی همین سالیان شمار نامحدودی از مردم ایران از فقر و گرسنگی جان سپردند.

۱. مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، نقل از ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۳۰۳.

حال و روز مردم در عهد مظفری

جان ریشارد، پزشک آمریکایی که بیست سال از دوره ناصری و مظفری را در ایران بوده است، می‌نویسد: به نظر می‌رسد دو چیز در تهران بسیار ارزان است: جان انسان و اسب. زندگی یک انسان معمولی سی و پنج دلار ارزش دارد و اسب خوب نصف این قیمت به دست می‌آید...

مردم تیره‌روز از فرط فقر و نادانی و کوتاه دستی، به امید علاج بیماران خود به طلسمات و عزایم و قرائت ادعیه و گوسفند قربانی متوسل می‌شدند، بی آن‌که کمترین نتیجه‌ای از این توسل‌های بیهوده برای نجات از چنگ وبای وحشت‌زا بدست آورند...

خرابی دم افزون اوضاع اقتصادی کشور و کاهش درآمد دولت، وام‌های کلان خارجی با بهره‌های سنگین و مصرف بلهوسانه آنها در سفرهای فرنگ، کاهش شدید ارزش پول و بحران‌های ناشی از آن، احتیاج شدید دولت به پول؛ در آن حد که برای تحصیل آن از هیچ جنایت و ننگی روی گردان نبود، چشم‌انداز موحشی را تصویر کرده بود...

وقتی فرازهایی از نامه شادروان طباطبایی را خطاب به مظفرالدین‌شاه می‌خوانیم، درمی‌یابیم که او نه تنها به هیچ‌وجه راه اغراق نه پیموده، بلکه شاید یکی از هزاران را گفته است...

فصل نهم

حال و روز مردم در عهد مظفری

... بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه، به این مختصر

عریضه ممکن نیست...

(از نامه سید محمد طباطبایی، به مظفرالدین شاه)

ارزش جان انسان و اسب

از آنجا که سرفصل عمده دوران یازده ساله سلطنت مظفرالدین شاه کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی مربوط به نهضت مشروطه‌خواهی بود، پس این دور را از چشم‌انداز پدیده‌های اجتماعی نیز باید مورد توجه قرار داد. این توجه از نظر ارزیابی قابلیت مردم ایران نیز دارای اهمیت است و نشان می‌دهد که با وجود آن همه ظلم و

جور و بی قانونی و ضعف و ناتوانی رهبران سیاسی در سامان دادن امور، و فقر و مسکنت که مردم با آنها دست به گریبان بودند، باز منزوی و بی تفاوت نمی شدند و دست از خواسته های سیاسی و اجتماعی خود بر نمی داشتند. این پدیده بسیار قابل توجه است. زیرا حکومت استبداد و رهبران آن چنان به خود مشغول بودند که هیچ منزلتی برای مردم باقی نمانده بود. دکتر جان ریشارد پزشک بیمارستان آمریکایی که متجاوز از بیست سال در ایران عهدناصری و مظفری می زیسته است، مقایسه جالبی از منزلت انسان و حیوان به دست داده است:

به نظر می رسد در تهران دو چیز بسیار ارزان است. جان انسان و اسب. زندگی یک دهقان معمولی سی و پنج دلار می ارزد و اسب خوب نصف این قیمت به دست می آید. با وجود این، گذراندن زندگی برای انسان و حیوان ارزانتر از بسیاری از ایالات کشور ما آمریکا نیست. در واقع بسیاری از جوامع شرقی می توانند با آنچه کشاورزان آمریکایی در یک ایالت به هدر می دهند، گذران کنند. هر سال عده زیادی از گرسنگی در این شهر می میرند و دیدن افرادی که در کنار معابر از گرسنگی تلف شده اند، منظره ای عادی می تواند باشد. در طول ماه های سرد زمستان اغلب چنین صحنه هایی را جلو در ورودی مریض خانه هم مشاهده کرده ایم.^(۱)

همین طبیب آمریکایی از آفات برجای مانده از بیماری وبای وحشتناکی گزارش می دهد که در سال ۱۹۰۴ م (۱۳۲۱ هـ ق) گریبان مردم تیره روز ایران را گرفته بود. به یکی از خاطرات او در این زمینه توجه کنید:

... نور پریده رنگ فانوسی را تشخیص دادم. مرد جوانی آنرا در دست داشت و پیرزنی او را همراهی می کرد. فوراً متوجه شدم که چه حاجتی دارند. لباسم را فوراً عوض کردم و منتظر که با اولین اشاره ای که به در کردند با آنها

بروم و رفتم. پسر سخن نمی‌گفت. اما مادر بیچاره تمام ماجرای محنت خود را برای من تعریف کرد. می‌گفت: پسر من پینه‌دوز است و مخارج زندگی ما برعهده اوست. حالا سرماخورده و ذات‌الریه گرفته و حالش بد است. حکیم (پزشک) ایرانی، از ترس این‌که اگر بیمار بمیرد به اعتبار شغلی‌اش برمی‌خورد، او را جواب کرده. در نهایت استیصال به فال‌گیر مراجعه کرده‌ام و او پس از استخاره سفارش کرده که از یک حکیم خارجی هم به عنوان آخرین اقدام کمک بخواهم. اندازه فانوس و قبای پسر نشان‌دهنده میزان فقر آنان بود.^(۱)

پزشک آمریکایی در دنباله همین گزارش، حکایت دردناک دیگری نقل کرده‌است:

مرد آشفته‌حالی که گاهی او را در بیمارستان دیده بودم، وقتی [در آن دل شب] مرا دید گفت: سلام، حکیم صاحب داشتم به خانه شما می‌آمد. آنها همگی مرده‌اند. حالا به کسی نگوئید. وبا داشته‌اند. ما می‌پنداشتیم این مرض لعنتی توی شهر ما تمام شده. خدا بهتر می‌داند. تمام دارو ندار من این‌ها بودند. خدا می‌داند حتی پولی که آنها را چال [دفن] کنم ندارم. خانه ما همین سر راه است. اگر فکر می‌کنید قصد‌گدایی دارم، بیائید از نزدیک ببینید. دل‌مان می‌خواهد قبل از طلوع آفتاب آنها را به خاک سپرده باشیم. اما حتی پولی که تا قبرستان آنها را برسانم، ندارم.^(۲)

دکتر ریشارد شرح می‌دهد که چگونه مردم تیره روز از فرط فقر و نادانی و کوتاه دستی به امید علاج بیماران خود به طلسمات و عزایم و قرائت ادعیه و مهر و تربت و گوسفند قربانی متوسل می‌شوند، بی آن‌که کمترین نتیجه‌ای از این توسل‌های بی‌ثمر بگیرند. او در شرح محل سکونت آن مردی که وبا خانواده‌اش را گرفته بود و طلب کمک می‌کرد، می‌نویسد:

طبق وعده به خانه آن مرد آشفته حال رفتم. من قادر نیستم فقر و فلاکتی را که در آن بیغوله دیدم بیان کنم. اینجا محل زندگانی در ماندگان و مستمندان بود. بیماری و مرگ بر چهره زنان سایه افکنده بود. در همین جا، خواهر و مادر علی خان، آن مرد آشفته حال، جان سپرده بودند. کسانی که در اطاقهای گلی پشت بام سکونت داشتند، همه مبتلا بودند. در یکی از آن آونکها پیرزنی که چون جادوگران می نمود، با تنها پسرش زندگی می کرد. آنها میمونی در اطاق نگهداری می کردند که روزها در خیابانها و کافهها حرکاتی می کرد و آنها پولی برای گذران زندگی به چنگ می آوردند.^(۱)

از گندم تا پوست حیوان

رنج و تلخکامی مردم از تجاوزها و خودسریهای کار به دستان حکومت در منابع عهد قاجاری به فراوانی بازتاب یافته است. ملکالمورخین در یادداشت‌های مربوط به سال ۱۳۲۰ هـ ق موارد متعددی از آثار این خودسریها را بازگو کرده است: در کاشان حکام بدعتی نهاده بودند که از بار گندم دو قران و از پوست حیوان یک قران و بعضی چیزها که مالیات دیوان نیست، می گرفتند. میرزامهدی خان وزیر همایون غفاری کاشانی از وزرای مخصوص حضور شاه و مردی خیرخواه می باشد، فرمانی صادر نموده که تعدی حکومت به چیزهای مذکور موقوف و متروک باشد.^(۲)

دخالت میرزا مهدی خان برای نجات همشهریان خود از نمونه‌هایی بود که به ندرت اتفاق می افتاد و اساساً پایدار هم نبود. همین نویسنده، در وقایع مربوط به ماه ذی الحججه آن سال اشاره می کند که:

۱. نقل از ایران و جهان، ص ۷۴ - ۷۳.

۲. یادداشت‌های ملکالمورخین، همان مأخذ، ص ۱۳ - ۱۲.

حکومت کاشان را به جهت تعدی حسام لشکر نایب‌الحکومه، از موثق‌الدوله ناظر خلع کردند و حکومت مازندران را به جهت مخارج نظارت خانۀ شاه به موثق‌الدوله دادند.^(۱)

ملک‌المورخین در عشر سوم ذیقعدۀ این سال از گرانی بعضی اجناس در تهران خبر داده‌است که حاصل اجرای تعرفه جدید گمرکی بود و مادرجای خود به آن اشاره کردیم. خرابی دم افزون اوضاع اقتصادی کشور و کاهش درآمد دولت در اثر نارسایی سیستم مالیاتی، وام‌های کلان و کمرشکن خارجی و مصرف بلهوسانه آنها در سفرهای فرنگ، کاهش شدید ارزش پول و بحران‌های ناشی از آن^(۲)، سیاست ارضی دولت که بموجب آن بارسنگین مالیات‌ها بردوش دهقانان گذاشته شد و شیوه‌های وصول آن روستائیان را از تولید بازداشت و در نتیجه از هستی ساقط کرد و چیزی هم به خزانه باز نگرداند و احتیاج شدید دولت به پول، در آن حد که برای تحصیل آن از هیچ جنایت و ننگی فروگذار نمی‌کرد، چشم‌اندازی موحش از آینده کشور تصویر کرده بود.

فروش مشاغل

واگذاری حکومت ایالات و ولایات، که به گونه مزایده در قبال بالاترین مبلغی که داوطلب حکومت به شاه پیشنهاد می‌کرد، اثرات ناهنجاری در نظام مدنی برجای می‌گذاشت. این حکام پیوسته جابه‌جا می‌شدند و در آن فرصت کوتاهی که داشتند، چنان در غارت مردم دلیری می‌کردند که نه تنها باج پرداختی به شاه جبران می‌شد، بلکه مبالغ هنگفتی هم خود مداخل می‌بردند.

۱. همان مأخذ.

۲. ارزش پول ایران در زمان مظفرالدین به حدی تنزل کرد که تمام مسکوکات کشور به کشورهای همسایه، مخصوصاً هندوستان حمل می‌شد و در آنجا ذوب می‌گردید و به صورت سکه روپیه درمی‌آمد.

گزارش ملک‌المورخین نشان می‌دهد که تنها در عشر اول ذیحجه، چندین مورد از این جابه‌جایی حکام صورت گرفته است:

* در عشر اول ذیحجه [همان سال ۱۳۲۰] میرزا احمدخان علاءالدوله مخبر، که حاکم کرمانشاه بود، هشتاد هزار تومان پیشکش به شاه داد و حاکم فارس شد. وی مردی بی‌رحم و شقی و بی‌حیاست و این ترقی فوق‌العاده از برای اوست.^(۱)

* در عشر اول ذیحجه، حکومت کرمانشاه را به فرمانفرما دادند. زیرا که فرمانفرما حکومت همدان را قبول نکرد.

* در عشر اول ذیحجه، حکومت سمنان و دامغان را به امین‌همایون دادند.

* در عشر اول ذیحجه، حکومت کاشان را به رکن‌السلطنه پسر ناصرالدین شاه دادند.

* در عشر اول ذیحجه، حکومت شاهرود و بسطام را به اجلال‌السلطنه پیشخدمت دادند.

* در عشر اول ذیحجه، حکومت ملایر و توپسرگان را به نیرالممالک پیشخدمت دادند.

* در عشر اول ذیحجه، حکومت قم را... به اعتضادالسلطنه قجر دادند.^(۲)

حاکم هر ایالت (استان) در انتصاب حکام ولایات تحت نظر خود روش باجستانی را اجرامی کرد:

در عشر آخر ذیقعد، عین‌الدوله حاکم تهران، شاهزاده جلیل‌الدوله را از حکومت شهر حضرت‌عبدالعظیم علیه‌السلام معزول نمود، زیرا که باید ماهی

۱. این مرد در سال ۱۳۲۸ به خاطر جنایاتش به دست آزادی‌خواهان ترور شد.

۲. یادداشت‌ها، همان مأخذ، ص ۱۲ تا ۱۴.

صد تومان به عین الدوله بدهد و می‌خواست دیناری به او ندهد، عین الدوله او را معزول کرد و به شاهزاده پسر مرحوم کیکاوس میرزا داد.^(۱)

رشوه‌ستانی عین الدوله

عین الدوله که اندکی بعد به صدارت عظمیٰ برگزیده شد، نه تنها از حاکم شهرری، بلکه از نانوا و بقال و قصاب هم باج می‌ستاند. گزارش ملک‌المورخین حاکی است: در ماه محرم نان و گوشت در تهران خیلی کم و گران می‌باشد. با آن که حاصل سال نو خوب شده، از بی‌نظمی حکومت و رشوه که عین الدوله از قصاب و نانوا می‌گیرد، نان در واقع یک من سی‌شاهی و گوشت هشت‌هزار و ده‌شاهی در یک من تبریز است. می‌گویند عین الدوله از نانوا و قصاب روزی یک هزار تومان می‌گیرد. زنها اجماع کرده و به شاه عرض کردند به جایی نرسید.^(۲) ممکن است این گزارش را از نوع شایعه بدانیم، اما وقتی همین نویسنده چند سطر بعد گزارش می‌دهد که: به حدی این اوقات دولت بی‌پول می‌باشد که از اعتبار افتاده^(۳) شکی در صحت مورد اول باقی نمی‌ماند. او در لابه‌لای همین سطور می‌نویسد:

در محرم، مردم تهران خیلی پریشان می‌باشند، نرخ گران، پول کم، موجب‌های نوکرباب که نمی‌رسد. عدد گدا از شماره بیرون است.^(۴)

این نوکرباب قشر تیره‌روز کارکنان دولت بودند که نان پارهٔ آنان به حقوق ناچیزی

۱. همان مأخذ، ص ۱۶. ۲. همان مأخذ، ص ۲۰.

۳. ملک‌المورخین در دنباله همین خبر و در بیان درجه بی‌پولی و بی‌اعتباری شاه داستان خنده‌داری نوشته است: شاه حواله به اتومبیل چی [راننده] فرنگی خود به حاجی امین‌السلطنه داده بود که از صرف جیب مبلغی به او بدهد. پس از آنکه مکرر رفت و نگرفت، آخر الامر حاجی امین‌السلطنه گفت: دولت به من پول نداده که من به تو بدهم. فرنگی بنای هتاک را نهاده، درو پنجره او را شکست و رسوایی سخت نمود (ص ۲۰).

۴. همان مأخذ.

که از دولت می‌گرفتند بسته بود. به نظر می‌رسد که از محروم‌ترین آنها، افراد قشون بوده‌اند، گزارش ملک‌المورخین حاکی است که:

امسال دولت ایران به نظام موجب نداده، تمام شاکی می‌باشند. الان ده روز بیشتر به عید نوروز ندارند که دیناری به قشون نرسیده، تمام مالیات به ده‌بیست نفر نوکر ترک شاه رسید...^(۱)

افراد قشون چون محل درآمدی نداشتند، به اعتراض و تظاهر و سروصدا دست می‌زدند.^(۲) اما دیگر اجزای حکومت - مثلاً مستوفیان - مردم را می‌دوشیدند. ملک‌المورخین نشان می‌دهد که چپاول مردم به حدی رسیده بوده‌است که فریاد غارتگری چون عین‌الدوله را هم بلند کرد. هرچند آن فریاد خود صحنه‌سازی بود:

روز پنجشنبه نوزدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۳ شاهزاده اتابک [عین‌الدوله] مستوفی‌های حسابدار را احضار کرد و از ترتیبات و تقلبات آنها بدگفت که چرا باید به ارباب حقوق این طور اذیت بکنید و تومانی دوریال بگیرید، شماها موجب از دولت می‌گیرید برای این‌که دیگر از مردم چیزی نگیرید. مستوفی‌ها تقصیر را به گردن عین‌الممالک پسر وزیر دفتر گذاشتند. از قرار معلوم او هم از هر یک تومان. موجب که مردم فرمان صادر می‌کنند، دوریال باید به عین‌الممالک بدهد. او می‌گوید: تومانی ده‌شاهی از من است و تومانی دوقران از وزیر دفتر. چون تغیر شاهزاده گوشزد وزیر دفتر شد، استعفا کرد. شاهزاده شب مشیر لشکر را پی‌او فرستاد که مقصود من تونستی...^(۳)

فرزندان شاه، در تجاوز به مردم دستی بالاتر از سایر حکام داشتند:

۱. همان مأخذ، ص ۱۷.
 ۲. در آستانه سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ، ده نفر از سربازانی را که بعلت عقب‌افتادن موجبشان می‌خواستند عریضه‌ای به شاه بدهند و قراولان مانع نزدیک شدن آنها به کالسکه شاه شده بودند دستگیر و به دستور شاه و در برابر چشم او با طناب خفه کردند.
 ۳. یادداشت‌ها، ص ۲۲۳.

در ربیع‌الاول شاهزاده عضدالسلطان [ابوالفضل میرزا چهارمین فرزند مظفرالدین‌شاه] از حکومت عراق و گلپایگان و خوانسار معزول [شد]. او در آن ولایات تعدی بسیار کرد، از مال مردم و ناموس رعیت هیچ کوتاهی نکرد. در مدت کم صد هزار تومان ملک خرید... در ربیع‌الثانی چون سرحد اردبیل و قراجه‌داغ و مشکین، غیرمنظم بود، از این روی سرباز روس به جهت حفظ تبعه خود در آنجا آمد و این را دولت از چشم ولیعهد [محمدعلی میرزا] دید، از این روی این حکومت را از آذربایجان مجزا کرد.^(۱)

کاردار جدید انگلیس، گرانت داف در دسامبر ۱۹۰۵ (۱۳۲۲ هـ.ق) از اوضاع وخیم شیراز که حاصل تجاوز بی حد و حصر شعاع‌السلطنه و معاون او بود به سر ادواردگری گزارش داد و رونوشت تلگرافی را که مردم آن شهر به نمایندگی‌های دولت‌های خارجی مخابره کرده بودند، برای وی فرستاد. در آن تلگراف از ستم و بیدادگری شعاع‌السلطنه و حرص و آزه زورستانی، وضع و دریافت مالیات‌های غیرقانونی از کسبه، تجار و مردم روستاها با توسل به اسلحه و تهدید، وسیله او و معاونش سخن رفته و تصریح شده بود که: مدت پنجاه روز است دست از کار و زندگی کشیده‌اند.^(۲)

یکی از هزاران

✕ هزاران مورد دیگر از این نوع تجاوزات را می‌توان از لابه‌لای اوراق کتاب‌های عهد قاجار نمونه آورد. آگاهی از این همه ستم و بیداد بود که قلب رهبران نهضت مشروطه‌خواهی را به درد می‌آورد و آنان را در برچیدن بساط بیداد، مصمم می‌ساخت. نمونه‌ها را در این فصل از آن جهت آوردیم تا وقتی فرازهایی از نامه پرسوز و درد شادروان طباطبایی را خطاب به مظفرالدین‌شاه می‌خوانیم، دریابیم که

۱. همان مأخذ، ص ۲۶.

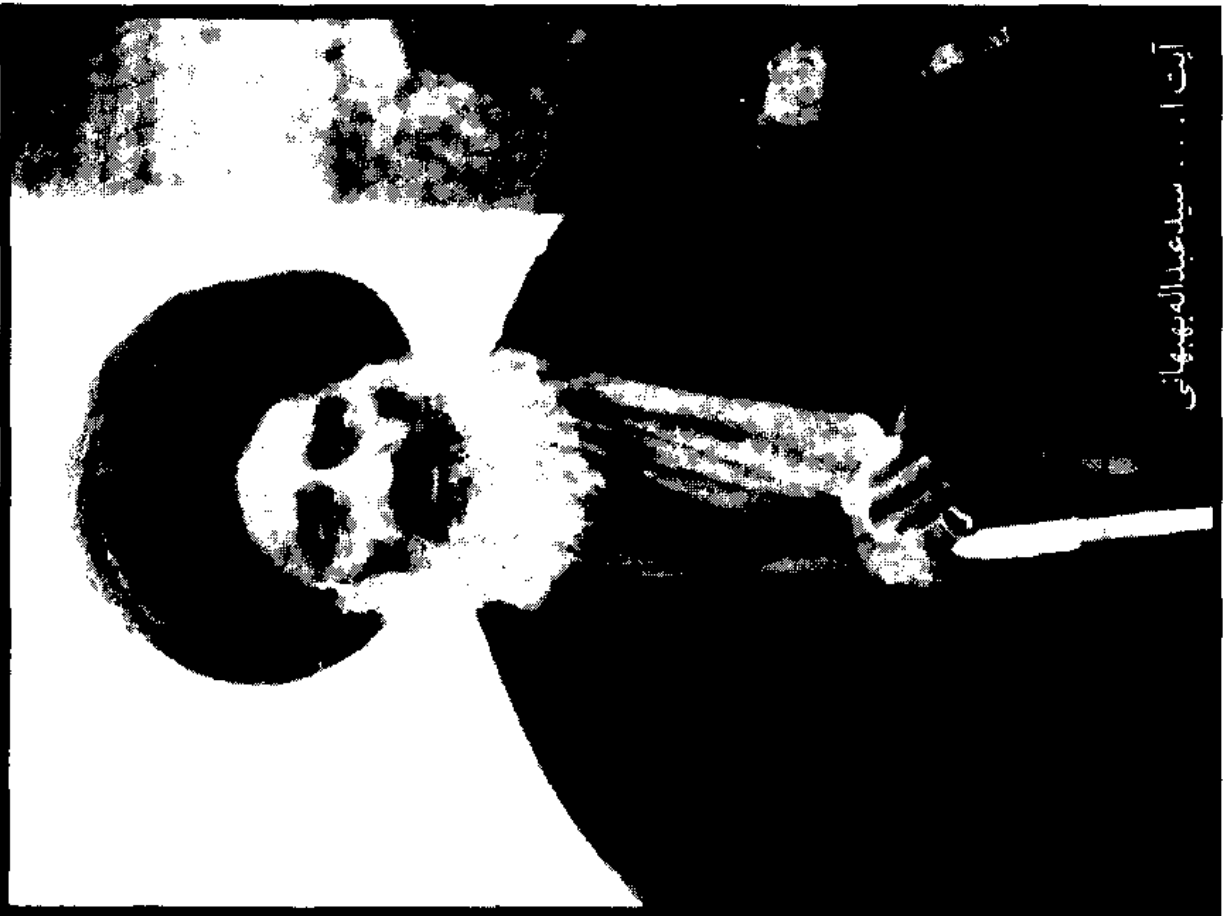
۲. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ص ۳۶ - ۳۵.

او نه تنها به هیچ وجه راه اغراق نه پیموده، بلکه شاید یکی از هزاران را گفته است:
 اعلیحضرتا!... عقل حکم نمی‌کند که دعاگویان با این خطرات، ساکت و
 اضمحلال دولت را طالب باشیم. نمی‌گذارند تا اعلیحضرت بر حال مملکت و
 خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم و ظلمه از حکام و غیره و قضایای
 ناگوار واقعه مطلع شوند...

اعلیحضرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا و دست تعدی حکام و
 مأمورین برمال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد.
 از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند می‌برند. قوه غضب و شهوتشان به
 هرچه میل و حکم کند؛ از زدن و کشتن و ناقص کردن، اطاعت می‌کنند، این
 عمارت و مبل‌ها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام
 مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی‌مکنت‌اند. که اعلیحضرت بر
 حالشان مطلعید. در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند.
 پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند
 بدهند، گرفته به ترکمانها و ارامنه عشق‌آباد به قیمت گزاف فروختند. ده‌هزار
 رعیت قوچانی از ظلم، به خاک روس فرار کردند، هزارها رعیت ایران از ظلم
 حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گذران
 می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به
 این مختصر عریضه، ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی
 می‌کنند. (۱)



آیت . . . سید محمد طباطبائی



آیت . . . سید عبداله بنهبائی

رجال دولت مظفري

... من منتظر بودم که کمترین عکس العمل آقای مخبرالدوله این باشد که برخیزند و از مجلس بیرون بروند و یا از این قسم رذالت‌ها تخاشی نموده و به امین‌السلطان که ترتیب دهنده آن صحنه شرم‌آور بود، تندی و یا سختی نماید. ولی حضار خیلی خندیدند و ایشان هم موافق حالت خودشان سکوت اختیار کردند...

هاردینگ می‌نویسد: آن طوری که از اشخاص موثق شنیدم بعضی از مجالس میهمانی که در آن فقط وزیران، امرا و بزرگان دولت حضور داشتند، به صحنه‌هایی از شوخیهای زمخت و ناهنجار تبدیل می‌شد. دولتمردان سلطنت ناصری، تقریباً دست نخورده به دولت مظفري منتقل شدند و گروه ترکان به آنها اضافه شد...

روس‌ها در عهد ناصرالدین‌شاه می‌کوشیدند تا جنبه آشکار به مداخلات خود ندهند، لیکن وقتی پادشاهی به مظفرالدین میرزا رسید، برای حفظ ظاهر هم ضرورتی ندیدند. تجاوزات و مداخلات آشکار آنان موجب شد تا درباریان و مقامات حکومتی هرچه بیشتر خود را به آن دولت نزدیک کنند...

صاحب منصبان حکومتی مانند پرکاهی در موازنه قدرت بین دو سفارتخانه جابه‌جا می‌شدند، حتی صدراعظم که مورد حمایت روس‌ها بود، با انگلیس‌ها هم مغازله می‌کرد...

فصل دهم

رجال دولت مظفری

مجالس خصوصی اتابک

دولتمردان حکومت مظفرالدین شاه در قلمرو شخصیت سیاسی و اخلاق خصوصی و درجه وابستگی، دارای همان ویژگی‌های دولت ناصری بودند، اتابک امین السلطان، نه تنها از نظر قدرت سیاسی، بلکه از نظر اخلاق خصوصی نیز در رأس آنها بود.

شاید بتوان از داستانی که احتشام السلطنه روایت کرده به عمق تباهی شخصیت این دولتمردان و سیاهی جامعه‌ای که تحت اداره آنها بوده است، پی برد. این داستان با آن که مضمونی زشت و دور از اخلاق دارد، ولی نمونه‌ای موثر برای معرفی ساختار

دولت قاجارهاست. در روایت احتشام السلطنه مربوط به اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، یعنی سال ۱۳۰۵ هـ ق است، آمده که:

[آن شب] امین السلطان در خانه برادرم علاءالدوله میهمان بود. و در تالار بزرگ آینه نشسته بودیم. حضار مجلس عبارت بودند از: علیقلی خان مخبرالدوله وزیر تلگراف و تجارت و معادن و میرزا اسماعیل خان امین الملک وزیر خزانه و عملاً وزیر مالیه، و صاحب جمع وکیل السلطنه، برادر امین السلطان و میرزا محمدعلی خان امین السلطنه شوهر خواهر امین السلطان و...

اتابک عادت داشت در این گونه مجالس یکی دو نفر درویش و ملاکه در واقع دلقک او بودند، همراه یا در مجلس خود حاضر می کرد. آن شب یک سیدی با... ریش سیاه و بلند و هیکل درشت غلط انداز به هیئت یکی از علمای بزرگ همراه میرزا اسماعیل خان امین الملک آمد و پهلوی ما نشست. همینقدر که مجلس گرم شد و مدعوین جمع شدند، امین السلطان به سید کذایی گفت: آقا عرضی که دارید خدمت جناب آقای مخبرالدوله... عرض کنید به مطالب شما رسیدگی می نمایند... مخبرالدوله مودبانه به آقا گفت: هر مطلبی که دارید بفرمائید رسیدگی و احقاق حق خواهد شد. سید از پهلوی ما برخاست و رفت بالای تالار، جلوی مرحوم مخبرالدوله نشست و گفت: ای آقا به عرض من برسید، احقاق حق بفرمائید... و این قبیل اظهارات پشت سرهم مکرر گفت و مخبرالدوله می گفت. مطمئن باشید. بعد از چند بار تکرار و تأکید و التماس از طرفین، سید به مخبرالدوله گفت که: با زن من [ملاقات بکنید]. مخبرالدوله از شنیدن این مزخرف خیلی تعجب کرد و ساکت ماند... سید اصرار و التماس می کرد و برخی از حضار می خندیدند و برای برخی دیگر این صحنه عجیب و غریب به نظر می آمد. سرانجام امین السلطان خطاب به مخبرالدوله

گفت: آقا شما هم بفرمائید بسیار خوب. بگذارید این سید هم را حت شود. مخبرالدوله به ناچار گفت: بسیار خوب آقا، حالا بروید و سرجایتان بنشینید... به محض این که این جمله از دهان او خارج شد، سید رو به آسمان کرد و گفت: خدایا همانطور که جناب آقا قبول کردند با زن من ملاقات کنید، به دل شاه بینداز که با زن او و با بچه هایش... (البته تمام کلمات را با وقاحت و بی پرده اسم می برد).

من منتظر بودم که کمترین عکس العمل آقای مخبرالدوله این باشد که برخیزند و از مجلس بیرون بروند و یا از این قسم رذالتها تحاشی نموده و به امین السلطان که ترتیب دهنده آن صحنه شرم آور بود، تندی و یا سختی نماید. ولی حضار خیلی خندیدند و ایشان هم موافق حالت خودشان سکوت اختیار کردند.^(۱)

احتشام السلطنه تصریح می کند که سکوت و ممانشات افرادی مثل مخبرالدوله نسبت به آنچه که پسند خاطر رئیس دولت بود، تنها بدان سبب بود که آنان این سکوت ننگین را برای خود حیاتی می دانستند. مخبرالدوله در سایه اعتیاد به همین سکوت ها، که در برابر قضایای جدی مملکتی به کار برده بود، سالیان دراز در مشاغل حساس مملکت متمکن بود و ثروت هنگفتی که البته نه موروثی بود و نه اکتسابی، از همین طرق مشروع!! به دست آورد.

پایان ماجرای آنشب نیز سخت عبرت آور است:

بعد از این که حاضرین مقداری خندیدند، امین السلطان به سید اصرار کرد که: مقداری از اشعار خودتان را بخوانید و سید شروع به خواندن اشعار کرد. معلوم شد از فلسفه و عرفان و ادبیات عرب و عجم به خوبی آگاهی دارد. آقای معین الدوله طوری که دیگران متوجه نشوند به سید گفت: آقا از شما با این علم

و دانشی که دارید قبیح است که در این لباس مقدس، اینطور حرکات و اعمال و اظهارات بنمائید.

سید آهی از ته دل کشید و گفت: این بحث را خوبست با مقامات عالیه مملکت بفرمائید که راه حصول به مقصود را این وسایل قرار داده‌اند. من شخصی هستم عارض و شاکی که برای عرض حال به تهران آمده‌ام. به من گفتند که راه تقرب تو این است. زیرا در محضر جناب صدراعظم این حرکات پسندیده‌تر از حکمت و فلسفه و عرفان می‌باشد. (۱)

گرد بی خوابی

از امین السلطان که در ترتیب مجالس و محافل آن چنانی سابقه‌ای دیرینه داشت، انتظاری نبود، در حالی که شاه هم دست کمی از او نداشت علاقه مفرط شاه به بازی‌های مسخره و مضحک، زبانزد همه بود. خانم تاج السلطنه خواهر شاه در این زمینه می‌نویسد:

برادر تاجدار من هم مشغول کار خویش بود. شبانه‌روز خودش را صرف حرکات بیهوده می‌نمود و در خواب غفلت عمیقی غرق بود. از جمله: گردی از فرنگستان با خود آورده بود که به قدر بال مگسی اگر در بدن کسی یا رختخواب کسی می‌ریختند تا صبح نمی‌خوابید و مجبور بود به طور اتصال [متصل، پیایی] بدن خودش را بخاراند. دو من از این گرد را آورده، اتصال در رختخواب عملاً خلوت می‌ریخت. آنها به حرکت آمده، حرکات مضحک می‌کردند و او می‌خندید. (۲)

اوقات فراغت شاه و دولتمردان او، در آن روزهای پرتب و تاب جنبش مشروطه‌خواهی صرف حرکاتی شگفت‌آور می‌شد. هاردینگ وزیر مختار انگلیس در دربار مظفری می‌نویسد:

... آن طوری که از اشخاص موثق شنیدم بعضی از این مجالس میهمانی که در آن فقط وزیران، امرا و بزرگان دولت حضور داشتند، به صحنه‌هایی از شوخی‌های زمخت و ناهنجار تبدیل می‌شد. از جمله این‌که بعضی از وزیران و ارکان دولت در حضور شاه با هم کشتی می‌گرفتند، یا این‌که همدیگر را درون استخر بزرگ پارک [اتابک] هل می‌دادند. هنگامی که یکی از مهمانان به این ترتیب در آب می‌افتاد و برای این‌که غرق نشود شروع به دست و پا زدن می‌کرد، نوکرها و پیشخدمت‌های مخصوص وی پیش می‌دویدند و ارباب خود را که سرتا پا خیس شده بود از استخر بیرون می‌کشیدند. در این ضمن خود اعلیحضرت که در آلاچیق استخر نشسته بود، با مشاهده این‌گونه مناظر و دیدن وضع رجالی که مثل گوسفند خیس شده از آب بیرون می‌آمدند، از خنده روده‌بر می‌شد. بقراری که شنیدم یکی از زعمای دولت که بیش از دیگران دچار این سرنوشت می‌شد، بیچاره مهندس الممالک وزیر فواید عامه بود...^(۱)

مجادله دو گروه

به این جمع از دولتمردان سلطنت ناصری، که کمابیش دست نخورده به دولت مظفری منتقل شدند گروه ترکان، نیز افزوده شدند.^(۲)

چنان‌که در جای دیگر گفتیم این گروه که سال‌های طولانی ولیعهدی

۱. خاطرات سیاسی آرتور هاردینگ، همان مأخذ، ص ۱۷۸ عبدالله مستوفی نیز می‌نویسد: شاه را به تفریحات سبک که هیچ در خور مقام سلطنت نبود مشغول می‌داشتند. مثلاً یکی را تنه زده به حوض می‌انداختند. وقتی بیرون می‌آمد ادعا می‌کرد که هزار تومان اسکناس در بغلش بوده آب برده‌است. با صدور یک برات خلعت جبه ترمه شمسه مرصع دعوای مومن صلح می‌شد. (شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۱۲).

۲. چنان‌که در جای دیگر این کتاب نیز تذکر داده شده، اصطلاح ترکان متکی به مفهوم واژگانی آن نیست. پس از جلوس مظفرالدین‌شاه، درباریان تهران‌نشین به جمعی که همراه او از تبریز به مرکز آمدند، «گروه ترکان» لقب داده‌اند. در حالی که همه آنها بی‌شک از تبریز آمده بودند، ترک نبودند.

مظفرالدین شاه را به انتظار نشسته بودند، در پستی و دناوت، نه تنها دست کمی از رجال تهران نشین نداشتند، بلکه با توجه به فرصت کوتاهی که برای پرکردن کیسه‌های خالی خود داشتند، آزمندتر، وقیح‌تر، و غارتگر از همکاران خود بودند. رقابت شدیدی که در جریان دست‌به‌دست شدن مقام صدارت عظمی بین امین‌السلطان و میرزاعلی خان امین‌الدوله میان دوگروه درگرفت، صف آراییی و میزان قدرت هر کدام را نشان داد.

هریک از این دو گروه به گونه آشکار و پنهان از سوی دو قدرت استعماری روس و انگلیس حمایت می‌شدند. و چون قدرت روسیه تزاری فائق‌تر بود، لذا دوران صدارت امین‌الدوله که از سوی حریف انگلیسی پشتیبانی می‌شد، دوام نیاورد و در زمانی کمتر از ششماه کابینه او سقوط کرد.

روس‌ها در سلطنت ناصرالدین شاه نیز فعال بودند، اما به سبب شخصیت ویژه و ژست‌های ظاهری ناصرالدین شاه، می‌کوشیدند تا جنبه آشکار به مداخلات خود ندهند. لیکن وقتی پادشاهی به مظفرالدین میرزا رسید، برای حفظ ظاهر هم ضرورتی ندیدند. تجاوزات و مداخلات آشکار آنان موجب شد تا درباریان و مقامات حکومتی هرچه ممکن است خود را به آن دولت نزدیک کنند. یک نویسنده انگلیسی می‌گوید:

اقداماتی که روس‌ها در ایران کرده‌اند موجب شده که شاه و درباریانش کاملاً به روس‌ها متمایل شوند. روس‌ها بر بحر خزر و سراسر شمال ایران، از تبریز تا مشهد مسلط شده‌اند... شاه سلطنت خود را مرهون کوشش جنرال کاساکوفسکی فرمانده بریگاد قزاق می‌داند که بدون پیدایش مدعی توانست بر تخت سلطنت بنشیند. به نظر او همان نیرویی که توانست به آسانی او را بر تخت بنشاند، می‌تواند به آسانی او را از تخت به زیر آورد.^(۱)

نویسنده در بیان سلطه و نفوذ بریگاد قزاق، یا نیروی پلیسی ساخته‌ی روس‌ها می‌نویسد:

بریگاد قزاق فقط از افسران خود اطاعت می‌کند که جیره و مواجب آنها را می‌پردازند. اعزام قزاق به ولایات به عنوان حافظ حکام، هم وسیله تبلیغ عظمت تزار است، هم تمهیدی برای گسترش عوامل جاسوسی. امروزه روس‌ها نیروی طلا را بر قدرت شمشیر افزوده‌اند. چون شاه در خرج افراط می‌کند و به خوشگذرانی و عیاشی و ریخت و پاش خوگرفته است، عملاً جیره خوار روس‌ها شده تا احتیاجات او را برآورند و هرگز نپرسند که این همه پول چرا و چگونه خرج شده است.^(۱)

نقش و سهم عوامل درباری و حکومتی مظفرالدین‌شاه در این وابستگی، در تحلیل این نویسنده انگلیسی چنین آمده است:

رجال دربار و وزرا نیز نه تنها مانع این اسرافکاری نمی‌شوند، بلکه برای حفظ منافع خود به این بی‌بندوباری کمک می‌کنند و خود برای شاه قوادی می‌نمایند.^(۲)

جاسوس‌های دو جانبه

مقامات درباری و حکومتی، به تقریب بلااستثنا جاسوس و وابسته و خبرچین یکی از این دو قدرت استعماری بودند. محرم‌ترین و نزدیک‌ترین ندیم و همنشین

۱. همان مأخذ، همان جا، بریگاد قزاق، تیپ مستقل ایرانی، تحت ریاست صاحب منصبان روسی و مرکب از دو فوج سوار و یک دسته موزیک که در سال ۱۲۹۶ ه. ق به موجب امتیاز و قرارداد مخصوص تحت نظر مربیان و مشاقان روسی و از روی اصول و نظامات قزاق تزاری در ایران تشکیل یافت و بعدها تشکیلات آن توسعه پذیرفت، و واحدهای پیاده و آتشبار و افواج مختلف ولایات به آن ضمیمه شد و عاقبت عملاً تشکیلات آن از صورت بریگاد (= تیپ) به صورت «دیویزیون Divizion» (= لشکر) درآمد. (دائرةالمعارف فارسی).

۲. نقل از ایران و جهان، همان مأخذ.

شاه، اخباری را که به دست می آورد برای این یا آن کارگزار بیگانه می برد. در گزارش از «هنری درومندلف» به وزیر خارجه انگلیس آمده است که:

توسط یکی از مشاورین مورد اعتماد ناصرالدین شاه اطلاع یافتم که
اعلیحضرت بسیار علاقمند است که از شر پرنس دالگوروکی (وزیر مختار
روسیه) آسوده شود. (۱)

مقامات حکومتی مانند پرکاهی در موازنه قدرت بین دو سفارتخانه جابه جا
می شدند. حتی صدراعظم که مورد حمایت روس ها بود، با انگلیسی ها هم مغالزه
می کرد. همان مقام انگلیسی می نویسد:

امین السلطان امروز به دیدن من آمد و اطلاعاتی درباره مذاکراتیکه بین او
با امپراطور روسیه و وزیرانش در مدت توقف شاه در پترزبورگ به عمل آمده
بود، به من داد... (۲)

گرچه در مباحث این کتاب، کمابیش با عملکرد رجال درباری و دیوانی آشنا
شدیم، اما اشاره به سابقه و کار یکی دو تن از مهره های درشت آنها بی فایده نخواهد
بود.

از محمدعلی میرزا

از ولیعهدی او شروع کنیم. گفتیم که مظفرالدین شاه هنگام حرکت از تبریز، امور
آذربایجان را به فرزند ارشد خود محمدعلی میرزا سپرد. او در همان سال ۱۳۱۲ که به
ولیعهدی برگزیده شد، ۲۴ ساله بود. او در سال ۱۲۸۹ هـ. ق در تبریز تولد یافته
بود. (۳)

۱. بایگانی اسناد عمومی انگلیس F.O.60.500 نقل از ایران و جهان، ص ۳۴.

۲. همان مأخذ.

۳. ملک المورخین می نویسد: محمدعلی میرزا در آن سال اول که به تهران آمد، دستخط
ولیعهدی خود را گم کرده بود... معلوم شد سرداری [لباس مخصوص] را که دستخط در آن بوده، ←

محمدعلی میرزا را «اعتضادالسلطنه» لقب داده بودند. مؤلف مرآت الوقایع مظفری، وی را «شاهزاده دانشمند و عاقل و هوشمند، که در تمام امورات جزیی و کلی مملکت خود به نفسه رسیدگی و عرایض را سرتاپا گوش می‌دهد. معرفی کرده است.^(۱) اما همین مؤلف در یادداشت‌های خصوصی خود شخصیت پست محمدعلی میرزا را افشا می‌کند. محمدعلی میرزا، هم در ایام ولیعهدی و هم در دوران پادشاهی عملکردهای سیاهی از خود به جای گذاشت و نام خویش را در تاریخ جنبش مشروطه‌خواهی ایران، آلوده ساخت. فساد و تبهکاری او در تبریز به جایی رسید که علمای آن شهر، او را تکفیر کردند^(۲) و مظفرالدین‌شاه نیز او را به طهران خواست (۱۱ صفر ۱۳۲۳ ه.ق) و مورد مواخذه قرار داد. و شایع شد که اجازه بازگشت به وی نداده. ملک‌المورخین می‌نویسد:

گفتند شاه به پسرش تغیر کرد و بدگفت که برای چه این طور به مردم آذربایجان اذیت کردی که شکایت کنند. ولیعهد در این سفر تمام نوکر و عمله‌جات [کارمندان و کارگران] خود را با زن و بچه همراه آورده و در دهن‌هاست که دیگر بر نمی‌گردد...^(۳)

در ایام توقف او در آذربایجان، مردم از جهات بسیار در عذاب بودند. بخش وسیعی از املاک آذربایجان متعلق به او و همسرش بود و چون غلات حاصل از این املاک را احتکار می‌کرد، مسئله گرانی، کمبود و آلودگی نان در آن ایالت همواره از مشکلات مردم بود. و بارها به شورش اهالی گرسنه انجامید.

محمدعلی میرزا تربیت شده و دست پرورده روس‌های تزاری بود. در ایامی که

→ به نوکرهای امین‌السلطان بخشیده بود و مدیح‌الملک آن را از آنان خریده بود (یادداشت‌ها، ص ۹-۱۰). ۱. مرآت‌الوقایع، ص ۵۱.

۲. یادداشت‌های ملک‌المورخین، ص ۶۸.

۳. همان مأخذ، ص ۱۳۳، شایعاً عدم بازگشت محمدعلی میرزا به تبریز درست نبوده است. شاه که عازم سفر سوم فرنگ بود، او را برای اداره امور در غیاب خود به تهران طلبیده است.

روس‌ها در اوج قدرت و نفوذ سیاسی خود در ایران بودند، دربار محمدعلی میرزا در تبریز از کارشناسان رنگارنگ روسی احاطه شده بود، لیاخوف فرمانده معروف بریگارد مخصوص قزاق که مجلس شورای ملی را به توپ بست، پاختیانوف کنسول روس در تبریز، اسمیرونوف سروان توپخانه، که ولیعهد حتی تربیت فرزندان خود را هم به او سپرده بود، سادوفسکی پزشک بریگارد قزاق که طبابت محمدعلی میرزا را هم می‌کرد، خابایف که آموزش محافظان سلطنتی را عهده دار بود، و بسیاری دیگر از اتباع تزار بر تمام شئون دربار ولیعهد اشراف داشتند. بیهوده نبود که مخبرالسلطنه هدایت پس از مرگ مظفرالدین شاه نوشت: شاه شش‌دانگ تابع روس است.

او در تظاهر به هواداری از روس‌ها چندان اصرار داشت که لباس قزاقی می‌پوشید و اسب نژاد روسی سوار می‌شد. تا جایی که به نوشته هدایت:

وقتی در تبریز، درسان، لباس آن فوج [فوج روس که به اسم او بوده] در برمی‌کنند، از سفارت انگلیس به وزیر دربار غلامحسین خان غفاری (صاحب‌اختیار) گفته می‌شود که چون با ولیعهد محرمیت دارید. به او بنویسید که زیاد یک طرفی نباشد.^(۱)

عهدشکن، کینه جوی و بی‌رحم

وقتی به ولیعهدی برگزیده شد، امور آذربایجان را حسنعلی خان امیرنظام گروسی اداره می‌کرد. ولی خیلی زود دریافت که با بدلگامی‌ها و خیره‌سری‌های ولیعهدی نمی‌تواند کنار بیاید، پس از پیشکاری او کناره‌گرفت و وی را در اعمالش آزاد گذارد.^(۲) محمدعلی میرزا تا بن دندان خوی استبدادی داشت. مردی بود عهدشکن، کینه‌جوی، بی‌رحم و ناپاک‌دل. لجاجت‌ها و کین‌توزی‌ها و بدسری‌ها و

۱. خاطرات و خطرات، ص ۱۴۵.

۲. نگاه کنید به: ایران و جهان، ج ۳، ص ۱۱۴ - ۱۱۳.

سوگندشکنی‌های او با مشروطیت نوپای ایران را باید در کتاب‌های ویژه مثل تاریخ مشروطه کسروی، تاریخ بیداری ناظم‌الاسلام کرمانی و منابع دیگر خواند. سخن آخر را درباره او از احتشام‌السلطنه بخوانیم:

محمدعلی‌شاه فطرتاً لجوج و بی‌کفایت و دارای اخلاق فاسد و انواع ردائل بود... سوابق رفتارش در آذربایجان، در دوره‌ای که ولیعهد بود و ایامی که به نیابت پدرش (در سفر آخر مظفرالدین‌شاه به فرنگ) در تهران امور مملکت را سرپرستی می‌کرد، تنفر عمومی را نسبت به او جلب کرده بود.^(۱)

محمدعلی‌شاه از چشم هاردینگ

آن‌چه می‌خوانید، توصیفی است که سرآرتور هاردینگ وزیرمختار بریتانیا در ایران از محمدعلی‌شاه، در دورانی که ولیعهد بوده و در تبریز می‌زیسته به دست داده است.

شاهزاده محمدعلی‌میرزا مردی بود چاق و سنگین وزن که قیافه‌ای گندمگون، چشمانی سیاه و زنخدانی مضاعف داشت و این علامت اخیر نظر بیننده را آن‌جا جلب می‌کرد.

والاحضرت گرچه مثل تمام اولاد طبقه اشراف ایران بی‌نهایت مودب و خوش‌برخورد بود.^(۲) ولی در ضمن نخستین ملاقاتم با وی (در تبریز) به این نتیجه رسیده بودم که این شاهزاده قاجار، برعکس پدر، جوانی است سنگدل و خشن که از حیث تربیت و شئون اکتسابی ابدأ به پای پدر نمی‌رسد.^(۳)

هاردینگ آنگاه حکایت جالبی از طبیعت دنی و حریص محمدعلی‌شاه ذکر می‌کند که شنیدنی است:

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۵۹۶ - ۵۹۵.

۲. ادب و برخورد خوش محمدعلی‌میرزا که هاردینگ به آن اشاره می‌کند، قطعاً هنگام ملاقات با اروپائیان بروز می‌کرده و گرنه اسناد تاریخی در بیان رفتار او با ایرانیان به کلی مغایر با این مدعاست. سطور بعدی نوشته هاردینگ نیز گواه همین مطلب است.

اولین داستانی که درباره خوی و خصلت جبلی والاحضرت پس از ورودشان به تهران [که در سفر سوم شاه به تهران فراخوانده شده بود.] شنیدم این بود که شاهزاده در حین استحمام در کاخ سلطنتی، موقعی که وارد خزانه حمام می‌شده، پایش لغزیده و به زمین خورده بوده است. با این‌که عوارض ناشی از این تصادف خیلی جزئی بوده و از یکی دو خراش مختصر تجاوز نمی‌کرده است، درباریان چاپلوس که فرصت را برای تقرب به این خورشید طالع سریر سلطنت مغتنم می‌دیدند فوراً شروع به جمع‌آوری صدقه به شکرانه دفع بلا از وجود والاحضرت کرده بودند و وجوه گردآوری شده قرار داده است بعداً میان مساجد، تکایا و مستمندان پای تخت توزیع شود. به قراری که از راویان موثق شنیدم هریک از اعضای دربار سلطنتی به فراخور امکان خود پولی به این صندوق اعانه پرداخت کرده بود، به طوری که مجموع پرداختها سر به رقمی هنگفت می‌زده است. هنگامی که صدقه درباریان را در خورجینی بزرگ به حضور نایب‌السلطنه [محمدعلی میرزا] می‌آورند تا از ایشان کسب تکلیف کنند که وجوه جمع‌آوری شده به کدامیک از مساجد یا بقاع متبرکه باید فرستاده شود یا این‌که همه آن پول‌ها میان فقرا و مستمندان تقسیم شود، والاحضرت به محض دیدن خورجین ضخیم پول، تکلیف همگان را در جمله‌ای کوتاه و روشن صادر می‌فرمایند که: شما کاری نداشته باشید. همه این پول‌ها را در اختیار من بگذارید تا خودم به نحو مقتضی ترتیبش را بدهم که در کجا باید مصرف شود و مطمئن باشید که همه آنها در محلی که بیشترین احتیاج به این وجوه دارد، خرج خواهد شد...

بنابر شایعاتی که در تهران رواج داشت، پس از آن‌که خورجین تمام و کمال تسلیم ولیعهد گردیده بود، دیگر کسی چیزی درباره‌اش نشنیده بود. اما اطرافیان والاحضرت متفق القول بودند که معظم‌له خود را برای دریافت آن

شکرانه مناسب‌تر و مستحق‌تر از همه تشخیص می‌داده، زیرا با آن حرص و ولع جبلی تقریباً امکان نداشت دیناری از آن پول‌ها به «مصارف غیرلازم» برسد و مثلاً نصیب فقرا یا مستمندان تهران شود.^(۱)

اتابک

شاید ضرورت نداشته باشد از میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان شرح جداگانه‌ای نوشته شود. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه شرح نسبتاً مفصلی، که نمودار تنها بخشی از کارنامه سیاه این مرد است، به گونه جالبی از زبان خودش در کتاب مشهور «خلسه یا خوابنامه» نوشته است.

نوشته اعتمادالسلطنه شامل شرح حال امین‌السلطان تا عهدناصرالدین‌شاه است. امین‌السلطان، در سلطنت سه پادشاه قاجار، ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه، مقام صدراعظمی و اقتداری بیست و چند ساله داشته است. او را از عوامل عمده افلاس، ورشکستگی و خرابی اوضاع ایران دانسته‌اند. به قول احتشام‌السلطنه، عامل عمده:

مملکت فروشی، حراج و بخشش املاک دولتی و اموال سلطنتی و منابع ملی کشور بود و همه کسانی که زیردست او بودند، بنام و با مشارکت پادشاه و خود او کار تبذیر مالیه دولت و عدم اقدام در اصلاح مملکت و هرزه‌کاری‌ها و رشوه‌گیری و غارت خزانه را به حد افراط و زیاده‌روی رسانیدند. منشیان و محررین صدارت و بستگان نزدیک وی داخل در معاملات و دستکاری خودی و بیگانه در سیاهکاری‌های عصر او شدند.^(۲)

۱. هاردینگ، سرآرتور: خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰، ص ۲۷۶ - ۲۷۵.
 ۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۵۹۸ - ۵۹۷ احتشام‌السلطنه به دنبال این شرح می‌نویسد: علی‌رغم تمام این معایب... علاوه از پاکدلی و بلندنظری و ایثار و جوانمردی، از هوش و

بخش مهمی از امتیازات منابع ملی با مشارکت و مباشرت او به روس و انگلیس داده می‌شد که از آن میان می‌توان به اعطای امتیاز نفت جنوب به ویلیام داریسی اشاره کرد. همان‌گونه که اشاره کردیم او برحسب مورد و موقع خود را طرفدار سیاست روس و انگلیس نشان می‌داد. در زمان مظفرالدین شاه بستگی خود را به روسیه آشکارا و با وقاحت اعلام می‌کرد، و بقول محمود محمود: روس‌ها هم روز به روز پروگرام سیاست داخلی و خارجی را به دست پرورده خودشان می‌دادند.^(۱)

اعمال امین‌السلطان در دوره مشروطه‌خواهی و مبارزات آزادی‌خواهان فصلی طولانی و عذاب‌آور را شامل است.

از عین‌الدوله تا فرمانفرما

طبیعی است که ذکر شرح حال و اعمال یک‌یک این دولتمردان نه مقدور است و نه ضروری. کلمات احتشام‌السلطنه در مورد مهره‌های عمده این مجموعه، از آن جهت اهمیت دارد که او خود در کانون نظام استبدادی قاجارها قرار داشته و لابد همه چیز را مستقیم و غیرمستقیم می‌دانسته است. احتشام‌السلطنه در سخن از فساد و نادرستی عبدالمجید میرزا عین‌الدوله که پس از سقوط دوم امین‌السلطان به صدارت عظمای مظفرالدین شاه رسید، معرفی کوتاهی از چندتن دیگر به دست داده است:

شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله مجسمه فساد اخلاق و ظلم و تزویر و شرارت بود، در مقاماتی که خدمت کرد، از حکومت قره داغ تا صدارت، یادگارهای بسیار بدی از خود به جای گذارد.

در احوال سایر رجال و شاهزادگان و مصادر امور، اشاره به بی‌عرضگی و

→ ذکاوت و واقع‌بینی و اقتداری برخوردار بود که اگر در فرصتی مناسب برسرکار می‌آمد، برای اصلاح مملکت وجود مغتنمی بود... ناشناس ماند و بدنام مرد.

۱. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۱۷۴۲ - ۱۷۷۹، نقل از سیاستگران دوره قاجار،

بی‌کفایتی عضدالملک و خشکه مقدسی و رشوه‌خواری امثال مشیرالدوله و حرکات زشت و تعدیات و مظالم بی‌حساب فرزندان ناصرالدین‌شاه، از ظل‌السلطان بی‌دادگر و نایب‌السلطنه کامران میرزا برادر ظل‌السلطان عامل فساد و تباه‌کننده قشون ایران و پسران مظفرالدین‌شاه، یعنی سالارالدوله و شجاع‌السلطنه که در کمال دقت، پای خود را جای پای اسلاف خویش می‌گذارند و شاهزاده فرمانفرما، که علاوه از نسبت نسبی، شرف مصاهرت [دامادی] پادشاه را داشت، جرثومه تعدی و مجموعه تمام صفات رذیله و فساد و تباهی و نادرستی و رفت و آمد با اجانب بود.^(۱)

غلطهای مشهور

احتشام‌السلطنه از چهره‌تنی چند از رجال به ظاهر خوشنام عهد ناصری و مظفری، به عنوان «غلطهای مشهور» پرده برمی‌دارد:

حاجی علیخان امین‌الدوله، حسنعلی‌خان گروسی امیرنظام، ناصرالملک، مشیرالدوله میرزا نصرالله‌خان، غلطهای مشهوری بودند که گوشه‌هایی از سیاهکاری‌های آنان در صفحات این دفتر نقل شده‌است. امین‌الدوله و امیرنظام گروسی در خبث و بدخواهی و تنگ‌چشمی و ریا، همانقدر مفرط بودند که امین‌السلطان در جود و گذشت و دریادلی و دست و دلبازی... این افراد که نام بردم به دستگیری جمعی از وزراء و شاهزادگان و باسرکردگی سه پادشاه ناصرالدین‌شاه - مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه که در آن سال‌ها سلطنت داشتند، ایادی و عوامل سیاهکاری‌های بیست و پنج‌ساله آغاز قرن چهاردهم قمری هستند.^(۲)

وضعیت اخلاقی و عملکرد سیاسی و دیوانی این افراد طبعاً الگو و نمونه کار به‌دستان حکومتی در سطوح دیگر نظام دیوانسالاری کشور بود.

نبرد کهنه و نو

از همان آغاز نهضت مشروطه‌خواهی، دیدگاه‌ها در اساس بسیار متضاد بود و این پدیده دشواری‌های بسیار به وجود آورد و جامعه را در یک جمع‌بندی کلی در دو قطب رویاروی هم قرارداد. اصلاح‌طلبان و هواداران تغییرات اجتماعی و سیاسی، قطب مخالف را به کهنه پرستی و داشتن تمایلات استبدادی و واپس‌گرایانه متهم می‌کردند...

عمامه و عبا و لباس بلند که مخصوص به روحانیون بود، در قرن قبل از پیدایش مشروطه عمومیت پیدا کرده بود و اکثر مردم، حتی عوام برای این‌که متظاهر به زهد شوند و احترامی در میان جامعه داشته باشند، لباس روحانیت در برمی‌کردند...

جمعی از تحلیل‌گران، بین مبارزه با ظلم و مظاهر استبداد؛ که نیاز زمانه بود و رهبران مذهبی نیز به آن جذب شده بودند، و تمایلات و اندیشه‌های مشروطه‌خواهی و دمکراسی که اساس تفکرات اصلاح‌طلبان و روشنفکران را می‌ساخت، تفاوت ماهوی قایل هستند...

تضاد اساسی میان مشروطیت و اسلام، که مقوله‌ای بنیادی بود، در آغاز حرکت مشروطه‌خواهی برجسته نبود و یا برجسته نمی‌شد. زیرا نیاز اصلی و مشترک جامعه، که شکستن قدرت و هیمنه استبداد بود، قوی بود و غلبه داشت...

فصل یازدهم

نبرد کهنه و نو

قضای کن فیکون است حکم بار خدای

بدین سخن، سخنی در نمی توان افزود

سعدی

افول کهنه پرستان

چنان که اشاره شد، انگیزه‌ها و اهرمهای مؤثر در بیداری مردم اندک اندک عوامل بازدارنده و حتی کندکننده را به تدریج از سرراه برمی داشتند. یکی از مقولات مهم در جنبش مشروطه خواهی مسئله رسوخ تمایلات نو و آزادی خواهانه در اندیشه های گروه قابل توجهی از روحانیون، خاصه پس از جنبش تنباکو و خود گام مهم و مؤثری بود.

آن نیروی عظیم بالقوه مردم که بالفعل در اختیار روحانیون قرار می‌گرفت، به‌جای این‌که در راه تمایلات دنیایی و نفس پرستانه و گاه تعصبات تنگ نظرانه به کار گرفته شود، می‌بایست در خدمت مبارزه با مظهر استبداد و مداخلات ویرانگر قدرت‌های استعماری درآید.

از همان آغاز نهضت مشروطه خواهی، این پدیده باب گفتگوهای بسیار راگشود. از آنجا که دیدگاه‌ها در اساس بسیار متضاد، بود، دشواری‌های اجتماعی بسیار به‌وجود آورد و جامعه را در یک جمع‌بندی کلی در دو قطب رویاروی هم قرارداد. اصلاح‌طلبان و هواداران تغییرات اجتماعی و سیاسی، قطب مخالف را به کهنه‌پرستی و داشتن تمایلات استبدادی متهم می‌کردند. آنان نیز حریفان خود را به کفر و بی‌دینی توصیف می‌کردند. مورخ معاصر ایرانی می‌نویسد:

چون کسی پا از دایره کهنه‌پرستی و استبداد پسندی بیرون می‌نهاد و گامی در راه حقوق مردم برمی‌داشت، و کلمه‌ای از مساوات اجتماعی و آزادی برزبان می‌راند و یا قدمی بر مخالفت ظالمین و ستمگران بر می‌داشت. محکوم به بدترین مجازات می‌شد و به اتهام بی‌دینی و لامذهبی و یا جمهوری‌طلبی از پای در می‌آمد. در آن زمان طرفداری از آزادی عقیده بزرگترین گناه محسوب می‌شد و آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی بالاترین جرم بود و طرفداری از تمدن و فرهنگ‌نوین ذنب‌لایغفر محسوب می‌شد.^(۱)

این پدیده به واقع بر تمام شئون اجتماعی و مدنی حکمفرما بود. محقق مذکور ادامه می‌دهد که:

نه فسق‌اصل نظری و مسائل کلی از قبیل مشروطه‌خواهی و یا جمهوری‌طلبی مردود بود بلکه مخالف با خرافات کودکانه و عادات مذمومه

۱. دکتر مهدی ملک‌زاده: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتابخانه سقراط، ج ۱، بی‌تاریخ،

جرم شناخته می‌شد. چنان‌چه کسی اظهار عقیده می‌کرد که اطفال مکتب را به‌جای نشانیدن به روی پلاس‌های کثیف در روی نیمکت چوبی بنشانند، به فرنگی مآبی معروف می‌شد و مورد بی‌احترامی واقع می‌گردید و یا شخصی لباس کوتاه در بر کرده و کفش پاشنه بلند بر پا می‌کرد از مقررات آئین اسلامی خارج شده بود.^(۱)

ضرورت زمانه

اصلاح‌طلبان بر نمی‌تافتند که هرآن‌چه نو و سودمند برای رشد و تعالی جامعه و مؤثر در مفرح ساختن روح و روان مردم است مخالف با موازین دین قلمداد شود. روی صندلی نشستن، آموختن زبان بیگانه، فراگرفتن علوم می‌که امروز عادی‌ترین و ضروری‌ترین نیاز زندگی اجتماعی است، پاره‌ای از جلوه‌های هنری مثل نقاشی و مجسمه‌سازی را ضرورت زمانه می‌دانستند و معتقد بودند که سعی در یکسان نگهداشتن جامعه در قالب‌های متعلق به قرن‌های گذشته، جامعه را در ریاکاری و زبونی و انحطاط نگاه می‌دارد.

پاره‌ای عملکردهای افراطی نیز مضمون‌های لازم را برای انتقاد در اختیار این گروه قرار می‌داد، که از آن جمله تظاهر در استفاده از مظاهر و نشانه‌های متعلق به شخصیت‌های ویژه‌ای بود:

عمامه و عبا و لباس بلند که مخصوص به روحانیون بود، در قرن قبل از پیدایش مشروطیت عمومیت پیدا کرده بود و اکثر مردم، حتی عوام برای این‌که متظاهر به زهد شوند و احترامی در میان جامعه داشته باشند، لباس روحانیت دربر می‌کردند. چنان‌که در شهر اصفهان که روحانیت بیش از سایر شهرهای ایران رواج داشت، نود درصد مردم معموم بودند. حتی اشخاصی که حرفه آنها با

روحانیت مغایرت داشت و کسب و کار پستی داشتند و شغل آنها مخالف عفت بود، لباس روحانیت در برمی کردند.^(۱)

گفتنی است که این اعمال مورد تأیید پاره‌ای رهبران مذهبی نبود و چنان‌که می‌دانیم مردان بزرگ و وارسته‌ای بودند که در بیداری مردم و رهایی آنها از ظلم و ستمگری حکومت استبداد کوشش‌های جانانه‌ای به کار بردند.

۹ از عدالتخانه تا مشروطیت

در حقیقت عنصر تضاد، در پشت مظاهری که مضمون دوقطبی شدن جامعه عهد مشروطیت بود، سنگر گرفته بود. این تضاد که میان روحانیون مشروطه‌خواه و اصلاح‌طلبان نواندیش - و غالباً متأثر از رخدادهای سیاسی اجتماعی فرنگ - هم وجود داشت، گرچه در آغاز حرکت‌های مشروطه‌خواهی رخ ننمود و آن روحانیون را در کنار اصلاح‌طلبان رویاروی دیگر رهبران مذهبی قرارداد، اما طولی نکشید که اثرات ناگزیر خود را نشان داد.

به واقع آن‌چه که مضمون اصلی جنبش مشروطه‌خواهی را تشکیل می‌داد، ظلم و فشار روزافزون شاه و شاهزادگان و حکام و مأموران دولتی به توده‌های مردم محروم و

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت (ایران) همان مأخذ، ص ۹۶ - ۹۵ - مؤلف در این زمینه داستان جالبی نقل می‌کند: معروف است که در زمان ناصرالدین شاه چراغعلی خان نامی حاکم اصفهان شده بود، چون معمول بود که عموم طبقات از حاکم تازه وارد دیدن کنند، روزی که در طالار بزرگ چهل ستون برای پذیرایی بار عام داده بود، عده‌ای [از] مردان معمم و عباپدوش وارد طالار می‌شوند. چراغعلی خان خیال می‌کند که آنان علمای شهرند و برای تکریم آنها برمی‌خیزد و به اندازه‌ای که در خور مقام روحانیون است به آنها احترام می‌گذارد و در ضمن متوجه می‌شود که دستهای همه واردین سیاه است. از روی تعجب علت سیاه‌بودن دستهای آنها را سؤال می‌کند. یکی از آنها جواب می‌دهد که: ما صنف رنگرز هستیم و برای عرض تبریک شرفیاب شده‌ایم. چراغعلی خان برای احترام و کرنش بی‌موردی که کرده متغیر می‌شود و آنها را بیرون می‌کند و سپس به علمای معروف از آن‌چه گذشته بود شکایت می‌کند و پس از مباحثه بسیار که چندین ماه به طول می‌انجامد، علما موافقت می‌کنند که کسبه به جای عمامه سفید، عمامه بخور یا زردرنگ برسر گذارند و از همان زمان عمامه شیر و شکر مرسوم و معمول می‌شود (ص ۹۶).

نیز مداخلات بیگانگان در تمامی شئون کشور بود. این مقوله در گزارش‌ها و گفته‌ها و نوشته‌های آن زمان به کرات آمده است. ناظم‌الاسلام کرمانی در توصیف روحیه مردم می‌گوید: همین قدر منتظر بهانه یا اذنی از طرف علما بودند که دکاکین را ببندند.^(۱) پاره‌ای از تحلیل‌گران، بین مبارزه با ظلم و مظاهر استبداد سلطنتی، که نیاز زمانه بود و رهبران مذهبی نیز به آن جذب شده بودند و تمایلات و اندیشه‌های مشروطه‌خواهی و دموکراسی، که اساس تفکرات و خواست‌های اصلاح‌طلبان و روشنفکران را می‌ساخت، تفاوت ماهوی قائلند، بموجب این نظر:

به جز طباطبایی که به سبب سفرهایش به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و دیدن رهبران و سیاستمداران گوناگون، از بدو ورود به تهران در سال ۱۳۱۲ ه. ق «به خیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی» بوده، هیچ روحانی دیگری معنای واقعی مشروطیت را نمی‌دانسته است... ایجاد عدالتخانه، خواست اصلی علمای تهران بود... مردم و علما نسبت به عدالتخانه تصور روشنی داشتند، اما شناخت درستی نسبت به مشروطیت نداشتند. این تغییر [تغییر عدالتخانه به مشروطیت] را باید نخستین انحراف از خط کلی نهضت عدالتخواهی مردم دانست.^(۲)

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، نقل از مقدمه بر تاریخ مشروطه کسروی،

ص ۴

۲. مقدمه، همان مأخذ، ص ۵ و ۶. دکتر فریدون آدمیت بر بستر ریشه‌یابی گرایش علما به تجددخواهی می‌نویسد: حرکت تغییر و تحول فکری و اجتماعی در ایران... فقط در برخورد با مدنیت غربی به وجود آمد. وی معتقد است که: سنت عقلی در فرهنگ خاص ایرانی اسلامی، اصل اجتهاد در نظام شیعی، و بنیاد عرفان از منابع تفکر ایرانی، سه عاملی بودند که هر کدام ذاتاً می‌توانست به درجات از حدت فکر قشری دینی به کاهد و در اوضاع خاص تاریخ تاحدی تجددپذیری را در میان اهل حکمت و عرفان و عنصر روحانی آسان گرداند. این عوامل نوعی آمادگی ذهنی می‌بخشید و زمینه تغییرپذیری را تا این حد هموار می‌ساخت که حکیم عقلی بنیادهای غربی را با نگرش فلسفی و معیار عقلانی بسنجد و مجتهد روشن بین با تاویل‌های اصولی، احکام دینی گذشته را با خصوصیات جامعه متحول سازش دهد و به پذیرفتن آن ←

ماهیت آن «عدالتخواهی» و ابزار دستیابی آن، از جهاتی همان بود که «مدنیت جدید غربی» نشان می‌داد. تأسیس روزنامه «نتیجه بکر عقل و مقدمه فکر و دانش بینش» تلقی می‌شد. کشیدن راه آهن باعث تعمیر و آبادی و... سود و مزید پیدا کردن جماعت بیکارها و بیچارها و تقلیل مردم بیکاره و مایه رفع شکستگی و پریشانی جمهور خلق به حساب می‌آمد. حتی تغییر در خط کتب یا اختراع خط جدید جایز بود زیرا که وسیله تسهیل تعلیم و تعلم بود. نباید فراموش کرد که این انعطاف‌پذیری مطلق نبود و فراوان بودند افرادی که در «کلمه قبیحه آزادی» لوایح می‌نوشتند و آزادی را ویرانگر دین و دولت می‌خواندند.^(۱)

تضاد بنیادی

تضاد اساسی بین مشروطیت و اسلام، که مقوله‌ای بنیادی بود، در آغاز حرکت مشروطه‌خواهی برجسته نبود، یا عمداً برجسته نمی‌شد (زیرا نیازهای اصلی و مشترک جامعه، که شکستن قدرت و هیمنه استبداد بود، قوی بود و غلبه داشت) رهبران فکری هر دو قطب می‌کوشیدند تا هرچه ممکن است اهداف مشروطه‌خواهی را با ضوابط اسلامی نزدیک و منطبق سازند. مؤلف کتاب «تشیع و مشروطیت» می‌نویسد:

کوششی سخت و پی‌گیر از سوی اندیشه‌گران نوخواه ایران صورت گرفت تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلافهای اساسی و تعیین‌کننده موجود میان نهادهای نو سیاسی و اسلام بی‌توجه نگاه دارند. آنان به اندیشه‌های نو سیاسی در انگلیس و فرانسه دسترسی مستقیم داشتند ولی به حکم اقتضا و مصلحت، اندیشه‌های مشروطه‌گری را رنگ اسلامی می‌زدند.^(۲)

→ بنیادهای نو، فتوا دهد. (ر.ک: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام، ۲۵۳۵، ص ۲۲۵).

۱. در این موارد بنگرید به آدمیت: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۲۲۶ - ۲۲۵. و نیز اندیشه ترقی و حکومت قانون، از همان نویسنده، ص ۱۵۹.
۲. دکتر حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۳۲۸، نقل از مقدمه تاریخ مشروطه، همان مأخذ، ص ۱۲.

کسروی هم صریحاً می‌نویسد:

اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید «طباطبایی و بهبهانی» و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی می‌نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجهٔ رواج قانون‌های اروپایی را نمی‌دانستند. و از ناسازگاری بسیار آشکار که میان مشروطه و کیش شیعی است، آگاهی درستی نمی‌داشتند.^(۱)

حکم الهی و عقل انسانی

مشروطه بر پایه حاکمیت مردم و نشأت گرفته از فلسفه حقوق طبیعی مردم بود و به وسیله قانون که عقل متغیر انسانی در شرایط مشخص اجتماعی وضع می‌کرد تحقق می‌یافت. آبشخور آن، چنان‌که اشاره کردیم دموکراسی غربی بود. در حالی که بنیاد تفکرات اسلامی را احکامی می‌سازد که الهی و آسمانی و بنابراین تغییر ناپذیرند. این دو، ناسازگاری بنیادین با هم داشتند و بدیهی است که دارند. پس مشروطیت را که در آن شرایط تاریخی ایران، نیاز زمانه بود، «روشنفکران و معتقدان مسلک ترقی آوردند و به نشر آن برخاستند. سپس عنصر مترقی طبقه روحانی به آن گرایش یافت و با تفسیر اصولی و شرعی به پشتیبانی آن آمد».^(۲)

هم از این رو بود که کوشش مخالفان مشروطه که به گونهٔ آشکار و ناهنجار و در عین حال پیچیده‌ای رنگ جانبداری از استبداد و نظام کهن را به خود می‌گرفت، کاری از پیش‌نبرد و در حرکت نیرومندی که به وجود آمده بود، مقهور و منفعل شد.^(۳)

۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۸۷.

۲. بنگرید به: ایدئولوژی نهضت مشروطه، همان مأخذ.

۳. می‌توان احتمال داد که هماهنگی میان اقدامات محمدعلی‌شاه و شیخ فضل‌الله نوری، به تعبیری ریشه در همین تضادها داشت، محمدعلی‌شاه در توجیه اقدامات خود برای براندازی مشروطه به تضاد آن با اسلام متوسل می‌شد.

آشکار شدن تضاد

عنصر تضاد میان هواداران دو قطب، پس از صدور «فرمان مشروطیت» و تشکیل «مجلس شورای ملی» با شدت و حدت بسیار رخ نمود. و چون ماهیتی قوی و آشتی ناپذیر داشت، حتی نظریه‌هایی مثل «مشروطه مشروعه» نه تنها نتوانست همسازی و آشتی سودمند و سرنوشت‌سازی به سود مردم در آن به وجود آورد، بلکه استمرار و فعال شدن عنصر نیرومند دیگر، یعنی اهداف و وجه نظرهای استعماری بیگانگان، مجموعه‌ای از عوامل بازدارنده و انحرافی را موجب شد که نتوانست «نهضت مشروطیت ایران» را از تحقق آن چه که مردم انتظار داشتند ناتوان سازد.

جدا از آن چه که گذشت و مروری فهرست‌وار بر پاره‌ای از عمده‌ترین نظرها پیرامون نهضت مشروطه بود، مهمترین ارزیابی این است که نهضت مشروطیت ایران نیرومندترین و مهمترین دگرگونی بود که جامعه ایران پس از اسلام تا آن عهد به آن دست یافته بود. ضربه‌ای ویرانگر بر پیکر استبدادی سیاه و پس مانده بود. این حرکت نیرومند که در همان ایام در کشورهای دیگر نظیر روسیه و عثمانی نیز جریان داشت به گونه‌ای نبود که تمایل این پادشاه یا آن مرجع، قادر به بازداشتن و متوقف ساختن آن باشد.



نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی
(تاریخ عکاسی ، یحیی زکاء)

در برابر انقلاب

مظفرالدین شاه از نظر شخصیت با پدر تفاوت ماهوی داشت. علاقه‌اش به عیش و عشرت و اشتغالش به لهو و لعب، خوی وحشی و خانه‌زاد استبداد را در او ضعیف کرده و بر انعطاف‌پذیری او افزوده بود. در دوره ولیعهدی، گاهگاه افکار تجددخواهی از او تراوش می‌کرد... او که گویا دریافته بود اختیارات مطلقه چه آفت‌ها بر سر راه اصلاحات و پیشرفت کارها به وجود می‌آورد، صریحاً گفت: ما خود سبب تعلل و تأمل در اجرای اصلاحات را می‌دانیم که به ملاحظه اختیارات مطلقه ماست. نکاتی که شاه در دستخط خود خطاب به امین‌الدوله آورد، نشانه‌های مشخصی از ضرورت زمانه به محدود شدن اختیارات سلطنت به چشم می‌خورد...

سیاست وام‌دار کردن کشور حاکی از آن بود که امپریالیسم می‌خواهد در آغاز حیات خود سیاست مالی خویش را از طریق وام‌دار کردن کشورهای عقب افتاده و وابسته تأمین کند. این اهرم یکی از مؤثرترین اهرمهایی بود که برای اسیر کردن کشور ما از آن بهره گرفتند...

فصل دوازدهم

در برابر انقلاب

گل را همه بر دست گرفتند و ربودند

بلبل نتوانست که فریاد نخواند.

سعدی

ادامه حرکت‌های اجتماعی

وقایع بعدی به خوبی نشان داد که هرکدام از رهبران جامعه؛ اعم از دولتمردان و یا شخصیت‌های مذهبی و فرهنگی که از دگرگونی اوضاع زمانه عبرت نگرفتند و در حفظ نظم پوسیده کوشیدند در حرکت گردونه تاریخ به کناری پرتاب شدند و در بهترین شرایط از یادها رفتند.

تکرار رخدادها، سخنان و نوشته‌های پیشگامان بیداری مردم، انتشار کتاب‌ها و

مقالات، جنبش‌ها و حرکت‌های سیاسی، نهضت کارساز تنباکو و پیروزی مردم، سست گردیدن پایه‌های حکومت استبداد، توجه و گرایش مردم به مسائل سیاسی روز و امتیازات پیاپی و شومی که دولت قاجار به بیگانگان می‌داد، و بالاخره گزارش وقایعی که تا آغاز سلطنت مظهرالدین شاه رخ داده و بازتاب آن، بیداری روزافزون مردم بود، در اینجا ضرورت ندارد.^(۱)

طبیعی است که آن حرکت‌ها در عهد مظهرالدین شاه نیز ادامه یافت. به‌ویژه که او از نظر شخصیت با پدر تفاوت‌های عمده داشت. علاقه‌اش به عیش و خوشگذرانی و اشتغالش به لهو و لعب، خوی وحشی و خانه‌زاد استبداد را در او ضعیف کرده و بر انعطاف‌پذیری او افزوده بود. نوشته‌اند که:

گاه‌گاه در دوره ولیعهدی‌اش افکار تجددخواهانه از او تراوش می‌کرد. و قلباً مایل به آسایش و ترقی ملت خود بود ولی چون ضعیف و بی‌اراده بود، قادر به عملی کردن نیات خود نبود. به واسطه ضعف نفسش مردم از سلطنت او نگران بودند.^(۲)

اما خواه ناخواه مسئولیتی که بر عهده گرفته بود، وی را مجبور به کوشش در درک هرچه بیشتر اوضاع می‌کرد. کسروی در شرح آغاز سلطنت او می‌نویسد:

امیدی به نیکی حال ایران نمی‌رفت. ولی او خود همدردی و نیک‌خواهی می‌نمود و از ناتوانی کشور و آشفتگی کارها سخن رانده، نویدها می‌داد و مردم که پس از پیش آمد تنباکو تکانی خورده و به سود و زیان کشور دلبستگی پیدا کرده بودند، از این سخنان خوشدل می‌گردیدند.^(۳)

۱. خوانندگانی که سلسله کتاب‌های خواندنی‌های تاریخی را مطالعه می‌کنند، می‌توانند شرح و بسط بیشتر این رخدادها را در دو کتاب دیگر نویسنده این سطور ببینند. یکی: ستارخان، سردار ملی و نهضت مشروطه و دیگری ناصرالدین شاه.
 ۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۴۶.
 ۳. احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پانزدهم، ۱۳۶۹، ص ۲۱.

از حرف تا عمل

مروری در گفته‌های مظفرالدین‌شاه، ما را بیشتر با میزان درک او از وقایع آشنا می‌سازد. در اولین نطق جلوس خود وعده داد که:

رعایای این مملکت را که ودیعه الهی هستند... طوری به عدل و آسایش نگاه داریم و در ترقی و آبادی مملکت بکوشیم که موجب رضای خداوندی شود.^(۱)

این نکته از سخنان او، که خواسته یا ناخواسته در اولین نطق رسمی‌اش بازتاب یافت، جالب است. اظهار امیدواری کرد که:

عموم رعایای مملکت ما هم طوری همراهی و صداقت و غیرت اظهار خواهند کرد که در عصرهای آینده موجب افتخار آنها باشد.^(۲)

روزنامه حبل‌المتین از گفته‌های شاه و امین‌الدوله بخش‌هایی آورده که نشان می‌دهد مظفرالدین‌شاه واپس‌ماندگی و ناتوانی حکومت ایران را دریافته بوده است: شاه به امین‌الدوله می‌گوید: سلطنت ایران برحسب شان و مقام و به مقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده. باید خیلی جد و جهد و کوشش کرد تا به همسایگان و دول همجوار خود برسیم... هر قدر زودتر به اصلاحات پردازیم، دیر است. باید دو اسبه تاخت تا به منزل رسید.

او که گویا دریافته بود اختیارات مطلقه شاه چه آفت‌ها بر سر راه اصلاحات و پیشرفت کارها به وجود می‌آورد، به صراحت گفت:

جناب امین‌الدوله: ما خود سبب تعلل و تأمل شما را در اجرای اصلاحات می‌دانیم که مداخله اختیارات مطلقه ماست. این نکته را خودمان کاملاً دانسته‌ایم و هرگاه رضا به محدودیت خود نبودیم، چنین تکلیفی به شما نمی‌نمودیم. شما را باکمال اطمینان امر می‌نمائیم که با قوت قلب و استقامت

رأی به اصلاحات لازمه، ولو آن که منافی با اختیارات مطلقه ما باشد سریعاً و عاجلاً بپردازید و از این به بعد هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد. ترتیب اصلاحات را بدهید، به حضور آورده امضاء نمائیم.^(۱)

اصلاحات مورد درخواست مظهرالدین شاه محدود به سازمان حکومتی پایتخت نمی شد، بلکه می خواست:

در امور حکام ممالک محروسه و مطالب و مهماتی که راجع به ایالات است، معجلاً ترتیبات داده نگذارید تأخیر و ابهام مطالب و اظهارات حکام و کارگزاران ولایات مورث اختلال مملکت شود.^(۲)

اما دیدیم که آنهمه جوش و خروش در عمل نتیجه ای نداد و امین الدوله جز مدت کوتاهی نتوانست به صدارت ادامه دهد. کسروی در ریشه یابی این ناکامی می گوید: پیداست که دستهای نیرومند نهانی در کار بوده و راستی آنست که در این هنگام همسایه شمالی [روسیه تزاری] به کوشش هایی برخاسته و برای دست داشتن در کارهای ایران تلاش بسیار می کرد.^(۳) قبلاً گفتیم که گروهها و محافل درباری و روحانیون نیز در برانداختن امین الدوله می کوشیدند. مسائل مختلف، همان اندازه که بر وخامت اوضاع و پیچیده شدن کارها می افزود، آمادگی مردم را برای اعتراض و انگیزه های آنان را برای ایجاد تحول و تغییر تقویت می کرد.

سیاست وام دار کردن کشور

صدارت دوباره امین السلطان و ادامه سیاهکاری های او نیز عامل عمده ای در گسترش اعتراضات عمومی بود. چنان که پیش از این گفتیم نخستین اقدام امین السلطان، به سامان رسانیدن مسئله وام از بیگانگان بود که سرانجام روس ها آنرا پرداختند.

۱. نقل از کسروی، همان مأخذ، ص ۲۲.

۲. مراد دستخط شوال ۱۳۱۴ خطاب به امین الدوله، مرآت الرقابع، ص ۱۲۸.

۳. تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۳.

اشاره شد که در افکار عمومی چنان نمودند که این وام را برای پرداخت باقیمانده طلب بانک شاهی و بستن سد اهواز و تأمین آب مردم قزوین به مصرف خواهند رساند ولی در عمل چنین نشد. تنها وام بانک شاهی پرداخت شد و بقیه پول‌ها صرف اولین مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگ گردید.

سفر بیهوده و بلهوسانه شاه و ولخرجیهای عجیب و غریب او و همراهانش در فرنگ خشم و نفرت بسیاری در مردم به وجود آورد و بر آنان سخت گران آمد. دلنگی و نگرانی مردم بسیار به جا بود و ریشه در اضطراب‌های عمیقی داشت. برآستی که مسئله تنها در حیف و میل شدن وجوهی که در قبال آن منابع ملی و استقلال کشور به گرو رفته بود، به دست مُشتی درباری فاسد و تبهکار محدود نمی‌شد، بلکه خطر اصلی در اهداف ویرانگر دو دولت استعمارگر بود، که میان آنها به صورت رقابتی سبانه بروز کرده بود. گفتیم که یکی از شرایط وام این بود که دولت ایران حق ندارد جز از تزار روسیه از دولت دیگری وام بگیرد. و این امر نشان از آن بود که امپریالیسم در این آغاز حیات خود می‌خواهد سیادت مالی خویش را از طریق وام‌دار کردن کشورهای عقب افتاده و وابسته تأمین کند. در واقع نیز این اهرم یکی از مؤثرترین اهرم‌هایی بود که برای اسیر کردن کشور ما از آن استفاده کردند.

از آنجا که در رژیم‌های استبدادی «مقام فائقه» و «مظهر استبداد» از تعرض و انتقاد محفوظ می‌ماند و رده‌های بعدی از دولتمردان قربانی می‌شوند، لذا لبه تیز خشم و نفرت مردم متوجه امین‌السلطان شد. مردم او را مسئول سیاهکاری‌ها و افزار سیاست همسایه شمالی می‌دانستند و برآستی نیز چنین بود.

اثرات دریافت وام به زودی در اوضاع اقتصادی رخ نمود و لهیب خشم مردم را بالا برد:

بهای کالاها روز به روز بالا می‌رفت و به موازات آن بهای خواربار نیز بیش

از پیش روبه افزونی می‌نهاد و بدین ترتیب فقر و فلاکت و محرومیت و در

نتیجه نارضایی عمومی بازهم دامنه گسترده‌ای پیدا کرد.^(۱)

آرایش نیروها

گروههای معترض و مبارز که امکان فعالیت آشکار نداشتند، به کوشش‌های پنهانی دست زدند و بدین ترتیب هسته‌های اولیه بسیاری از انجمن‌ها و اتحادیه‌ها، قبل از تحقق مشروطیت به وجود آمد. تعداد این انجمن‌ها روز به روز افزایش یافت. آنها نقش مؤثری در پیروزی نهضت ایفا کردند...

دو گروه، با ماهیت و اهداف متفاوت در مبارزات مشروطه‌خواهی، فعال بوده‌اند، یکسو فراماسونها و درباریان و سوی دیگر مردم ستم‌دیده که «ناراضیان حقیقی» بودند. خواست‌ها و امیال شخصی گروه اول با اهداف ستم‌ستیزانه و ضد استبدادی گروه دوم هماهنگ شده بود...

موقر السلطنه، دامادشاه، که عضو یکی از انجمن‌ها بود، روزی در حال قراردادادن پاکت شبنامه روی میزکار مظفرالدین‌شاه، دستگیر شد، و زیر شکنجه، اعضای انجمن خود را معرفی کرد. همه را دستگیر و هرکدام را به جایی تبعید کردند...

«اختر»، اولین روزنامه در تبعید را دو برادر جوان در استامبول تأسیس کردند. این روزنامه که به گونه مخفی وارد ایران می‌شد، سهم سزاواری در انتقال اندیشه‌های نو به ایران داشت. نویسندگان اختر آزادی‌خواهانی مثل میرزا آقاخان کرمانی و شیخ‌احمد روحی بودند...

فصل سیزدهم

آرایش نیروها

سعدی تو در این بند بمیری و ندانند

فریاد بکن، یا بکشد یا برهاند

سعدی

فشرده‌گی صف‌ها

اعتراضات عمومی به تدریج صورت تشکل به خود می‌گرفت. سخت‌گیری‌ها و کج‌تابی‌های امین‌السلطان، که نمونه چشمگیر آن رویارویی بی‌خردانه او با ادامه کار دبستان‌های ایجاد شده توسط انجمن معارف در صدارت امین‌الدوله بود، به همان نسبت که دشمنی آزادی‌خواهان و مردم را با او شدیدتر می‌کرد، صف‌های مخالفان را فشرده‌تر می‌ساخت.

انجمن معارف که خود موجد و حامی ایجاد دبستان‌ها بود، همین که امین‌السلطان روی کار آمد، تغییر رویه داد و به عامل مهم مخالفت با دبستان‌ها تبدیل شد و در اولین اقدام خود دبستان رشدیه را از دریافت کمک‌هزینه دولتی محروم کرد.^(۱)

از آنجا که گروه‌های معترض امکان فعالیت علنی نداشتند، به کوشش‌های پنهانی دست زدند. بدین ترتیب هسته‌های اولیه بسیاری از انجمن‌ها و اتحادیه‌ها، قبل از تحقق مشروطیت به وجود آمد. تعداد این انجمن‌ها، که در بیداری مردم و کشاندن آنها به عرصه مبارزات مشروطه خواهی نقش مؤثری ایفا کردند، روزبه‌روز افزایش می‌یافت. اعظام قدسی، نام ۴۴ انجمن را در کتاب خود آورده است.^(۲) رحیم نامور در شرح صف‌آرایی نیروهای حاضر در صحنه مبارزات و اهداف آنان از دوگروه یاد می‌کند:

مخالفین از هرگروه، هم فراماسونری‌های درباری و هم اصلاح‌طلبان و روشنفکران خارج از لژهای فراماسونری، به ناگزیر دست به فعالیت‌های مخفی زدند. فراماسونها به منظور غلبه بر اتابک که متکی به سیاست روسیه بود و گروه دوم به منظور ایجاد شرایط بهتری که دردی از عامه دوا کند.^(۳)

۱. باید توجه داشته باشیم که دبستان‌ها یا مدارس جدید برای مردم جاذبه بسیار داشت. کوشش گردانندگان آنها برای با سواد کردن مردم، خاصه در شهرهای ایران از عوامل مهم بیداری مردم به حساب آمده است. پشتیبانی چندتن از رهبران مذهبی مانند حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی و سیدمحمد طباطبایی و دیگران کمک مؤثری در رونق کار دبستان‌ها کرد. طباطبایی خود دبستان اسلام را تأسیس کرد. ابتکار گردانندگان این مدارس در ایجاد رابطه با مردم و اولیای دانش‌آموزان آثار شادی بخشی در مردم پدید می‌آورد و جلب حمایت شدید آنها را در پی داشت. در پایان سال در حضور مردم و پدران و مادران اطفال، طی جشنی از دانش‌آموزان امتحان به عمل می‌آمد و اولیا از این‌که می‌دیدند اطفالشان طی دوسه ماه خواندن و نوشتن آموخته‌اند، سخت به هیجان می‌آمدند. (برای آگاهی بیشتر ر.ک، ستارخان، سردار ملی و نهضت مشروطه)، پناهی سمنانی.

۲. خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله: حسن اعظام قدسی «اعظام الوزاره»

انتشارات ابوریحان، ج ۱، ص ۱۵۰ - ۱۴۹. ۳. برخی ملاحظات...، ص ۵۰.

انجمن‌ها و شبنامه‌ها

بدیهی است که این دو گروه تفاوت ماهوی با هم داشتند. سرآرتور هاردینگ سفیر انگلیس در ایران که در صحنه سیاسی این عهد فعال بوده است، گروه دوم را «ناراضیان حقیقی» نامیده و گروه اول و آرایش نیروها را میان آنها چنین وصف می‌کند:

حلقه برادری فراماسونری که توسط شیخ محسن مشیرالدوله در ایران تشکیل گردید، بیشتر به منظور انجام خواسته‌های شخصی و سیاسی او بود. در این تشکیلات حکیم‌الملک، قوام‌الدوله، نصرالملک، که همگی مخالف رئیس الوزراء هستند و هم‌چنین مشیرالدوله، میرزای نصرالله خان و مخبرالدوله عضویت داشتند. آنها تلاش می‌کنند که با مالکین بزرگ، مخالفین امنای درباری، با انقلابیون و مرتجعین که هدف و نظریاتشان کاملاً مخالف یکدیگر می‌باشد، اتحاد و همبستگی ایجاد کنند. صرف‌نظر از تحریکات درباریان، مقدار زیادی افراد ناراضی واقعی بین مردم موجود است که علت عمده مخالفت آنها در اثر ترقی روزانه هزینه زندگی می‌باشد.^(۱)

این اشاره هاردینگ نیز قابل تأمل است که:

توطئه چینی و ارتباط آنها [فراماسونها] با ناراضیان که از طبقه تحصیل کرده و مجتهدین می‌باشند، درخور اهمیت است.^(۲)

توسعه فعالیت‌ها

انجمن‌های مخفی دامنه فعالیت‌های خود را روزبه‌روز گسترش دادند. انتشار شبنامه و ارسال آن برای مقامات مختلف مملکت، یکی از ابزارهای کار آنان بود. گروه اول در درون دربار نیز نفوذ داشتند.

موقر السلطنه داماد شاه، که عضو یکی از این انجمن‌ها بود، روزی در حال قرادادن پاکت شبنامه روی میز کار مظفرالدین شاه، دستگیر شد. (شاه کار او را در آینه‌ای که روبه رویش بود، تماشا می‌کرد) و زیر شکنجه، اعضای انجمن خود را معرفی کرد. همه را دستگیر و هر کدام را به جایی تبعید کردند (مهر ۱۲۸۰ هـ. ش، جمادی الاخر ۱۳۱۹ هـ. ق) مضمون اصلی این شبنامه‌ها، اعتراض به امین السلطان و نکوهش کارهای او بود، این‌گونه شبنامه‌ها بیشتر از سوی انجمن وابسته به حلقه‌های فراماسونری منتشر می‌شد.^(۱)

آشفته‌گی دیدگاه‌ها

انجمن‌های متعلق به گروه‌های اصلاح‌طلب نیز، که به طریق اولی امکان فعالیت آشکار نداشتند، سعی می‌کردند اقدامات خود را از چشم مأموران حکومتی پنهان کنند.

ضعف کار این گروه در آن بود که مانند گروه اول از جریانها و بندوبست‌های پشت‌پرده، خاصه ترندهای ماسونها خبر نداشتند. نامور در بیان آشفته‌گی بی‌حد و سهم انجمن‌ها در این عهد می‌نویسد:

در آن زمان کوشندگان «حقیقی» هنوز از خود سازمان متشکل و کارایی نداشتند. از جریان‌های پشت‌پرده و از ماهیت ماسونیزم بی‌خبر بودند، در دام افتادند و آنها را به مثابه متحدین خود پذیرفتند. نتیجه طبیعی و اجتناب‌ناپذیر همان شد که... تمام مبارزات انقلابی آن دوران به حساب ماسونیزم، که حدود امکاناتش از هر جهت از مردم غیر متشکل و فاقد قدرت، گسترده‌تر بود، گذاشته شد و موجب گردید تا یکی این گروه را «پاشندگان تخم

۱. برای آگاهی از جزئیات بیشتر در این ماده ر.ک: کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۵ به

آزادی، بخواند. دیگری ادعا کند که بریتانیای کبیر (تکیه‌گاه سیاسی ماسونها) «حداقل در آغاز کار» پشتیبان و مشوق مشروطه‌خواهان بود. سومی با رویه منفی‌بافی همین فکر را القاء کند و با نفرین به ماسونها که گویا به قصد مضمحل کردن حکومت مرکزی «آزادی را ترویج دادند»، انقلاب مشروطیت را سراپا و صاف و ساده یک توطئه ماسونی به سود سیاست بریتانیا به شمار آورد و نام آنرا «آشوب» بگذارد و با تأکید تمام بنویسد که از انقلاب مشروطیت روح ملت ایران خبر نداشت.^(۱)

با وجود آشفتگی دیدگاه‌ها و اهداف حاکم بر این انجمن‌ها، کاربرد و تأثیرگذاری آنها در ایجاد تشکل میان مردم و همسویی برای تحصیل آزادی‌های دموکراتیک و فروریختن بساط استبداد انکارناپذیر بود.

ظهور و رشد این انجمن‌ها از تهران آغاز و به زودی در بیشتر شهرها تعمیم یافت. گردانندگان این انجمن‌ها، به سرعت در اداره امور نظارت کردند، سازمانها و نهادهای دولتی را مجبور به تغییر دادن رفتارهای خود به سود مردم نمودند. نحوه عمل آنها به گونه‌ای نظارت قضایی و اجرایی تبدیل گردید. حکام و صاحب‌منصبان ایالات و ولایات ناگزیر تمایلات و نقطه نظرهای این انجمن‌ها را که نشأت گرفته، از نیازهای مردم بود، جدی می‌گرفتند. در پاره‌ای از شهرها که غلبه با حکام استبداد بود، این انجمن‌ها به فعالیت‌های پنهانی می‌پرداختند و از آن طریق، توده‌های مردم را در مبارزه هدایت می‌کردند.

✕ روزنامه‌ها

✕ روزنامه‌ها نیز سنگر عمده برای مبارزه بودند. روشن است که در آغاز مبارزات مردم، انتشار آنها در داخل ایران میسر نبود، انتشار برخی از این روزنامه‌ها به اواخر

عهد ناصری می‌رسید. به عنوان مثال: «اختر» اولین روزنامه در تبعید را دو برادر جوان: میرزاهمدی و میرزا محمدطاهر در سال ۱۸۷۵م (۱۲۹۲ هـ. ق) در قسطنطنیه (استانبول) بنا نهادند. این روزنامه که به گونه مخفی وارد ایران می‌شد، سهم سزاواری در انتقال اندیشه‌های نو به ایران داشت. نویسندگان اختر نمایندگان برجسته آزادی خواهان مثل میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی بودند. روزنامه اختر حدود بیست سال تا ۱۸۹۶م (۱۳۱۴ هـ) انتشار یافت. و در این سال از سوی حکومت عثمانی توقیف شد.^(۱)

روزنامه «حکمت» که به دست میرزا مهدی خان تبریزی در مصر منتشر می‌شد، «عروة الوثقی» که سید جمال الدین اسدآبادی با همکاری شیخ محمد عبده در پاریس انتشار می‌داد، و «قانون» که میرزا ملکم خان در لندن به چاپ می‌سپرد، «ثریا»، به ویژه در ایامی که میرزا علی محمدخان کاشانی مقالات آنرا می‌نوشت. (او پس از جدایی از ثریا، «پرورش» را ایجاد کرد. و به قول کسروی آنرا به بهترین روزنامه آن زمان تبدیل ساخت)، «حبل المتین» که سید جمال الدین کاشانی (مویدالاسلام) در کلکته به صورت هفتگی بیرون می‌داد و سرانجام «صوراسرافیل» که میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی ناشران آن بودند و علی اکبر دهخدا، نویسنده عمده آن بود، از جمله جراید مهم آن عهد بودند. این چند روزنامه که در خارج از ایران منتشر می‌شدند، سهم عمده‌ای در بیداری مردم داشتند. باید دانست که تعداد روزنامه‌ها از این بیشتر بود. اعظام قدسی فهرست چهل روزنامه را که در تهران و مصر و هندوستان به زبان فارسی منتشر می‌شده‌اند، آورده و تصریح کرده که تمام ولایات ایران در آن زمان به تناسب وسعت و استعداد خود دارای جراید متعدد بودند.^(۲)

۱. بنگرید به: حمید مولانا: سیر ارتباطات اجتماعی در ایران، ص ۵۵ نقل از مطبوعات

سیاسی در عصر مشروطیت عبدالرحیم ذاکر حسین، انتشارات دانشگاه تهران، ۴۲.

۲. خاطرات من، همان مأخذ، ص ۱۳۴۹. تعداد روزنامه‌هایی که در خارج از ایران به زبان

فارسی منتشر می‌شده‌اند، ۲۲ عنوان ذکر کرده‌اند (مطبوعات سیاسی در عصر مشروطیت، ص ۴۴).

از نظر ارزش‌های مفید و زیان‌آور، روزنامه‌ها در سطح یکسانی نبودند. برخی در همان حال که اندیشه بیداری و کمک به مردم کشورشان را در نظر داشته‌اند، غم‌نان و زران‌دوزی و نفع‌طلبی را هم از یاد نمی‌برده‌اند. اما در تحلیل نهایی سودشان از زیانشان بیشتر بوده است.^(۱)

گرگ به جای روباه

شاه و صدراعظم در بازگشت از سومین سفر فرنگ با موج گسترده‌ای از مخالفتها و مقاومتها رو به رو شدند. بورژوازی کم بنیه و بی‌رمق ایران با همه ناتوانی، اجباراً با تشکل بیشتری به میدان آمد... مصلحت سیاسی و اوضاع متشنج اجتماعی اجازه نمی‌داد که برای بازسازی گمرک از مأموران انگلیسی یا روسی استفاده کنند. پس به کشور کوچک بلژیک روی آوردند و «ژزف نوز» و عده‌ای دیگر را استخدام کردند. نوز، شاید عجیبی بود. در همان حال که دست در دست روس‌ها داشت، اهداف و سیاست‌های آنان را برای سفیر انگلیس باز می‌گفت...

مخالفت با امین‌السلطان و کوشش برای فروکشیدن او از مسند صدارت از چند سو شدت گرفت. علاوه بر بازاریان که دمی از مبارزه با وی دست بر نمی‌داشتند، روحانیان نیز او را تکفیر کردند. او ناچار استعفا کرد و عین‌الدوله به جای او صدراعظم شد...

این شاهزاده متکبر و نیرنگباز و هزارچهره که خود از اعضای فراماسون و جزء گروه انگلیسی دربار بود، نمی‌توانست هوادار آزادی و آزادی‌خواهان باشد. او نماد تمام عیار از رجال استبداد پرورده عهد قاجار بود که تمام هوش و استعداد خود را تنها در راه حفظ مقام و موقعیت خویش به کار می‌بردند...

فصل چهاردهم

گرگ به جای روباه

خستگی‌های سفر

مزه سفرهای فرنگ در کام مظفرالدین‌شاه پایدار نماند. خاصه سفر سوم، که آخرین سفر هم بود، سرشکستگی و رنجیدگی ناشی از ناکامی در گرفتن نشان‌گذاری «زانوبند» را هم با خود داشت. حاصل آنهمه پولی که از کیسه خالی مردم درمانده بربادرفته بود، رسوایی، طعن و تمسخر آشنا و بیگانه و دشنام و نفرین و بدتر از آن خشم و نفرت مهار نشدنی مردم بود. یکی از تحلیل‌گران در شرح این لحظه تاریخی می‌نویسد:

شاه و صدراعظم وی در بازگشت به ایران مواجه با موج گسترده‌تری از

مخالفت و مقاومت شدند. این بار دیگر این بورژوازی کم بنیه و بی رمق ایران بود که با همه ناتوانی، اجباراً با تشکل بیشتری به میدان آمد...

صدای مخالفت علیه قراردادهای وام و مسافرت‌های زیان‌آور شاه و درباریان و اسراف و تبذیرهای خانه خراب کن، رساتر از همیشه در تهران و برخی از شهرستانها، طنین می‌افکند و مردم را به حرکت در می‌آورد.^(۱)

بر اوضاع فلاکت بار اقتصادی و گرانی سرسام‌آور نیازمندی‌های عمومی که خود، کارافزار مناسب دیگری برای افزودن بر خشم مردم و آماده ساختن آنها برای طغیان بود، یکی دو مورد از بندوبست‌های مظفرالدین شاه و امین‌السلطان با قدرتهای بیگانه افزوده می‌شد.

نحوه رفتار بلژیکی‌ها با مردم در امور گمرکی و بستن قرارداد «کامله‌الوداد» با انگلیسی‌ها از مهمترین آنها بود. که اشاراتی کوتاه به هر کدام ضروری است.

داستان بلژیکی‌ها

ضرورت تحول در اداره امور گمرک ایران، در اساس خود حاصل به گرو رفتن این منبع مهم درآمد ملی بود. گروگیرندگان می‌خواستند از روند وصول درآمد گمرک اطمینان حاصل کنند و برای این کار می‌باید سازمان گمرک به دست اروپائیان بازسازی شود.

مصلحت سیاسی و اوضاع متشنج اجتماعی اجازه نمی‌داد که مأموران روسی یا انگلیسی به این بازسازی گمارده شوند. پس کشور کوچک بلژیک را در نظر گرفتند و بموجب قرارداد ۱۳۱۵ هـ. ق / ۱۸۹۸ م. سه تن بلژیکی برای این منظور استخدام شدند. «ژزف نوز» با عنوان رئیس کل گمرک با سالی سی و پنج هزار فرانک، و دو بازرس با نام‌های «پریم» و «تونیس» هر کدام با سالی ۲۲۵۰۰ فرانک حقوق مأمور خدمت

گردیدند، و در ۱۵ مارس ۱۸۹۸ / ۱۳۱۵ م. وارد تهران شدند.

بلژیکی‌ها در آغاز با همه مشکلاتی که در کارشان وجود داشت، گام‌های مؤثری در بهبود سازمان گمرک ایران برداشتند که آثار آن به صورت ایجاد نظم در کارها و افزایش نسبی در درآمدها به ظهور رسید و موجب رضایت کارگزاران دولت و حتی مردم شد، تا جایی که مظفرالدین‌شاه انگشتر الماسی به موسیو «نوز» هدیه داد. «نوز» به زودی دریافت که سیاست روسیه‌تزاری در ایران هواداران بیشتری دارد. پس خود را به کارگزاران آن دولت نزدیک کرد و حمایت بی‌دریغ روس‌ها از وی و کوشش درباریان و دولتمردان ایرانی برای نزدیک شدن به او، نوز و دیگر بلژیکیان را دچار تفرعن و غرور ساخت. رفتارهای نادرست آنان نظیر برتری دادن مسیحیان و آرامنه به مسلمانان و سپردن کاردها به دست آنان به تدریج خشم و اعتراض ایرانیان مسلمان را برانگیخت. اقدام دیگر نوز که بیشتر موجب مخالفت مردم شد، تعرفه گمرکی جدیدی بود که در پی عقد قرارداد گمرکی با روس‌ها در سال ۱۳۱۹ ه. ق (۱۲۸۰ ه. ش) به تصویب رساند و موجب شد تا صنایع دستی مختصر ایرانی‌ها، مانند افزارسازی و پارچه‌بافی دچار رکود و تعطیل گردد و امور داد و ستد و بازرگانی و کشاورزی و دامداری از رونق بیفتد، و مردم بر اثر بیکاری دسته دسته به قفقاز و نقاط دیگر کوچ کنند.^(۱)

تعرفه جدید چه بود؟

تعرفه جدید گمرکی با همدستی امین‌السلطان و نوز به تصویب رسید. علی‌اصغر

شمیم می‌نویسد:

۱. این قرارداد را دومین ضربه به استقلال ایران پس از قرارداد ترکمانچای توصیف کرده‌اند. این قرارداد برای کالاهایی که از ایران به روسیه برده می‌شد حقوق گمرکی سنگینی بسته بود. در حالی که برای کالاهای روس که به ایران می‌آمد، حقوق ناچیزی گرفته می‌شد.

نوز و امین‌السلطان با زرنگی و زبردستی خاص مذاکرات محرمانه درباره قرارداد و تعرفه جدید گمرکی با نمایندگان روسیه را که از سال ۱۳۲۰ قهری آغاز شده بود دنبال و پس از عقد قرارداد جدید در سال ۱۳۲۱ قمری، آنرا انتشار دادند و تعرفه جدید به مرحله اجرا درآمد.

قبولاندن قرارداد و تعرفه جدید گمرکی به ایران موفقیت دیپلماسی قابل ملاحظه‌ای برای روسیه تزاری به شمار می‌آمد، زیرا طبق تعرفه جدید، نرخ گمرک صدی پنج در مورد شکر به $\frac{1}{4}$ تقلیل داده شد و از طرف دیگر گمرک و عوارض چای که از مستعمرات آسیایی بریتانیا به ایران وارد می‌شد از ۵ درصد به ۱۰۰ درصد افزایش یافت. (۱)

شریک دزد و همراه کاروان

«نوز» شیاد عجیبی بود. او در آن بندوبست‌های پیچیده که نمایندگان دو قدرت استعماری روس و انگلیس برای اعمال سلطه اقتصادی و هرچه بیشتر ذلیل کردن ایران در زنجیر اسارت استعماری به کار می‌بردند. به قول نامور:

هم شریک دزد بود و هم همراه کاروان. هم شغال روس‌ها (اصطلاح ادوارد برون، ترجمه فارسی تاریخ انقلاب ایران) بوده است و هم همدست عمال سیاسی بریتانیا در ایران، که در بسیاری از دوز و کلکها و زدوبندها و تحریکات آنها در این سرزمین شرکت داشته است. نوز از طرفی خود مبتکر نقشه دریافت پول از محل تسعیر حق الامتیاز پنجاهساله بانک بوده و هم از جانبی در رد این پیشنهاد و نیز در مسئله واگذاری امتیاز کارون با انگلیسی‌ها دست داشته و حتی قبلاً پروژه این کار را تهیه و تسلیم وزیر مختار انگلستان کرده است. (۲)

در گزارشی که سرآرتور هاردینگ برای مقام متبوع خود در خصوص تلاش امین‌السلطان برای دریافت وام و تأمین هزینه‌های سومین سفر شاه (۱۹۰۵م) فرستاده، به روشنی برمی‌آید که نوز، در همان حال که با روسیه همدست بوده است، با کاردار سفارت انگلیسی نیز مغالزه می‌کرده و اطلاعاتی را که از حریف روسی داشته، سخاوتمندانه در اختیار رقیب انگلیسی می‌گذاشته است.^(۱)

عکس‌هایی از یک بالماسکه

این همه نوز و دیگر بلژیکی‌ها را نزد مردم ایران سخت منفور ساخته بود. و منتظر فرصتی بودند تا این نمک‌خواران نمکدان شکن را سر جای خود بنشانند. این فرصت در سال ۱۳۲۲ ه. ق بر اثر یک تصادف ساده به دست آمد. در یک جشن خصوصی (بالماسکه) که دو سال پیش از این تاریخ دائر شده بود، مردان و زنان اروپایی هرکدام نوعی از لباس‌های ایرانیان را در بر کرده بودند و از جمله نوز عمامه‌ای بر سر گذاشته و عبایی پوشیده بود. عکس‌هایی از این مجلس و بویژه عکس نوز با لباس‌های مذکور به دست ایرانیان افتاد و شورش و جنجالی بزرگ را موجب شد. به نام اهانت به اسلام و علما، تبلیغات دامنه‌داری شروع شد و چون محرم فرارسید، در مجالس روضه‌خوانی از شاه درخواست برکناری نوز را از ریاست گمرکات کردند. این اعتراضات گرچه بر اثر تفرعن و بی‌پروایی امین‌السلطان و همدستی او با روس‌ها و بلژیکی‌ها و نیز لاقیدی و بی‌عرضگی مظفرالدین‌شاه حاصلی ببار نیاورد، ولی موجب شد تا صفوف مردم با هم فشرده‌تر گردد.

حقوق کامله الوداد

در گرما گرم اعتراضات مردم، پرده از یک خیانت بزرگ دیگر برداشته شد که عامل آن نیز امین‌السلطان معرفی گردید: در سال ۱۲۸۱ مواد محرمانه قرارداد وام از

۱. بنگرید به تاریخ استقرار...، نامه مورخ ۱۲ مه ۱۹۰۵ هاردینگ به ماری اولندسدان، ص ۱۰

روسیه تزاری فاش شد. حریف انگلیسی که دید کلاه بازرگانان کشورش پس معرکه مانده، دست به تلاش گسترده‌ای زد تا عین آن امتیازات را به دست آورد:

اتابک که می‌خواست با به دست آوردن خاطر بریتانیا، رضایت آن دولت را جلب کند، از شاه موافقت گرفت که زیر عنوان «حقوق کامله الوداد» عین همان امتیازات گمرکی که به دولت تزاری داده شده بود، به دولت بریتانیا اعطا گردد. در این زمینه قراردادی که موجب خانه خرابی بیشتر بورژوازی ایران بود، با این دولت بسته شد.

بدین ترتیب بازارهای شمال و جنوب کشور بیش از پیش به اختیار سوداگران این دو کشور درآمد. و برچیرگی آنها به اقتصادیات ایران، به قیمت ورشکستگی بازم بیشتر اقتصاد افزوده شد سرمایه‌داران ایرانی بیش از پیش به تنگنا افتادند. (۱)

تکفیر

تعرفه‌های گمرکی دامنه اعتراضات را بیش از پیش گسترش داد. در شهرهای بزرگ ایران مثل تهران، اصفهان، شیراز، یزد و تبریز مخالفت با این قراردادها موجب برخوردهای شدید می‌گردید. روحانیون در سخنان خویش زیان‌های این معاهدات را برشمردند و نسبت به آنها اعتراض کردند. (۲)

گفتنی است که مردم به ویژه روحانیان اتابک امین‌السلطان را مصدر و منشاء تمام خلافت‌کاری‌ها و خیانت‌ها می‌دانستند. و درست هم بود. کسروی می‌نویسد:

۱. برخی ملاحظات...، ص ۶۸.

۲. متأسفانه در برخی موارد، دست‌هایی مرموز این اعتراضات را که منطقاً باید متوجه عاملان اصلی باشد، منحرف می‌ساخت و بسوی کانون‌هایی به کلی بی‌ربط با موضوع اصلی سوق می‌داد. چنان‌که در تبریز حاجی میرزا حسن مجتهد که بر ضد آن قراردادها برخاسته بود، خواهان بستن مدارس و مکاتب جدید شد یا در اصفهان و یزد، تحرکات علیه قرارداد‌های گمرکی را به مسیر بایی کشی منحرف ساختند. (ر.ک: برخی ملاحظات...، ص ۶۹ - ۶۸).

مردم همه بدی‌ها را از اتابک می‌شماردند و او را افزار سیاست همسایه شمالی می‌دانستند. و او را که گرجی‌نژاد می‌بود، ارمنی‌نژاد پنداشته و همین را گواه دیگری به بدخواهی او با ایران می‌گرفتند.

آن‌چه این ناخشنودی‌ها را بیشتر می‌گردانید، رفتاری بود که اتابک با دبستان‌ها می‌نمود. پس از برافتادن امین‌الدوله انجمن معارف از سرپرستی دبستان رشديه و پرداختن پول به آنجا باز ایستاد. و خود دبستان‌های دیگری بنیاد نهاد... مردم همه این‌ها را از اتابک دانسته و او را جلوگیر بیداری توده و پیشرفت کشور می‌شناختند.^(۱)

مخالفت با امین‌السلطان و کوشش برای فروکشیدن او از مسند صدارت عظمی از چند جبهه شدت گرفت. علاوه بر بازاریان و صاحبان حرفه که دمی از مبارزه با وی دست بر نمی‌داشتند، روحانیان نیز او را تکفیر کردند. در تکفیر نامه‌ای که با مهر چهارتن از علمای بزرگ نجف ممهور بود، آمد که:

... بر ما ثابت و محقق گردید که تمام این مفاصد مستند به شخص اول دولت علیه ایران، میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم است. و پادشاه اسلام، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاهنشاه ایران، خلدالله ملکه در نهایت دینداری و رعیت‌پروری هستند. و تمام این مقاصد را این شخص خائن ملت و دولت اسلام بر آن ذات اقدس اغفال نموده، لهذا بر خباثت ذاتی و کفر باطنی و ارتداد ملی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و عامه مومنین بدانند که از این پس مس با رطوبت میرزا علی‌اصغرخان، جائز نیست.^(۲)

۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۵.

۲. نقل از: ایران و جهان، ج ۳، ص ۹۰ - ۸۹. کسروی این تکفیر نامه را جعلی و برساخته سیدمحمدعلی برادر مدیر روزنامه حبل‌المتین، که در نجف ساکن بوده، می‌داند و می‌افزاید که چون علمای نجف از وی بیزار بودند. در برابر آن نوشته ساختگی خاموش ماندند (ص ۳۲ و ۳۳).

جناح مخالف درباری، هجوم خود را علیه امین‌السلطان، از داخل دربار آغاز کرد. رهبر این گروه حکیم‌الملک پزشک و وزیر دربار مظفرالدین‌شاه بود. و می‌دانیم که رابطه ویژه‌ای با شاه داشت.^(۱)

عزل امین‌السلطان

جبهه دیگر مخالفت با امین‌السلطان از روزنامه‌نویس‌ها تشکیل شده بود. روزنامه‌های «حبل‌المتین» و «ثریا» مقالات تندی علیه او نوشتند. شیخ یحیی کاشانی در روزنامه حبل‌المتین مقالات تندی پیرامون نادرستی‌های انجمن معارف و بدخواهیهای امین‌السلطان نوشت. انجمن‌های مخفی مخالف اتابک وی را به ادامه تحریر آن مقالات تشویق کردند.

امین‌السلطان ناچار، ورود آن دو روزنامه را به ایران ممنوع ساخت. اما گروه مخالف، راه دیگری را برگزید، به این معنی که نوشته‌های خود را به صورت «شبنامه» در درون پاکت گذاشت و برای رجال فرستاد و در معابر پخش کرد. حتی به نحوی که قبلاً اشاره کردیم روی میز شاه نیز قرار داد.

کسروی در بیان بلا اثر ماندن شیوه‌هایی که امین‌السلطان برای تداوم حکومت خود به کار می‌برد، می‌نویسد:

این مرد افزار کارش خوشرویی با مردم و دلجویی از هواداران خود و پول دادن به ملایان و دیگران می‌بود و همیشه با این‌ها کار خود را پیش بردی، ولی این زمان آن افزار کند گردیده و کسانی به دشمنیش برخاسته بودند که پول نمی‌گرفتند و فریب نمی‌خوردند.^(۲)

۱. امین‌السلطان، حکیم‌الملک را فریب داد و وی را به عنوان حاکم رشت، به آن دیار فرستاد. اما چند روز پس از ورود او به مقر حکومت به وضع مرموزی درگذشت. و شایع شد که به دستور اتابک مسموم شده است.
۲. تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۱.

بدین ترتیب امین‌السلطان از هرسو در محاصره دشمنان خود افتاد. خاصه که روس‌ها هم دیگر به او روی خوش نشان ندادند و در خواست او را برای دریافت وام سوم بلا جواب گذاشتند. ناظم‌الاسلام می‌گوید:

شاه در کنار زدن امین‌السلطان تردید داشت و می‌ترسید رشته کارها از هم بگسلد. اما درباریان و در رأس آنها عین‌الدوله و برادرش سپهسالار تعهد کردند که کارها را به خوبی پیش برند.^(۱) دکتر نوایی می‌نویسد:

امین‌السلطان که خود احساس خطر کرده بود، چند روزی به تمارض سرکار حاضر نشد و مظفرالدین‌شاه کس فرستاد که: یا استعفا کن یا سرکار حاضر شو. امین‌السلطان استعفا کرد و شاه نیز بلافاصله پذیرفت. اتابک از شاه اجازه سفر مکه و عتبات گرفت و به قصد زیارت کعبه از طریق روسیه به چین و ژاپن سفر کرد و به مکه رفت و از آنجا به اروپا حرکت کرد.^(۲)

صدارت عین‌الدوله

آخر شهریورماه ۱۲۸۲ هـ. ش (جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ هـ. ق) بود که امین‌السلطان رسماً برکنار شد و اندکی بعد عبدالمجید میرزاعین‌الدوله به صدارت عظمی برگزیده شد و به قول ناظم‌الاسلام کرمانی طولی نکشید که اتابک اعظم گردید.^(۳) کسروی می‌نویسد:

چون در زمان اتابک، یکی از نکوهندگان کاری او، این [یعنی عین‌الدوله] می‌بود، مردم به نیکوکاریش امیدها بستند و از آنسوی، او نیز به دلجویی‌ها کوشید. چنان‌که به شیخ یحیی که تا این هنگام در اردبیل می‌بود و در سایه نگهداری شاهزاده امامقلی میرزا زنده مانده بود، پرک [اجازه] بازگشت به

۱. برگرفته از تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۲.

۲. ایران و جهان، ص ۹۰.

۳. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۲۱.

تهران داد. نیز آمدن حبل‌المتین و دیگر روزنامه‌های فارسی را به ایران؛ که از چهارسال باز جلوگیری می‌شد، آزاد گردانید.^(۱)

عین‌الدوله در جوانی شاگرد دارالفنون بود ولی چون از معلمین خود فرمانبرداری نمی‌کرد، آنان عریضه‌ای، به ناصرالدین شاه نوشته و اخراج وی را از مدرسه خواستار شدند. شاه نیز او را به تبریز نزد ولیعهد مظفرالدین میرزا فرستاد. وی چندی بعد به ریاست اصطبل ولیعهد منصوب شد و سپس با یکی از دختران ولیعهد ازدواج کرد.

این شاهزاده متکبر و نیرنگباز و هزارچهره، که خود از اعضای فراماسیون و جزء گروه انگلیسی دربار بود، نمی‌توانست هوادار آزادی و آزادی خواهان باشد. شرح زندگی سیاه او را باید در کتاب‌های عهد مشروطه خواند.

داستان مالک گیلانی

تنها برای این که با نیم‌رخ‌ی از چهره این مرد آشنا شوید، خلاصه‌توصیف و داستانی را که سرآرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس در ایران از عین‌الدوله به دست داده، می‌آوریم.

صدراعظم، مثل سرور تاجدارش، این شهرت را داشت که خون توانگران و پولداران ایرانی را می‌مکد و به قراری که تعریف می‌کردند، در این زمینه گوی سبقت را حتی از «امپسن» و «دادلی» هم ربوده بود.^(۲)

۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۳.

۲. سرریچارد امپسن sir Richrd Empson در سال ۱۴۹۱م. به ریاست مجلس عوام انگلیس رسید و ۱۴ سال بعد (۱۵۰۴م) وزیر مشاور کابینه وقت شد. کار عمده وی در سرتاسر دوران سلطنت هانری هفتم گرفتن مالیات‌های سنگین و جرائم نقدی، به زور، از مردم برای مقام سلطنت بود. وی همیشه ادعا داشت که اعمال ظالمانه‌اش منطبق با قوانین مملکتی است و به حق کسی تجاوز نشده است. اما مردم انگلستان او را مردی ستمگر و متجاوز به مال و مکت مشروع مردم می‌دانستند. در دومین سال سلطنت هانری هشتم (پسر و جانشین هانری هفتم)، او را به ←

یک بار واقعه‌ای پیش آمد که من در جریان آن با این قسمت از روحیه حضرت والا از نزدیک آشنا شدم...

در نتیجه شکایت یکی از ملاکان بزرگ گیلان که جزء اشراف محلی بود و دو فقره نشان معتبر «سن مایکل» و «سن جورج» در زمان تصدی خودم، یا در دوره مأموریت وزیرمختار قبل از من، از حکومت بریتانیا دریافت کرده بود، ناچار شدم جناب صدراعظم عین‌الدوله را شخصاً ملاقات و نسبت به اجحافی که درباره این مرد صورت گرفته بود، با لحنی آمیخته به پرخاش اعتراض کنم.^(۱)

بنابر توضیح هاردینگ، عین‌الدوله این مالک بزرگ را، که اتفاقاً مانند خودش سرسپرده بریتانیا هم بود، به توسط حاجب‌الدوله از رشت به تهران فراخوانده، «در بستویی بسیار ناراحت‌کننده با هوایی کثیف و متعفن» در ظاهر به صورت میهمان ولی در عمل به صورت زندانی نگهداشته بود و از وی خواست که:

اگر مایل است دوباره بر سر املاکش در بحر خزر برگردد و زندگانی مطبوع سابق را در خانه و دستگاه قدیمی‌اش از سر گیرد، عاقلانه‌ترین راه همین است که پیشکش لایق و هنگفت به صدراعظم جدید کشور تقدیم کند...

در جریان ملاقاتی که راجع به همین موضوع با عین‌الدوله داشتم، حد اعلائی کوشش خود را به کار بردم تا او درست متوجه این نکته شود که هر نوع رفتار خشن و جابرانه از طرف حکومت ایران نسبت به این مرد محترم گیلانی،

→ دادگاه کشیدند و محکوم به مرگش کردند. رفیق و همکار نزدیک او «ادموند دادلی Edmund Dudley» قاضی و مستشار ویژه سلطنتی نیز به همین سرنوشت دچار شد و سر هر دو را به سال ۱۵۱۰م در زندان «تاور هیل» از تن جدا کردند (خاطرات سیاسی هاردینگ، زیر نویس ص ۲۸۳). اما دولت مشروطه ایران نه تنها عین‌الدوله را با جنایاتی بدتر از آن دو انگلیسی محاکمه و مجازات نکرد. بلکه در مقام صدراعظم دولت مشروطه مورد تجلیل هم قرار داد! ۱. خاطرات سرآرتور هاردینگ، ص ۲۸۳.

که نشانی معتبر از انگلستان دارد، عکس‌العملی بی‌نهایت وخیم در لندن ایجاد خواهد کرد. زیرا من به حکم وظیفه ناچارم جزئیات قضیه را موبه‌موبه به دولت مطبوعه گزارش دهم. عین‌الدوله پس از آن‌که در مقابل چنین وضعی قرار گرفت، روش و رفتار خود را تعدیل کرد و در نتیجه راه‌حلی که مورد رضایت و توافق طرفین بود پیدا شد و گیلانی ستم‌دیده برای این‌که هر چه زودتر از شر «میهمان‌نوازی» حاجب‌الدوله خلاص شود، پیشکشی که زیاد کمرشکن نبود، تقدیم صدراعظم کرد.^(۱)

داستان فوق تنها یک نمونه از عملکردهای نیرنگبازانه عین‌الدوله است. او نماد تمام عیار از رجال استبداد پرورده عهد قاجاری است که تمام هوش و استعداد خود را تنها در راه حفظ مقام و موقعیت خویش به کار بردند. به نوشته مهدی داوودی: او در سه دوره متمایز از تاریخ ایران دارای سه قیافه متغییر است: صدراعظم مقتدر زمان استبداد، دشمن شماره یک دوران انقلاب و بعد از حصول مشروطه، در حالی که نفوذ و احترام خود را هم‌چنان حفظ کرده، از گردانندگان بنام دولت مشروطه!!^(۲) سرپرسی سایکس که دوبار عین‌الدوله را دیده، او را «پیرمرد محافظه‌کاری که، جداً با هرگونه روشن‌فکری مخالف بود و مسائل خارجی نیز خارج از قوه فهم و ادراک او بود» معرفی کرده است.^(۳)

بست‌نشینی بازرگانان

چنان‌که گفتم مظهرالدین شاه سومین سفر خود را با واسطگی و بندوبست عین‌الدوله، در آغاز سال ۱۲۸۴ شمسی، (۱۹۰۵ م) پنهانکارانه و در پوشش خبری

۱. همان مأخذ، ص ۲۸۶ - ۲۸۵،

۲. مهدی داوودی: عین‌الدوله و رژیم مشروطه، کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۷، ص ۵.

۳. سرپرسی سایکس؛ تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، انتشارات

دنیای کتاب، ۱۳۶۸؛ ج ۲، ص ۵۶۸.

انحرافی آغاز کرد. اما چگونگی خیانت‌ها و بند و بست‌هایی که برای تأمین پول سفر صورت گرفته بود، از پرده بیرون افتاد. کسروی می‌نویسد:

به هنگامی که از هرگوشه کشور ناله و فریاد بلند می‌شد، اینان با دل آسوده، بسیج سفر می‌کردند. اما پیش از آن که بروند، در تهران یک شورش کوچکی برخاست، بدین سان که بازرگانان از بدرفتاری کارکنان گمرک به تنگ آمده، و تیمچه‌ها و کاروانسراها را بسته به حضرت عبدالعظیم پناهندند. [جمعه پنجم اردیبهشت ۱۲۸۴ ه. ش، ۱۹ صفر ۱۳۲۳ ه. ق.]^(۱)

بست‌نشینی بازرگانان پس از آن صورت گرفت که از توسل به شاه و عین‌الدوله صدراعظم نتیجه‌ای نگرفتند. حتی در جلسه‌ای که به خواهش سعدالدوله با سران بازرگانان و نوز در حضور عین‌الدوله تشکیل شد، و بازرگانان با مدارک و اسناد زیاده‌طلبی‌های گمرکچیان و تقلب و زورستانی نوز و همدستانش را نشان دادند، نوز که پاسخی نداشت، با بی‌شرمی و گستاخی بازرگانان را به دشنام گرفت. کسروی می‌گوید: همگی از رفتار او رنجیدند و نشست به هم خورد، ولی هیچ نتیجه‌ای دیده نشد.^(۲)

خواسته‌های بازاریان بست‌نشین، عبارت بود از:

۱- لغو تعرفه جدید گمرکی که زبان‌های انکارناپذیر برای کشور و بازرگانی

ایران دارد.

۲- جلوگیری از ستمگری و زیاده‌ستانی کارکنان گمرک.

۳- برکنار ساختن نوز از ریاست گمرک ایران، به خاطر بدخواهیها و

دشمنی‌های او با ایرانیان.

گفته می‌شد که روحانی برجسته، بهبهانی، از آنان حمایت می‌کرد. اعتراض و تحصن بازرگانان نتیجه‌ای نداد. زیرا که محمدعلی میرزا که برای تصدی کارها در

غیاب پدر به تهران آمده بود، پا درمیانی کرد و از بازرگانان دلجویی نمود. حتی خود به خانهٔ بهبهانی رفت و او را نیز نرم ساخت. بازرگانان نیز در شرایطی که پیش آمده بود، دنباله تحصن را رها کردند.

تحرکات خاموش

گرچه در حدود چهار ماهی که شاه و همراهان او (تعداد آنها را ۶۸ تن نوشته‌اند) در فرنگ بودند، در تهران به ظاهر تظاهرات و عصیان‌های آشکاری صورت نگرفت، اما تحرکات گروه‌های مختلف، به شکل خاموش ادامه داشت. آنان از طریق آگاه ساختن مردم، آنان را در صفوف خود متشکل می‌ساختند و برای مبارزات آینده آماده می‌کردند. کسروی از کوشش‌های آیت‌الله بهبهانی برای گردآوری یاران بیشتر، یاد می‌کند. و اعظان و خطیبان مترقی مثل ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین اصفهانی در سخنرانی‌ها و مواعظ خود در مساجد مردم را به پایداری در برابر استبداد و تحصیل آزادی و عدالت اجتماعی تشویق می‌کردند. اما در پاره‌ای از شهرها به مناسبت‌ها و محمل‌های گوناگون غوغا و هیجان غلبه داشت. در شیراز «شعاع‌السلطنه» پسر شاه، با طغیان مردم روبه‌رو شد. او که در سال ۱۲۸۰ ه. ش (۱۳۱۹ ه. ق) در پی شکایات متعدد مردم از حکومت معزول شده بود، پس از دو سال، به این شرط که به مردم ستم نکند به حکومت بازگشت، اما بیش از گذشته باب ظلم و تجاوز را بروی مردم گشود. تاجایی که بازرگانان فارس اطلاعیه‌ای نوشته و برای نمایندگان سیاسی فرستادند. در این اعلامیه گفته شده بود که: شعاع‌السلطنه علی‌رغم مقررات موجود از همهٔ دهات و حوزه‌ها مالیات‌های مختلف دریافت می‌دارد و علاوه بر آن بر جاده‌ها هم مالیات بسته است. همهٔ این اقدامات به تجار لطمه می‌زند. مالیات‌های وضع شده با توسل به اسلحه و تهدید و تاراجگری گرفته می‌شود. ساکنان این شهر اکنون مدت پنجاه روز است دست از کارو زندگی کشیده به

وسیله علما برای رفع این بیدادگری‌ها تظلم کرده‌اند. لیکن به جای این که به شکایات ما رسیدگی شود، چند تن از فرزندانمان کشته و زخمی شده‌اند. تاکنون هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای از شاه یا صدراعظم به شکایت‌های پیاپی ما داده نشده است.^(۱)

گران‌ت داف که رونوشت این اعلامیه را برای سردار ادواری فرستاده در گزارش خود می‌افزاید: شفاهاً به استحضار مشیرالدوله رساندم که جای بسی تأسف است که مردم شیراز ناگریز شوند برای عرض شکایت و تظلم خود به نمایندگان سیاسی دول خارجی مقیم دربار ایران متوسل شوند.^(۲)

یا کرمان از غوغای «شیخیان» و «بالا سریان» یا «کریم خانیان» و «متشرعان» در تب و تاب بود. رقابت و زد و خورد میان این دو گروه و دخالت مأموران دولتی به کشته و زخمی شدن چندین نفر انجامید. این پیشامدها، با آن که ماهیت‌های متنوع و گاه متضاد داشتند، در نهایت به عنوان پدیده‌های ناشی از ظلم و ستم دستگاه استبدادی مورد بهره‌برداری آزادی‌خواهان قرار می‌گرفتند.^(۳) میان این رخدادها، آنچه بیش از هر چیز اهمیت داشت، فشرده شدن صفوف مردم و رهبران آنها بود.

کار فروبسته دولت

مظفرالدین شاه و عین‌الدوله و همراهان آنها، آنگاه که از سفر فرنگستان بازگشتند، کشور را بیش از پیش آشفته و مردم را عاصی‌تر و خصمناک‌تر از چندماه

۱ و ۲. تاریخ استقرار مشروطیت، ص ۳۴ - ۳۳.

۳. مثلاً غوغای کرمان، از آن جهت که ماهیتی دوگانه داشت، قابل تأمل است. آشوب بر سر اختلافات مسلکی میان دو گروه فوق‌الذکر برپا شد. محمدعلی میرزا، رکن‌الدوله حاکم محل را که نتوانسته بود شورش را فرو نشانند برداشت و ظفرالسلطنه را به جای او فرستاد. این حاکم با شدت عملی که علیه بالاسریان به کاربرد و رهبر آنها حاجی محمدرضا را به چوب بست و از شهر بیرون کرد، موفق به خاموش کردن آشوب شد. در حالی که رهبران روحانی مشروطه در تهران از آن به سود اهداف خود علیه دربار و عین‌الدوله بهره‌برداری کردند و تبلیغات شدیدی به راه انداختند تا دولت ناگزیر از فراخواندن ظفرالسلطنه از کرمان شد. (برای تفصیل بیشتر رک: تاریخ مشروطه همان مأخذ، ص ۵۳ به بعد).

پیش دیدند. خیلی زود، شیرینی سفر به کام آنها تلخ شد.

به تدریج، هر رخداد اجتماعی صورت خشونت به خود می‌گرفت و به عرصه زورآزمایی دولت و مردم تبدیل می‌شد. ناتوانی دولت در غلبه بر مشکلات؛ از یکسو پیوسته آنرا در موضع انفعالی و ضعف قرار می‌داد و از سوی دیگر مردم و مبارزان را در پیش‌روی بسوی اهداف خود دلیرتر می‌ساخت.

کم‌کم حرکت‌های خود جوش و عصیان‌های گهگاهی به جنبش‌ها و طغیان‌های حساب شده تبدیل می‌شد... و به همین جهت، دولت استبداد قادر به از هم پاشیدن آنها نبود.

از سویی هم دولت، که فاقد تعقل سیاسی و خرد رهبری بود، شیوه‌های مناسب و کارساز برای فرونشاندن هیجان‌های مردم به کار نمی‌برد.

اتابک عین‌الدوله، این شهزاده خودخواه و متفرعن، گویا منطقی جز زور نمی‌شناخت و چنان‌که اشاره خواهیم کرد، توسل او به نیروی نظامی و سرنیزه و لجاجت‌های او، نه تنها گرهی از کار فروبسته دولت نمی‌گشود، بلکه کارها را دشوارتر و پیچیده‌تر می‌ساخت.

در یک سطح موازی، هرچه بر عصیان مردم افزوده می‌شد، خشونت عین‌الدوله بیشتر می‌شد و هر قدر خشونت او افزایش می‌یافت، مردم خشمگین‌تر، عاصی‌تر و آشتی‌ناپذیرتر می‌شدند. ارکان دستگاه استبدادی، که روزی خدشه‌ناپذیر به نظر می‌آمد، به فروریختن تهدید می‌شد.



مظفرالدین شاه در سفر فرنگ



مظفرالدین شاه در سفر روسیه

هر دو عکس از کتاب : (عکسهای قدیمی ایران ، دکتر قاسم صافی گلپایگانی

حادثه‌ها و پیوندها

از نظر پیشینه زندگی، پاکی و پاکدامنی، صفا و صمیمیت، استغنا و بی‌نیازی، طباطبایی در مقام و منزلت ویژه‌ای قرار داشت. آن زمان که مبارزه در راه آزادی را به طور جدی آغاز کرد، نقطه تاریکی در زندگی سیاسی و اجتماعی او وجود نداشت...

دست‌آورد چشمگیر وحدت دو روحانی، وسعت یافتن حرکت‌های مردمی بود. از آن پس تشکلهای اعتراض‌آمیز مردم بی‌نتیجه پایان نمی‌یافت. داستان تخریب ساختمان بانک استقراضی روس نمونه‌ایست از پیروزی مردم و انفعال حکومت استبداد...

حرکات علاءالدوله حاکم تهران، که در نوع خود وحشیانه و از مرد منضبط و صاحب اصولی چون او بعید بود، واکنش شدیدی در میان مردم و آزادی‌خواهان که دنبال بهانه می‌گشتند به وجود آورد. دو سید و یارانشان از واقعه چوب‌زدن به بازرگانان کمال استفاده را بردند...

ایوانف معتقد است که قشر پائینی روحانیت شیعه در ایران، با قشر بالایی و ممتاز آن تفاوت فاحش داشت. و از نظر وضع اقتصادی و اجتماعی با اهداف و خواسته‌های مردمی که برای رهایی از جنگ استبداد می‌رزمیدند، هماهنگی نشان می‌داد...

فصل پانزدهم

حادثه‌ها و پیوندها

وضعیت دو مرد

دو شخصیتی که در مقام و لباس روحانیت، در کنار رهبران جنبش مشروطه‌خواهی قرار گرفتند، مردان برجسته و خیراندیشی بودند که شجاعانه در برابر ظلم و فساد نظام استبدادی قاجارها ایستادند. این دو، به ترتیب سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی بودند.

از نظر پیشینه زندگی، پاکی و پاکدامنی، صفا و صمیمیت، استغنا و بی‌نیازی، طباطبایی در مقام و منزلت ویژه‌ای قرار داشت، آن زمان که مبارزه در راه آزادی را به‌طور جدی آغاز کرد، هیچ نقطه تاریکی در زندگی سیاسی و اجتماعی او وجود نداشت.

اما وضع بهبهانی فرق می‌کرد. در کتب تاریخی مربوط به نهضت مشروطه، اتهاماتی به او بسته‌اند. گفته‌اند که در جریان نهضت تنباکو، رویاروی این جنبش قرار گرفته بود. حتی شایع شده بود که هزارلیره از سوی کمپانی به او پرداخت شده است تا علی‌رغم حکم تحریم، بپا خیزد و تنباکو استعمال کند. یکی از مریدان ویژه و شریف او هم معترف بود که: سید یک خروار روغن به تعارف از جهان‌شاه‌خان افشار، بزرگ مالک زنجان پذیرفت تا از تجاوزات او به املاک همسایگان حمایت کند.^(۱)

پیوندی خجسته

از این اشارات - راست یا دروغ - که بگذریم، بهبهانی هم، چون طباطبایی و دیگر رهبران نهضت، در راه مشروطه با تمام وجود ایستاد و مبارزه کرد. نهضت مشروطه خواهی با داشتن این دو نیرومندی ویژه‌ای یافت. کسروی می‌گوید: وقتی طباطبایی فراخوانی بهبهانی را برای همکاری شنید، بشرطی پذیرفت که «جناب آقاسید عبدالله، مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد» زیرا احتمال داده بود که غرض اصلی بهبهانی فروکشیدن عین‌الدوله است، در صورتیکه هدف اساسی نهضت، رهانیدن مردم از چنگال ستمگران و خودکامگان است و عزل عین‌الدوله، کار کوچکی است. بهبهانی نیز پس از آگاهی از همگامی سید اعلام کرد که: همان آقای طباطبایی با من باشد، کافی است.^(۲) و این پیوندی خجسته بود.

ماجرای تخریب بانک

وحدت هوشیارانه این دو روحانی، بر وسعت حرکت‌های مردم افزود. دستاورد چشمگیر آن هم این بود که از آن پس تشکل‌های اعتراض‌آمیز مردم، بی‌نتیجه پایان

۱. بنگرید به: دکتر نوایی، ایران و جهان، ج ۳، ص ۹۲. عده‌ای هم مشروطه‌خواهی بهبهانی را حاصل دشمنی او با عین‌الدوله و هم‌چشمی‌اش با شیخ فضل‌الله نوری دانسته‌اند، (همان مأخذ).

۲. تاریخ مشروطه، ص ۴۹.

نمی‌یافت. به عنوان نمونه اعتراض‌ها و بست‌نشینی بازرگانان علیه نوز، بی‌هیچ نتیجه سودمندی پایان گرفت، در حالی که پس از مشخص شدن جهت و موقعیت رهبری نهضت، تقریباً هر حرکتی که صورت گرفت، حاصلی در پی داشت. داستان تخریب ساختمان بانک استقراضی روس را - پس از جنبش تنباکو در عهد ناصری - باید اولین حرکت پیروزمندانه مردم، در رهبری سازمان یافته در دوره مظفرالدین‌شاه دانست.

x مضمون این رخداد، که در پایان، پیروزی مردم را به همراه داشت و در منابع مربوط به تاریخ مشروطه، با شرح و تفصیل بسیار آمده است، به طور خلاصه این است که: بانک استقراضی روس، که در پی محلی برای برپا داشتن ساختمان برای خود در داخل شهر بود، بر آن شد تا قطعه زمینی را در گورستان و مدرسه‌ای قدیمی، واقع در میان بازار کفشدوزان تهران و مسجدخازن‌الملک و امامزاده ولی خریداری کند. چون این زمین موقوفه بود و می‌باید آنرا از علمای وقت خرید، لذا بانک، مردی بنام مستشارالتجار را نزد مرحوم سید محمد طباطبایی فرستاد. سید در پاسخ او گفت: اینجا موقوفه است و گورستان مسلمانان است. نمی‌توان آنرا خرید و استخوان‌های مردگان را بیرون ریخت و بنایی تازه ساخت. واسطه بانک نزد شیخ فضل‌الله نوری رفت. شیخ، مدرسه و گورستان را به مبلغ هفتصد و پنجاه تومان به مستشارالتجار فروخت و او آنرا به بانک واگذار کرد و بانک کار ساختمان را، با زیر رو کردن قبرستان و ریختن استخوان مردگان در چاه آغاز کرد.

روشن است که طباطبایی و بهبهانی و مردم ساکت نماندند. و چون تذکرات و پیام‌های آنان به مسئولان بانک و عین‌الدوله نتیجه‌ای به بار نیاورد، پس به حرکتی تند و جالب دست زدند. پیکره ساختمان بانک تقریباً نزدیک به اتمام بود که ناگهان در یک روز شنبه، انبوهی از مردم، در حالی که شیخ محمد واعظ پیشاپیش آنها در حرکت بود، به سوی محل ساختمان حرکت کردند. کارگران و بنایان که تعدادشان به

دویست نفر می‌رسید، با مشاهده صفوف مردم خشمگین، دست از کار کشیدند و فرار کردند. زن و مرد، با بیل و کلنگ و هر آلت دیگری که به دستشان رسید، در زمانی کمتر از دو ساعت، ساختمان عظیم بانک را با خاک یکسان کردند. کسروی در ماهیت و ارزیابی این اقدام می‌نویسد:

بدینسان دو سید و همدستان ایشان، بازور همدستی و پاکدرونی، گفته خود را پیش بردند. جلوگیری از آبادی و ویران کردن یک سرای نوساز، نه چیز است که ما به نیکی ستائیم، ولی در این پیشامد و در این راه، کوششی که دو سید، به نام توده ایران پیش گرفته بودند، در خور ستایش است. این کار به ارج و نیروی ایشان افزود و تکان دیگری به مردم داد...

بانک به دولت گله نوشت و دادخواست، و گفته می‌شد که بیست هزار تومان در ساختمان به کاربرده بودند. شاه دستور داد زیان او را بپردازند و به علما کاری ندارند [متعرض آن‌ها نشوند].^(۱)

علاوه بر پیروزی آزادی خواهان در این نبرد قدرت، میان رهبران روحانی نیز صف‌ها تقریباً مشخص شد. معلوم شد که در آینده به چه افرادی در راه تحقق خواست‌های مردم می‌توان اتکاء کرد.

چوب خوردن بازرگانان

رخداد پرسروصدای دیگر، در این ایام چوب‌زدن علاءالدوله حاکم تهران به پای چند تن از بازرگانان بود. اگر به گزارش کسروی اعتماد کنیم، شورش حاصل از این واقعه را تندخویی و شیوه عمل ناهنجار علاءالدوله؛ که از صدراعظم عین‌الدوله تحریک پذیرفته و دستور گرفته بود. به وجود آورد.

این واقعه که کسروی و دیگران، یکسان گزارش کرده‌اند، چنین بود که: به سبب

گرانی و کمیابی قند، که در اصل حاصل جنگ روسیه و ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود، علاءالدوله حاکم سختگیر تهران بازرگانان را به کاستن از بهای قند که از پنج قران به هفت قران رسیده بود، فراخواند. اما آنان زیر بار نرفتند. کسروی می‌نویسد:

روز دوشنبه بیستم آذرماه [۱۲۸۴ شمسی] [۱۴ شوال] [۱۳۲۳.ه.ق]

هفته تن از بازرگانان به اداره حکمرانی خوانده شدند. تنی چند که رفتند، با

آن که بازرگان قند نمی‌بودند و این را در پاسخ علاءالدوله باز نمودند، علاءالدوله

گوش نداد و دستور داد چند تن را به فلک بستند و چوب به پاهای آنان

زدند. (۱)

کار به همین جا خاتمه نیافت و علاءالدوله از این هم پیش‌تر رفت. حاجی سیدهاشم قندی، از کلان بازرگانان قند را که به نوشته کسروی «مرد سالخورده نیکوکار ارجمندی می‌بود و سه مسجد در تهران ساخته و بنیادهای نیک دیگر هم گزارده بود» مورد عتاب و خطاب قرارداد و سپس به چوب و فلک بست و چون پسر حاجی سیدهاشم بی‌تابی کرد و خود را بروی پاهای پدر انداخت، به دستور علاءالدوله، پدر را رها و پسر را به فلک بستند و پانصد چوب به پاهای او زدند.

حرکات علاءالدوله، که در نوع خود وحشیانه و از دولت‌مرد منضبط و صاحب اصولی چون او بعید بود، واکنش شدیدی میان مردم و آزادی‌خواهان؛ که دنبال بهانه می‌گشتند، به وجود آورد. دو سید و یارانشان از این رخداد بهره‌برداری بسیار به سود نهضت کردند. (۲)

۱. احتشام السلطنه برادر علاءالدوله می‌گوید احضارشدگان تجار واردکننده قند و سقط فروشان بودند (خاطرات احتشام السلطنه، ص ۵۱۵).

۲. بنا بر آنچه که از منابع ذریع برمی‌آید، پشت این رخداد انگیزه‌های شخصی و اجتماعی متعددی بوده است. مسئله کمیابی و افزایش قیمت قند، البته واقعییتی بوده است که خود می‌توانسته به عنوان دستاویزی علیه حاکم تهران به کار برده شود. از سویی دخالت عین‌الدوله و تحریک او در این کار روشن است. به روایت کسروی، عین‌الدوله بی‌پروایی می‌نمود و خود پیدا بود که کار با دستور او بوده... در پاسخ [سعیدالدوله وزیر تجارت که از کار علاءالدوله آزرده‌گی بسیار می‌نمود] ←

در پی این رخداد، رخدادهای بسیار مهم دیگری، چون واقع مسجدشاه تهران (که اینک مسجد امام خمینی نامیده می‌شود)، پناهنده شدن گروهی از علما و مردم به حرم حضرت عبدالعظیم (ع) و عقب‌نشینی شاه و درباریان و تمکین به خواست‌های بست‌نشینان که عمده‌ترین و بزرگ‌ترین فراز آن «بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران» و اندکی بعد صدور فرمان مشروطیت، بود به وجود آمد که موضوع فصل آینده است.^(۱)

یک تحلیل مختصر

اما پیش از آن به تحلیل فشرده و مختصری از اوضاع نیازمندیم. کشور ما در این مرحله، وضع بسیار حساسی داشت. چنان‌که دیدیم، نفوذ و قدرت سیاسی استعمارگران روسیه‌تزاری و انگلستان را، سلطه مالی و اقتصادی آنان از راه وام‌دار کردن کشور و گرفتن امتیازات و انحصارات کلیدی تکمیل کرده بود.

→ گفت که: با پرک [اجازه] خود من بوده (تاریخ مشروطه، ص ۵۹). انگیزه‌اش هم انتقام جویی از پناهنده شدن بازرگانان در حرم حضرت عبدالعظیم (ع)، در داستان نوز بوده است. علاءالدوله نیز خالی از کینه‌های شخصی نبوده است. بین او و سعدالدوله، که در باب حاجی قندی پا درمیانی کرده بود، از پیش کدورتی وجود داشته است. که احتشام السلطنه آب‌شخور آن را ذکر کرده است: «غلامحسین نام جوانی که معروف و طرف علاقه سعدالدوله، و خود ترتیب و رفتار و شکل و موی بی‌قاعده در انتظار عمومی داشت، به دستور علاءالدوله، بازداشت و مویش تراشیده و زندانی شد، و سپس با گرفتن تعهد که دیگر مرتکب حرکات زشت نشود، آزاد گردید لیکن با تراشیدن زلف جوانک، تخم نفاق را در دل سعدالدوله کاشت و او بود که چوب خوردن بازرگانان را پیراهن عثمان کرد (خاطرات، همان مأخذ، ص ۵۱۵ - ۵۱۴). ناظم‌الاسلام کرمانی فهرستی از کارهای نیک و بد علاءالدوله به دست داده و نوشته است: علاءالدوله از جهت تدین و ناموس و عفت‌خواهی و نگرستن رشوه از اقران و امثالش بهتر است. هر جا که حکومت کرد آنجا را به خوبی منظم داشت. اگر سفاک بود رشوه خور نبود، اگر ظلم می‌کرد ملاحظه از فقرا می‌نمود، از فاسق و فاجر و قمار متنفر بود. در حکومتش اول کاری که می‌کرد فاحشه‌خانه‌ها را می‌بست... (تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۷۰).

۱. کسروی می‌گوید: میان بازرگانان تهران و دوسید و همراهان ایشان پیوستگی می‌بود

اسارت سیاسی و اقتصادی ایران، که با همکاری و همدستی طبقات منحط فئودال و اشراف جامعه و درباریان و دولتمردان طراز اول تحکیم می‌یافت، نه تنها اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور را در بحران عمیقی فروبرده بود، بلکه در چشم‌انداز استقلال ملی، دورنمایی بس شوم و تیره را مجسم می‌کرد.

نظام دیوانسالاری شاه، که به منتهای فرسودگی و انحطاط خود رسیده بود، در مقام پاسداری از وضع موجود، به سبب ظلم و تعدی بی حساب، خود عامل اشاعه وسیع نارضایی و خشم و شورش در میان قشرهای مختلف جامعه بود. در واقع تجاوز به حقوق مردم، از سوی حکمرانان و کار به دستان طراز اول (شاهزادگان، وزراء، فرماندهان نظامی و انتظامی، حکام ایالات و ولایات و معاونان آنان) به ردهای میانی و انتهایی عمال نظام استبدادی به گونه‌ای مستقیم و غیرمستقیم تحمیل می‌شد. روحانیت شیعه ایران، که به قول ایوانف قشر پائینی آن با اقشار بالایی و ممتاز آنها تفاوت بسیار داشت، (چون از موقوفه استفاده نمی‌کرد و درآمدش از امور قضایی قابل توجه نبود و بسیاری از آنان به تجارت و پیشه و حرفه پرداخته بودند.) از نظر وضع اقتصادی و اجتماعی با اهداف و خواست‌های مردمی که برای رهایی از چنگ استبداد می‌رمزیدند هماهنگی نشان می‌داد.^(۱)

در واقع علاوه بر عواملی مثل پیش زمینه‌های بیداری ایرانیان، فرنگ‌گرایی‌های ملایم ناصرالدین شاه، نهضت تنباکو، سست شدن تدریجی بنیادهای استبداد بر اثر سلطه استعمارگران روس و انگلیس، از طریق قرض‌دار کردن ایران و قبضه کردن منابع ملی، سفرهای پرهزینه مظفرالدین شاه و ناتوانی او در قبضه کردن امور، گرایش روحانیون و کشیده شدن آنها وسیله مردم به مبارزات ضد استبدادی، فساد و تبهکاری و ستمگری اهل دیوان؛ که جامعه را آماده انفجار ساخته بود، عوامل

۱. بنگرید به: تاریخ نوین ایران، م.س. ایوانف، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه،

قانونمند دیگر را نیز نباید نادیده انگاشت.

ایوانف در جمع‌بندی عوامل قانونمند، ضمن اشاره به برخی از نکات فوق، می‌نویسد:

تسلط مناسبات فئودالی در اقتصاد ایران و نظام سیاسی قرون وسطایی آن، بقایای ملوک‌الطوایفی، خودسری‌ها و ستمگری‌های محافل حاکمه و شاه و فئودالها و نیز اسارت‌زدگی کشور به وسیله سرمایه‌های خارجی که موجب وخامت بازهم بیشتر وضع زندگی مردم بود، نارضایی و خشم وسیع توده‌های مردم - طبقه کارگر در حال پیدایش، تهیدستان شهری و پیشه‌وران ورشکست‌شده - را برمی‌انگیخت. در میان بازرگانان که در اثر رقابت‌های خارجی زیان می‌دیدند، زمین‌داران لیبرال و بخشی از روحانیون نیز این نارضایتی شدت یافت. این عدم رضایت توده‌های وسیع خلق و اقشار مختلف، با پروسه تبدیل ایران به نیم‌مستعمره حادث‌تر شد.^(۱)

اما از تحلیل‌گران ایرانی، دکتر فریدون آدمیت معتقد است: آن بحران سیاسی که در کشور به وجود آمد و نهضت مشروطیت را به ارمغان آورد، حاصل عوامل سیاسی و اقتصادی بود. ورشکستگی و وازدگی نظام سیاسی و بحران مالی دو عامل عمده در تشکل آن حرکت تاریخی بودند. دولت به علت نارسایی اصول حکمرانی نتوانست ناهماهنگی اجتماعی را اصلاح کند. دولت آن هوشیاری سیاسی تازه را نداشت که مفهوم دولت را در فلسفه سیاست جدید، درک کند و ناچار در مسئولیت تازه‌اش فروماند، به عبارت دیگر از عهده چنین مسئولیتی برنیامد. حاصل چنین مسئولیتی، رویارویی زبونانه با حرکت‌های جامعه بود. روحیه حاکم بر دهه ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۴ را طغیان همگانی می‌ساخت. گزارش هاردینگ وزیر مختار انگلیس به لنداون که: به یقین سرتاسر مملکت را حالت بی‌قراری و نارضامندی فراگرفته است. در واقع انعکاس مضمونی بود که در همه نوشته‌های آن دوره به چشم می‌خورد.

عامل عمده دیگر، بحران مالی و تهی بودن خزانه بود. قرضه‌های خارجی بعلت این‌که صرف امور اقتصادی مفید نشد، بحران مالی را شدیدتر کرد، اثر نامطلوب دیگرش هم این بود که به عنوان یکی دیگر از مظاهر سیاست استعماری افکار عمومی را تکان داد. اما ریشه حقیقی جنبش ملی ایران، بس گسترده‌تر و ژرف‌تر از این عوامل بود.^(۱)

داستان دراز عدل مظفر

انعطاف‌پذیری مظفرالدین‌شاه بر بستر عوامل متعدد اجتماعی و تاریخی و ضرورت‌های ناگزیر و حرکت‌های غیرقابل برگشت، در شرایطی ویژه از حالات روحی و جسمی او کارساز آمد تا دست لرزانش را برای امضاء زیر آن برگ تاریخی قرار دهند...

از معترضان، ظاهراً هیچکس از توطئه‌ای که امام جمعه طرح کرده بود و عین‌الدوله هم از آن با خبر بود، آگاهی نداشت. همه آمدند و نشستند و قرار گذاشتند که از شاه بخواهند تا...

توطئه مسجدشاه به سرعت در شهر پیچیده و موضوع گفتگوی صدها مجلس و محفل شد. روحانیان تمهید برجسته‌ای اندیشیدند. به این معنی که توطئه را به ضد توطئه بدل کردند. واکنش‌های عین‌الدوله و دارو دسته او در برابر تحصن علما در صحن حضرت‌عبدالعظیم، فراوان اما همه بی‌اثر بود...

ناظم‌الاسلام کرمانی از دیدار مظفرالدین‌شاه با روحانیان دریافت‌های جالبی کرده و اشارات با مزه او نشان می‌دهد که پیروزی مردم نه تنها پاره‌ای از سنت‌های درباری را بی‌ارج ساخته، بلکه شکوه و هیمنه ظاهری شاه را نیز به میزان بی‌سابقه‌ای تنزل داده‌است...

خواست‌های مردم از عدالتخانه تا مجلس شورای ملی، راه دشوار و پررنجی را گذراند. پدیده تلخ پناه‌گزینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس، که از زمان وقوع تا امروز یکی از گره‌های ناگشوده تاریخ مشروطیت در ایران است، از چشم‌انداز اسناد رسمی بسیار عبرت‌آور است... مظفرالدین‌شاه روز افتتاح، در مجلس حضور یافت و چون درد پاداشت وی را در صندلی چرخدار به کاخ گلستان، محل تشکیل اولین جلسه مجلس، آوردند و او خطابه‌ای ایراد کرد:

زهی روز مبارک و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است...

فصل شانزدهم

داستان دراز عدل مظفر

ساقی به جام عدل بده باده، تا گدا

فرصت نیاورد که جهان پر بلا کند

حافظ

پاداش یک امضاء

اگر عملی بتواند بار گناهان مظفرالدین شاه را سبک تر کند، امضاء و مهر تأییدی است که او - خواه یا ناخواه - بر فرمان مشروطیت ایران گذاشت.

آیا براستی چنان که برخی معتقدند، او به دلخواه و از سرایمان و پاکدلی براین فرمان تاریخی و سرنوشت ساز، مهر تأیید گذاشت؟

آن‌ها که از کارنامه پادشاهان قاجار آگاهی دارند، می‌دانند که در میان هفت پادشاه آن سلسله «استبداد بنیان» خوی خودکامگی مظفرالدین میرزا از همه کمتر بود. این سخن به معنای آن نیست که او عنصری آزادی‌خواه و نوعاً مخالف استبداد موروثی سلسله‌اش بوده است، بلکه انعطاف‌پذیری و نرمش او، بر بستر عوامل متعدد اجتماعی و تاریخی و ضرورت‌های ناگزیر و حرکت‌های غیر قابل برگشت، در شرایطی ویژه از وضعیت روحی و جسمی او کارساز آمد و موجب شد تا دست لرزانش را برای امضاء زیر آن برگ تاریخی قرار دهند و بر پیشانی سر در مجلس شورای ملی ایران، عنوان «عدل مظفر» نقش گردد. وگرنه او هم یک خودکامه بود، اما خودکامه‌ای کوچک‌تر از پیشینیان خود.

با زمینه‌ها و محمل‌ها و اهرم‌های بیداری مردم ایران در آن دوره تاریخی کما بیش آشنا شدیم. در این فصل می‌خواهیم از تحرکات و مبارزاتی که به امضای فرمان مشروطیت انجامید، گزارشی به اجمال بدهیم تا سهم قهرمان کتاب ما هم معلوم شود. باید بیفزائیم که قصد ما شرح جزئیات نیست، زیرا که در جایی دیگر به این کار پرداخته‌ایم.^(۱)

توطئه میرزا ابوالقاسم

به رخدادهای مرتبط با حرکت اجتماعی مردم، تا واقعه چوب زدن علاءالدوله به بازرگانان، با ذکر پاره‌ای از نمونه‌ها، به اجمال اشاره کردیم، و گفتیم که خشونت رفتار حاکم تهران، حوادث متعدد دیگری به دنبال آورد. مردم پس از شنیدن داستان علاءالدوله و بازرگانان، به عنوان اعتراض به مسجدشاه در آمدند. کسروی می‌نویسد:

۱. خوانندگان را به مطالعه «ستارخان» سردار ملی و نهضت مشروطه، از سلسله انتشارات کتاب نمونه توصیه می‌کنیم.

آن روز بدین سان گذشت. شب هنگام امام جمعه [حاجی میرزا ابوالقاسم] کسانی از سران اینان [گردآمدگان در مسجدشاه] را به خانه خود خوانده و به آنان مهربانی نمود و همراهی نشان داد و چنین گفت: امروز هنگام پسین بود که بازارها را بستید، و بسیاری از مردم از چگونگی آگاه نشدند. فردا باز بازارها را ببندید و علما را به مسجد آورید تا به همدستی کاری پیش رود... بازرگانان از گفته‌های امام جمعه به دلگرمی افزودند و فردا بازارها را باز نکرده و باز در مسجدشاه انبوه شدند. و هنگام پسین دنبال علما فرستاده، و غیر از حاجی شیخ فضل‌الله که رو ننمود، دیگران را کشیده به مسجد آوردند و امام جمعه نیز می‌بود و با همگی گرمی می‌نمود.^(۱)

از معترضان، به ظاهر هیچکس از توطئه‌ای که امام جمعه طرح کرده بود، و عین‌الدوله هم از آن با خبر بود، آگاهی نداشت. همه آمدند و نشستند و قرار گذاشتند که از شاه بخواهند تا نخست: علاءالدوله از حکمرانی تهران بردارد و دوم «مجلسی» برای رسیدگی به دادخواهیهای مردم برپا سازد. از سیدجمال‌الدین اصفهانی هم خواستند که به منبر برود و این قرارداد را به اطلاع مردم برساند. سید ابتدا نمی‌پذیرفت ولی امام جمعه پافشاری کرد و حتی توصیه کرد که چگونه آغاز سخن کند و چه بگوید. عده‌ای به کار او بدگمان شدند ولی به توصیه بهبهانی به انتظار حوادث نشستند. سید به منبر رفت و ضمن بر شمردن وقایع و حوادث روز و خواست‌های مردم به اینجا رسید که: اگر مظفرالدین‌شاه مسلمان است، با علمای اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی‌غرضانه علما را خواهد شنید، والا اگر... ناگهان امام جمعه بانگ برآورد که: ای سید بی‌دین، ای لامذهب، بی‌احترامی به شاه کردی، ای کافر، ای بایی، چرا به شاه بد می‌گویی...

و متعاقب آن فریاد زد: بکشید این بایی را، بزنید... آهای بچه‌ها کجائید!؟

نوکران او و فراشان دولتی که از پیش آماده بودند، با چوب و قداره، و برخی با طپانچه به میان مردم ریختند... (۱)

تاریکی هوا، روشن نبودن چراغها، غوغا و عربده فراشها و نوکرها، به حرکت درآوردن عمدی «ارابه کر» (که برای شستن ناپاکیهای مسجد به کار می رفت) و انعکاس وحشتناک صدای چرخهای آن که حرکت توپ را برای مردم تداعی می کرد، هنگامه ای عجیب در مسجد پدید آورد. مردم به هر زحمتی بود طباطبایی، بهبهانی و سید جمال را از مسجد بیرون بردند... (۲)

۱. تلخیص از تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۱ به بعد. ناظم الاسلام کرمانی نیز گزارشی با جزئیات بیشتر از این رخداد داده است که بی شک مورد استفاده کسروی بوده است (ر.ک: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱ ص ۳۳۱ به بعد).

۲. از انگیزه های سیاسی امام جمعه و تبانی او با عین الدوله که بگذریم، گویا کینه به بهبهانی را از پدر به ارث داشته است. در این باره ناظم الاسلام کرمانی داستان شگفتی نقل می کند که به خواندنش می ارزد: چند سال قبل که خبر فوت مرحوم آقا شیخ محمدعلی ثقة الاسلام اصفهانی برادر آقای نجفی به تهران رسید، از طرف دولت مجلسی منعقد گردید، مجلسی هم در مسجد سید عزیزالله منعقد گردید. که علمای اعلام همگی در آن حاضر شدند. مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و آقاسید عبدالله [بهبهانی] پهلوی هم نشسته بودند در آخر مجلس. حاجی شیخ مهدی واعظ ملقب به سلطان المتکلمین موعظه و ذکر مصیبت می نمود که در این بین امام جمعه [حاج میرزا زین العابدین پدر امام جمعه فعلی] وارد مجلس شد و بین مرحوم آشتیانی و بهبهانی نشست. صدراالفقهاء را پهلوی خود جا داد و هر دو از صف جالسین جلوتر نشستند که در واقع بی احترامی به آشتیانی و بهبهانی هر دو شد. سلطان المتکلمین که در بالای منبر بود موعظه را تغییر داد در فضل اهل علم و رسانید که اشخاصی که طالب دنیا و صدرنشینی می باشند از علمای اعلام خارجند و در زمره اشباه علما می باشند و به کنایه مدح حجج اسلامیه و ذم امام جمعه و صدراالفقهاء نمود... بین امام جمعه و آقایان هم کدورتی واقع گردید. مجلس سوم [که مجلس ختم متوفای مورد بحث بود] توسط بهبهانی در مدرسه سپهسالار منعقد گردید. امام جمعه، پسر بهبهانی را احضار نمود و فرمود: فردا مجلس ختم است. من می آیم مدرسه سپهسالار و در حضور من سلطان المتکلمین نباید منبر رود و باید ملک الواعظین منبر برود. پسر بهبهانی در جواب گفت: واعظ این مسجد و این مدرسه، همه وقت سلطان المتکلمین بوده است. این تغییر و تبدیل خیلی مشکل است. بهتر است جنابعالی فردا تشریف بیاورید و یا راضی شوید سلطان منبر برود. امام جمعه گفت: حتماً می آیم و البته منبر با ملک الواعظین خواهد بود... [مطلب و خیالات امام جمعه به اطلاع آقای بهبهانی رسید] فردا مجلس تشکیل یافت و علمای اعلام همگی حاضر شده، ←

ضد توطئه

ناظم الاسلام کرمانی در بیان بازتاب واقعه مسجدشاه در محافل درباری می نویسد:

خبر به عین الدوله رسید، از خوشحالی و این حرکت امام جمعه آن شب را بهترین لیالی [شبهای] زندگانی خویش دانست و پیغامات متوالیه به حاج شیخ فضل الله فرستاد که البته با امام جمعه همراه باشید و مراتب را حضور اعلیحضرت شاه راپورت داده که امام جمعه خدمتی به سزا به دولت نمود و ملاها را که مصمم شده بودند ارکان سلطنت را متزلزل سازند متفرق نمود و دماغ آنان را سوخت. (۱)

توطئه مسجدشاه به سرعت در تمام شهر پیچید و موضوع گفتگوی صدها مجلس و محفل تهران گردید. رهبران مردم که می دانستند عین الدوله و امام جمعه دنبال توطئه را خواهند گرفت، تمهید هوشمندانه‌ای به کار بستند. به بیان دیگر

→ باز صورت نشستن در مجلس همان بود که در مسجد سیدعزیزالله واقع شد. الا آنکه به وقت نشستن صدرالعلماء به واسطه تنگی و ضیق مکان، آقا شیخ جعفر گلپایگانی افتاد نوی محراب و از درج صف ساقط گردید. که در این بین یکی از طلاب گلپایگانی دست انداخت گریبان صدرالفقهاء را گرفت و او را انداخت در وسط مجلس. نوکرهای آقایان از اطراف ریختند و آنها را از هم جدا نمودند. پس از فرائد الرحمن امام جمعه گفت: ملک الواعظین برود منبر. آقای بهبهانی گفت: سلطان المتکلمین باید روضه بخواند. سلطان المتکلمین به عزم منبر از جای خود برخاست که یک نفر از آدمهای امام جمعه آمد پای منبر و مانع او گردید. که برود بالای منبر، که یک دفعه به قدر پنجاه نفر از نوکرهای امام جمعه با چوب و چماق و قداره ریختند در مجلس. خبر به طلاب رسید، از حجره‌های خود خارج شده، آدمهای آقای بهبهانی به حمایت طلاب برآمده، در زمانی اندک اجزای امام جمعه را پراکنده نمودند و ضمناً جسارت و مزاحمت و تصدیع امام جمعه هم فراهم آمد. این اول شکستی بود که به مرحوم امام جمعه وارد آمد. دیگر موقعی دست نیامد که در صدد تلافی برآیند. تا این که امام جمعه دار فانی را به دار باقی رحلت نمود. امام جمعه بعدی، میرزا ابوالقاسم که فرزند اکبر آن مرحوم باشد، به خیال انتقام از آن واقعه افتاد. به این جهت در حالت تغییر و فریاد او که می گفت: بزیند و بکشید و ببندید، مسموع شد که گفتند: آقا سیدعبدالله را بزیند و او را بکشید... از این جهت توجه آقایان مصروف حفظ آقای بهبهانی گردید. (تاریخ

توطئه را به ضد توطئه تبدیل کردند. صبح روز بعد، همگی شهر تهران را ترک کردند و به حضرت عبدالعظیم رفتند. و در آنجا تحصن گزیدند. داستان این تحصن، تعداد متحصنین، موضع‌گیری‌های گوناگون گروهها و افراد مختلف در برابر آنها، چگونگی کمک‌هایی که به آنها می‌شد، واکنش‌های عین‌الدوله و دارودسته او در برابر آنها و بسیاری موارد دیگر به تفصیل در تاریخ مشروطه کسروی و دیگر منابع آمده است و ما را مجال بازنویسی آنها نیست.

حاصل کلام آن که هیچ تمهیدی نتوانست آنان را، پیش از آن که مظفرالدین شاه قاجار انجام خواست‌های آنان را تعهد کند، از تحصن خارج سازد...

سرانجام به دنبال کشاکش بسیار، مظفرالدین شاه خواست‌های مردم را پذیرفت. این خواست‌ها، جز یکی، مهم و بنیادی نبودند، و آن خواستی که مهم و تاریخی بود و راه را برای رسیدن به مشروطه، هموار کرد، «بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران» بود^(۱). در فرمان تشکیل عدالتخانه (ذی‌القعدة ۱۳۲۳ ه. ق) «تأسیس عدالتخانه دولتی در تمام ایران... بر وجهی که میان هیچ‌یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود، و در اجراء عدل و سیاسات ملاحظه اشخاص و طرفداری‌های بی‌وجه قطعاً و مطلقاً ممنوع باشد» وعده داده شده بود.

این وعده، در نوع و زمان خود پیروزی بزرگی برای کوشندگان بود.^(۲) بست‌نشینان پیروز، پس از یک‌ماه، روز جمعه ۲۲ دی‌ماه (۱۶ ذی‌قعدة) در میان استقبال پرشکوه مردم به تهران بازگشتند.

۱. بنگرید به تاریخ مشروطه، ص ۶۷. کلاً هشت خواسته را مطرح کرده بودند: برداشتن عسگرگاریچی (کنترانچی گاری رانی راه قم، که با طلاب و مردم بدرفتاری می‌کرد. و دو سید برای پاسداشت خاطر آنان، برداشتن او را جزو خواست‌های خود منظور کردند)، بازگرداندن حاجی میرزا محمدرضا از رفسنجان به کرمان (که به داستان او اشاره کردیم)، بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران، اجرای قانون اسلام، برداشتن نوز از گمرک و مالیه، برداشتن علاءالدوله از حکمرانی تهران و کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمری.

۲. کسروی توضیحات مفصلی درباره مفهوم عدالتخانه داده است.

از «ما» تا «من»

فرمان تأسیس عدالتخانه بارها و بارها در اجتماعات همگانی، در مسجدها و محافل خوانده شد. رهبران روحانی نهضت پس از بازگشت به شهر، یکسر به دیدار مظفرالدین شاه رفتند:

پس از ورود و تعارفات رسمیه، شاه فرمود: من سابق، بر این اقدام و استدعای شما مایل بودم به افتتاح عدالتخانه و خودم در نیمه شعبان به نظام‌الملک گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد. بعد از این شما هرکاری داشته‌باشید به خود من اظهار نمائید. من حاضر از برای اجرای مقاصد شما... پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقایان که چرا در مسئله خرابی بانک به خود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع به دولت اقدام کردید؟ آقای طباطبایی عرض کرد: مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو حاضرند که من کراراً به آنها گفتم و نوشتم. جوابی که هر دو نوشته‌اند، حاضر است.^(۱)

ناظم‌الاسلام از این دیدار شاه با روحانیان، دریافت‌های جالبی کرده و اشارات با مزه او نشان می‌دهد که پیروزی مردم نه تنها پاره‌ای از سنت‌های درباری را بی‌ارج ساخته، بلکه شکوه و هیمنه ظاهری شاه را نیز به مقیاس بی‌سابقه‌ای کاهش داده‌است:

این اول مجلسی بود که گفتگوی بین علما و شاه به طریق مباحثه و رد و بدل بود. چه تا آن زمان رسم این بود که هرچه پادشاه می‌گفت، مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت. جز سکوت تکلیف دیگری نبود. آن وقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه، یک دو کلمه سخن می‌گفت: لکن در این مجلس، شاه آن چه می‌فرمود، علما

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۶۸. گفته طباطبایی درست بود. عین‌الدوله و دیگر درباریان می‌کوشیدند، تا شاه را از حوادثی که می‌گذشت حتی الامکان بی‌خبر نگاه دارند.

در مقام جواب و رد مضایقه نمی‌کردند و نیز این اول مجلسی بود که شاه در مقام تکلم، لفظ «من» و «مرا» ادا کرد. سابق بر این لفظ «ما» و «ما را» می‌گفت (ما فرمودیم، ما اذن دادیم، ما چنین خواستیم). ولی امروز می‌فرمود: من توقع از شما نداشتیم، من مروج دین جد شما می‌باشم، من در مقام مقاصد و مستدعیات شما حاضرم...^(۱)

شوق و شور زایدالوصفی مردم را فرا گرفته بود. کسروی روحیه مردم را چنین توصیف می‌کند:

مرم به نوید دولت امید بسته و باز شدن «عدالت خانه» را می‌بیوسیدند [انتظار می‌کشیدند]. میان مردم گفتگو از نوشته شدن قانون می‌رفت. علما دید و بازدید می‌کردند و نزد مردم جایگاه دیگری یافته بودند.^(۲)

عهدهای دروغ

آن همه وعده، توخالی و بی‌پشتوانه بود. نه تنها از عدالتخانه خبری نشد، بلکه عین‌الدوله بر استبداد و خودسری‌ها افزود. روزنامه «ادب» راکه مقالاتی برای بیداری مردم می‌نوشت و در آنها الفاظی چون: مشروطه، جمهوری، آزادی، مساوات و برابری به کار می‌برد توقیف کرد. زیرا به تعبیر ناظم‌الاسلام این الفاظ «مشمول بر الفاظ منفور سلطنت» بود.^(۳) سیدجمال‌الدین اصفهانی واعظ را با لجاجت و سماجت فوق‌العاده به قم تبعید کرد. گناه سید این بود که در سخنرانی‌های خود مردم را بیدار می‌کرد و از ظلم و جور دستگاه استبداد، بی‌باکانه فریاد برمی‌آورد. عین‌الدوله می‌گفت: شاه از همه کس و همه چیز اغماض و عفو فرموده، مگر از سیدجمال. و این سخن عین‌الدوله دروغ بود. وساطت‌های بهبهانی و دیگران را ندیده گرفت و سید را

۲. تاریخ مشروطه، ص ۷۶.

۱. همان مأخذ، ص ۳۶۸.

۳. تاریخ بیداری...، ص ۳۷۱.

به قم تبعید کرد.

سیدجمال با این که به شدت فقیر و مقروض بود، از قبول هزار تومان پولی که شاه برای خرج سفر او فرستاده بود، خودداری کرد^(۱). توقیف و ضرب و شتم و تبعید آزادی خواهان با شدت دنبال شد. صدراعظم کینه‌توز، به واکنش و اعتراض مرم و علما در تعطیل روزنامه ادب و توقیف آزادی خواهان اعتنایی نکرد و چون از این اقدامها نتیجه‌ای نگرفت کوشید تا میان سران نهضت پراکندگی اندازد. سعی می‌کرد طباطبایی را بسوی خود جلب کند و با کمک او بهبهانی را از میان بردارد. در این زمینه از هیچ رذالتی مضایقه نکرد.

در همین ایام بود که علما به دیدن او رفتند. طباطبایی با طنز و جد به او گفت: این عدالتخانه که ما می‌خواهیم نخست زیانش به خود ماست، چه مردم آسوده باشند و ستم نه بینند و دیگر از ما بی‌نیاز گردند، درهای خانه‌های ما بسته شود. ولی چون عمر من و تو گذشته، کاری کنید که نام نیکی از شما در جهان بماند و در تاریخ بنویسند بنیانگذار مجلس و عدالتخانه، عین‌الدوله بود.^(۲)

اما عین‌الدوله کودن‌تر از آن بود که وجه فلسفی و معنوی کلام سید را دریابد. نوشته‌اند که از شنیدن نام «مجلس» ابروها را در هم کشید و پاسخی نگفت. شبی هم

۱. شرح ماجرا از روایت ناظم‌الاسلام شنیدنی است: در آستانه سفر به قم، سلطان المتکلمین هزار تومان بلیط بانک (اسکناس) از جیب خود بیرون آورده، تسلیم سید نمود و گفت: قبض رسید بنویسد. سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد. حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود. بعد از چند دقیقه گفت: نوشته رسید را غلط نوشته‌ام آنرا بدهید عوض کنم. نوشته را گرفته و پاره کرد و مجدداً به این مضمون نوشت: اگر چه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام واقع شوم، ولی در این موقع مسافرت چون فقط غرضم امتثال امر سلطان اسلام و تشیید شرع مقدس است. از قبول این وجه ابا و امتناع دارم. حرره الاحقر سیدجمال‌الدین الواعظ الموسوی. حاضرین تعجب کردند از کار سید، که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ گزاف امتناع نمود... مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفر کردنش بی‌اندازه متأثر و متغییر شده به عین‌الدوله فرموده بود: با سادات طرف‌شدن عاقبت وخیم دارد (ص ۴۷۴ - ۴۷۳).

۲. تاریخ مشروطه، ص ۷۶.

با کوشش و تمهید احتشام السلطنه، محرمانه به خانه عین الدوله رفت و عین الدوله در نزد او به قرآن سوگند خورد که با مقصود شما همراهم و قول می‌دهم که به همین زودی مجلس تشکیل گردد.^(۱) این سوگند نیز دروغ بود.

در مجلس وزراء چه گذشت؟

آنچه را مردم گرفته بودند، پس نمی‌دادند، اما عین الدوله قادر به درک مسئله نبود. او که به قول کسروی «مرد کم دانشی بود» می‌خواست ایران را نیک گرداند. ولی از چه راه؟... از راه خودکامگی. او راه خودش را می‌رفت. اما مردم هم راه خود را می‌پیمودند، فشارها و خواست‌های پیگیر مردم، که رهبران را مجبور به ملاقات با عین الدوله و دیگران می‌کرد، سرانجام دستگاه استبداد را به چاره‌جویی ملزم ساخت.

روز شنبه دهم اردیبهشت ۱۲۷۵ شمسی، عین الدوله مجلسی از وزیران دربار ترتیب داد و موضوع فرمان تشکیل عدالتخانه و چگونگی کار بست آنرا مطرح و از آنان نظر خواست. او قصدش اجرای فرمان نبود. بلکه در پی آن بود تا برای اجرا نکردن آن از میان وزیران یارگیری کند و به زبان ساده، شریک جرم بیابد.

عده‌ای از وزیران را هم پیشاپیش دیده و رامشان کرده بود. این مجلس (به قول احتشام السلطنه ساختگی) با گفتگوهای تنیدی که میان احتشام السلطنه و امیربهادر جنگ، وزیر دربار رد و بدل شد، پایان یافت، برای آشنایی با طرز فکر متفاوت دو صاحب منصب درباری، فرازهایی از گفتگوی آن دو را با روایت احتشام السلطنه می‌آوریم:

عین الدوله [پس از اشاره به دستخط عدالتخانه] گفت: اکنون شما که

۱. احتشام السلطنه شرح مفصلی از این دیدار نوشته است (ر.ک. خاطرات احتشام السلطنه)،

رجال برگزیده و معتمد دولت و شاه هستید عقاید و نظریات خودتان را در این زمینه بیان کنید که آیا باید در تشکیل عدالتخانه اقدام کرد؟ و اصولاً تشکیل عدالتخانه به مصلحت ملک و ملت و شاه و دولت هست یا خیر؟ و اگر باید از این کار خودداری کرد، چه جوابی به علما و تجار و مردم، که هرروز قضیه را دنبال می‌کنند، باید داد؟؟

امیربهادر: اولاً حکم قطعی با پادشاه باید باشد و او مختار است، ثانیاً برای صلاح یا اصلاح مملکت یا گوشمال اشخاص، بنده یا غیربنده را بفرستید، گوشمال دهیم و سیاست کنیم، احدی حق چون و چرا نباید داشته باشد، ثالثاً... رابعاً...

احتشام السلطنه: ایجاد عدالتخانه یا اصلاح عدلیه برای آنست که دیگر احکام دلخواه و خارج از مجرای قانون و عدالت از بین برود... دیگر [نه] این که چطور باید شاه یا شما را مختار کرد که چنان که خودتان می‌گوئید بروید و مردم را بکشید؟ یا سیاست نموده یا غارت کنید؟! تمام این شکایات برای این است که این گونه احکام صادر نشود.

حاجب الدوله: نه نه. این مشروطیت است و ما زیر بار آن نمی‌رویم.
ناصرالملک: [در ملاقات خصوصی] هنوز زود است و در ایران آمادگی برای مشروطیت نیست.

امیر بهادر و حاجب الدوله با تغییر از مجلس بیرون رفتند...^(۱)
حاصل این «زبان درازی» احتشام السلطنه این شد، که چند روز بعد، او را به بهانه اختلافات مرزی با عثمانی‌ها، به آن مناطق پرتاب کردند.

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۵۲۶ با تلخیص. گفتنی است که کسروی شرح مفصل تری از این جلسه داده است، اما ما به روایت احتشام السلطنه که خود موضوع آن جلسه بوده، اکتفا می‌کنیم.

مجلس می خواهیم

مردم که دیدند از سوی صدراعظم و شاه گامی برای اجرای وعده‌های که داده‌اند، برداشته نمی‌شود، به هیجان آمدند، و بر فشار خود به علما افزودند. طباطبایی دو نامه، یکی به عین‌الدوله و دیگری به مظفرالدین شاه نوشت و در آنها دیگر از عدالتخانه سخنی به میان نیاورد، بلکه منظور نهایی خود را آشکار ساخت و خواستار تشکیل «مجلس» و «اتحاد دولت و ملت» شد. در نامه به عین‌الدوله گفت: اصلاح تمام این‌ها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت... تا خیر در این کار، ولو یک روز هم باشد، اثر سم قاتل دارد. و در نامه به مظفرالدین شاه، نوشت:

... اعلیحضرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا و دست تعدی حاکم و مأمورین برمال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد... تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می‌کنند... مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد... به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز می‌گذرانیم، اثری ظاهر نشده، همه را به طفره گذرانیده، بلکه صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است... پیش از انقطاع راه چاره، چاره‌ای بفرمائید... (۱)

پاسخی که به نام مظفرالدین شاه به این نامه داده شد، بکلی مغایر با وعده‌های شاه بود و روشن بود که نامه سید به شاه نرسیده و عین‌الدوله از خود پاسخی نوشته است:

جناب آقای سید محمد مجتهد. نامه شما را خواندیم، سفارش به اتابک می‌کنیم که مقاصد شما را انجام دهد. لیکن شما هم در وظیفه خود کوتاهی نکنید و به دعاگویی مشغول باشید. البته اشرار و الواد را به موعظه و نصیحت

۱. نقل از تاریخ مشروطه، ص ۸۶ - ۸۵. این نامه مفصل و سخت افشاگرانه است، علاقمندان به مأخذ مذکور رجوع کنند.

ساکن نمائید. هیجان و فتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما

عموم را شامل گردد.^(۱)

بدین ترتیب، مردم و رهبران آنها دریافتند که صدراعظم راه ارتباط با مظفرالدین شاه را بسته و خود را با تمام قوا، برای جلوگیری از ایجاد عدالتخانه، حتی با توسل به قوای نظامی آماده می‌کند.

از شاه چه خبر؟

راستی در این لحظات حساس، مظفرالدین شاه کجا بود و چه می‌کرد؟ نقش او در اداره امور چه بود؟ چرا برای اجرای دستخطی که خود داده بود، اقدام نمی‌کرد؟ چگونه بود که نامه‌های رهبران مذهبی به دست او نمی‌رسید؟ کسروی می‌نویسد:

راستی آن بود که این زمان، شاه دچار افلیجی شده بود و جز به خود نتوانستی پرداخت و عین‌الدوله آزادتر گردیده بود.^(۲)

ناظم‌الاسلام نیز به این موضوع اشاره دارد:

در این ایام اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه در بیلاق گرفتار مرض و ناخوشی است. از این هیاهو و هیجان مردم اطلاعی ندارد.^(۳)

بدین ترتیب فرصتی طلایی برای عین‌الدوله پیش آمده بود که با قبضه کردن همهٔ اختیارات شاه، وارد عمل شود.

۱. نقل از تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۴۰۸. ناظم‌الاسلام می‌نویسد: طباطبایی نامه خود را وسیلهٔ حاجی غفارخان برای معتمدالحرم فرستاد و از او خواش کرد که آنرا به شاه برساند، او نیز پذیرفت. اما معلوم شد که جواب را به مرحال عین‌الدوله نوشته است و شاه از جواب بی‌اطلاع است. ۲. تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۷.

۳. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۴۶۲. گرانت داف نیز در گزارش ۱۸ ژوئن ۱۹۰۶ خود به سرادواری می‌نویسد: بیماری اعلیحضرت شاه مانع انجام وظایف کشور داری شده و به اوج خود رسیده است (تاریخ استقرار مشروطیت، ص ۵۳).

تغییر ولیعهد

هدف عین الدوله در این مرحله، محدود به خنثی کردن آثار مترتب بر دستخط تشکیل عدالتخانه نبود. تحرکاتی را هم برای تغییر ولیعهد آغاز کرده بود. می خواست، ظل السلطان برادر مظفرالدین شاه، یا شعاع السلطنه، یا سالارالدوله فرزندان شاه را که هر سه انگلوفیل بودند، به جای محمدعلی میرزای روسوفیل بنشانند. کسروی به این نقشه عین الدوله اشاره می کند ولی از انگیزه‌های که پشت این نقشه است بی خبر است فقط مطمئن است که «از سیاست سرچشمه گرفته» حدس او درست است. تحرکاتی به این منظور در تهران آغاز شده بود تا با پادشاه کردن برادر یا یکی از فرزندان شاه که هوادار انگلیس باشد، دربار را از زیر نفوذ روسیه خارج کنند. زمینه هم فراهم بود زیرا، اوضاع داخلی روسیه بر اثر شکست از ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ بشدت آشفته شده بود و امپراطوری تزار در حالت ضعف و انفعال شدیدی به سر می برد. هاردینگ در نامه مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۵ به مقام متبوع خود به این توطئه پشت پرده که وارد مراحل حساس هم شده بود، اشاره می کند و می نویسد: از ظل السلطان دعوت شده است که به نهضتی که برای برکنار نمودن شاه از سلطنت تشکیل یافته، ملحق گردد.^(۱) هاردینگ این نامه را به استناد گزارشی که از کنسولگری اصفهان دریافت کرده بود، به لندن فرستاد. در گزارش اصفهان آمده بود که:

ظل السلطان خبر داد پیامی از تهران دریافت نموده و طی آن از او سؤال شده که آیا حاضر است با دیگران همصدا گشته و به شاهنشاه پیشنهاد کند تا به علت ضعف مزاج، همیشه در اروپا سکونت کنند و حقوق و مزایایی را که دریافت می دارند، دریافت کنند و به نفع ولیعهد کناره گیری کنند؟

حضرت والا [ظل السلطان] پیشنهاد این افراد را به تمسخر گرفته و گفته اند که آنقدرها احمق نیستند که چنین پیشنهادی را مورد مطالعه قرار دهند.^(۲)

۱. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، ص ۲۶ - ۲۵.

۲. همان مأخذ.

اما این توطئه سرنگرفت زیرا اوضاع به سود تحقق این توطئه جریان نیافت. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به نحو خونینی سرکوب شد، اوضاع داخلی نیز بر اثر فشار آزادی خواهان هر روز آشفته تر می شد.

تحركات عین الدوله برای تغییر ولیعهد، تغییرات تازه‌ای در صف بندی اردوی استبداد به وجود آورد. محمدعلی میرزا پس از آگاهی از توطئه‌ای که علیه او در حال اجرا بود، با عین الدوله به دشمنی برخاست و برای تضعیف او خود را حامی مشروطه خواهان نشان داد.

در شهرها

همزمان با این تحركات در دستگاه استبداد، ناآرامی‌ها روز به روز شدت می گرفت، خاصه که مردم در شهرهای بزرگ نیز به حرکت درآمدند. در شیراز، مشهد، سیستان، کرمان، همدان، کرمانشاه و رشت اغتشاشاتی در گرفته بود که ناشی از ظلم و ستم حکام محلی بود. مردم برخی از این شهرها حکام را مورد حمله قرار دادند و آنها را تهدید به قتل و اخراج از شهر کردند.

شعاع السلطنه و عضد السلطنه از شیراز و رشت بیرون رانده شدند. جلال الدوله پسر ظل السلطان که حاکم کردستان بود، بر کنار گردید و نزدیک بود به دست مردم کشته شود.

شایعه جهاد

در تهران سران نهضت چون از شاه و عین الدوله ناامید شدند، بر آن شدند تا بر شدت مبارزات خود بیفزایند. برای این که شور و هیجان مردم فروکش نکند، سخنرانی‌های شبانه در مساجد استمرار یافت. طباطبایی در مسجد چاله حصار و بهبهانی در مسجد سرپولک بر منبر می رفتند و مردم را با اهداف جنبش بیش از پیش آشنا می کردند. در عین حال مراقب بودند که از هیجان و خشم مردم

استفاده‌ای نادرست به عمل نیاید. این زمان میان مردم شایع شده بود که علما می‌خواهند حکم «جهاد» صادر کنند و هم اکنون مشغول مسلح ساختن مردم هستند. شایعه تا جایی قوت گرفت که عین‌الدوله به تجهیز سپاه در بیرون شهر تهران مشغول شد و خود را آماده ساخت تا چنانچه این شایعه از قوه به فعل درآید، با نیروی انتظامی وارد شهر شده و به سرکوب آزادی خواهان بپردازد. این نیز توطئه بود که علیه مردم در حال شکل گرفتن بود. طباطبایی هشیارانه این توطئه را خنثی کرد و شایعه جهاد را تکذیب نمود. و مردم را به شکیبایی و آرامش دعوت کرد.

شکار آزادی خواهان

سخنرانی‌های رهبران مذهبی در مساجد برترس و وحشت عین‌الدوله افزود. برای تعطیل کردن این مجالس دست به شیوه‌ای پلیسی زد. اعلام کرد که چون سه ساعت از شب گذشت، رفت و آمد در شهر ممنوع خواهد بود. گزمه‌ها به جان مردم افتادند. پلیس به این بهانه هر که را یافت، نخست جیب و کیسه او را خالی کرد و سپس به زندان فرستاد. همزمان با دستور عین‌الدوله، شکار فعالان و کوشندگان نهضت هم آغاز شد. میرزا حسن رشدیه، مجدالاسلام کرمانی و میرزا آقااصفهانی را شبانه از خانه‌هایشان ربودند و آنها را با درشکه به کلات نادری در خراسان تبعید کردند.^(۱)

عین‌الدوله چون از آسیب رسانیدن مستقیم به طباطبایی و بهبهانی در هراس بود، از پیروان و هواداران این دو انتقام می‌گرفت. مأموران صدراعظم به دستور او شبانه به خانه یکی از آنها به نام «مهدی گاوکش» ریختند. و اعمال شرم‌آوری مرتکب

۱. کسروی می‌گوید: این سه تن هیچ‌کدام از کوشندگان نبودند. رشدیه بنیانگذار دبستان‌ها بود و از بدگویی درباره عین‌الدوله باز نمی‌ایستاد. مجدالاسلام پیش از این از کارکنان عین‌الدوله و راهبر تاجی او بود ولی اخیراً به مبارزان پیوسته بود، میرزا آقااصفهانی تازه از استامبول آمده و خود را قانوندان معرفی می‌کرد. وی به عین‌الدوله نزدیک شد و از وی خواست تا قانونی را که قرار است نوشته شود، او بنویسد. اما سخنان او در محافل، پیرامون قانون و آزادی در اروپا، عین‌الدوله را از وی رنجانید (ر.ک: تاریخ مشروطه، ص ۸۹).

شدند: خودش را دستگیر کردند، همسرش را که آبستن بود، چندان کتک زدند که سقط‌جنین کرد، پسرش را در حوض آب انداختند و خفه کردند، هرکس را یافتند مضروب و مجروح ساختند و اثاث خانه را به غارت بردند. مهدی را در حضور عین‌الدوله تازیانه بسیار زدند و به زندان افکندند.

خشونت‌های عین‌الدوله اگرچه گروه اندکی را ترساند و از صفوف مردم کنار زد ولی مردم را بیش از پیش خشمگین و در راه مبارزه استوارتر کرد و به قول کسروی «کار بزرگتر گردید».

توصیه‌های ناصرالملک

عین‌الدوله، همزمان از هر وسیله‌ای برای انصراف رهبران نهضت از ادامه مبارزه استفاده کرد. در همان حال که به تعقیب و توقیف و آزار مردم می‌پرداخت، ناصرالملک را که تحصیل کرده انگلیس بود و میان مردم به روشنفکری شهرت یافته بود، واداشت تا نامه‌ای به طباطبایی بنویسد و او را قانع سازد که مشروطه برای ایران زود است. ناصرالملک در این نامه طولانی نوشت:

... امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم‌زدن از حریت و عدالت کامله (آنطور که در تمام ملل متمدنه سعادت‌مند وجود دارد) در ایران، همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر طپانیدن است... این حرفها که در همه جای دنیا عصارهٔ سعادت و شرافت و افتخار است، به عقیده بنده در ایران امروز مایهٔ هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر است... زیرا که هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها، رعب و صلابت قدرت حالیه را از انظار می‌برد، نتیجه پیداست که چه می‌شود. کبک نشدیم. کلاغی هم از یادمان رفت! (۱)

ناصرالملک در این نامه پرتناقض با سرهم کردن مطالبی از همین نوع کوشیده بود تا طباطبایی را متقاعد سازد که همه مردم دنیا لیاقت داشتن آزادی، حریت، مساوات و عدالت اجتماعی را دارند، الامت ایران، ناصرالملک قسم می خورد که در تمام ایران یکصد نفر نمی توانید پیدا کنید که بتوان آنها را «آدم» حساب کرد. از سید می پرسید: پس برای چه فریاد می کنید؟... برای که سنگ به سینه می زنید؟ او، بی آن که به خاطر داشته باشد در صدر نامه اش ملت ایران را فاقد صلاحیت دانسته است، می نویسد: بخدای متعال خون از دلم جاری می شود وقتی فکر می کنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع می شود.^(۱) نامه ناصرالملک در طباطبایی تأثیری نکرد. معلوم شد سید هشیارتر از آنست که فریب این دمدمه ها را بخورد.

بحران در ولایات

هیچ یک از چاره جویی ها و توطئه سازی های عین الدوله حاصلی برایش ببار نیاورد. با این همه او فشار و تعقیب و ضرب و جرح مبارزان را تعطیل نکرد. از آن پس حوادث بسیاری در تهران و شهرهای ایران رخ داد که گزارش همه آنها مقدور نیست. در سایه آشوبی که در اندامهای جامعه به وجود آمده بود، مأموران حکومتی و سودجویان و فرصت طلبان بر تجاوزات خود افزودند. مثلاً در مشهد بر اثر کمیابی نان و گوشت شورشی برخاست. این کمیابی حاصل زد و بند اصفالدوله حاکم خراسان و حاجی محمدحسین نامی بود که آن دو کالا را در کنترات داشت و بهای آنها بسیار گران کرده بود. یا وضع شیراز که بسیار بحرانی بود. آن چنان که سفیر انگلیس در نامه ۳۰ دسامبر ۱۹۰۵ خود به ادواردگری نوشت که: اوضاع فارس همچنان بسیار بد و رو به وخامت می رود «سفیر به کنسول انگلیس در فارس دستور داده بود در صورت بروز

اغتشاش نگهبانان کنسولگری شیراز به پنجاه تن افزوده گردند و بر حسب ضرورت از سرکنسول انگلیس در بوشهر نیز کمک بگیرند»^(۱).

این وضع حاصل تجاوزات شعاع السلطنه فرزند مظفرالدین شاه بود که حکومت ایالات فارس را در دست داشت.

مظلّمه خون سید عبدالحمید

هیجان مردم تهران بیشتر بود. در کشاکش میان نیروهای نظامی عین الدوله و مردم، بر سر دستگیری شیخ محمد واعظ، که در سخنرانی‌هایش در منابر به شدت از اعمال عین الدوله شکایت می‌کرد. یک طلبه جوان به نام «سید عبدالحمید» با گلوله احمدخان یاور، سر دسته قزاق کشته شد.

قتل این جوان، اندوه و هیجان بزرگی تولید کرد: مردم نعش او را به دوش گرفتند و به سوی مسجد جامع به راه افتادند. در تاریخ بیداری ایرانیان و تاریخ مشروطه ایران، گزارش مفصلی از تحرکات مردم و روحانیون بر اثر این حادثه داده شده است. تمامی روحانیون برجسته تهران، حتی شیخ فضل الله نوری که به همدستی با عین الدوله شهرت یافته بود، یا خود و یا به وسیله مردم به مسجد جامع آمدند، و دستور دادند که پیکر سید عبدالحمید را به مسجد آدینه ببرند. کسروی می‌نویسد: در پایتخت ایران شورش بزرگی برخاسته و مردم در برابر دولت ایستادند... جز امام جمعه که در شهر نمی‌بود، همه علمای بزرگ خواه و ناخواه همراهی نمودند. بازرگانان و بازاریان، همه می‌بودند و می‌کوشیدند... در این پیشامد نیز زنان پا در میان داشتند و در آوردن ملایان به مسجد، همراهی می‌نمودند و در مسجد نیز کسانی از آنان می‌بودند.^(۲)

۱. از گزارش ایولین گرانت داف به سرادوارگری، تاریخ استقرار...، ص ۳۴ - ۳۳.

۲. تاریخ مشروطه، ص ۹۷.

در گرما گرم این هیجان‌ها بود که تصمیم گرفتند خواست‌های خود را مطرح کنند: «علما گفتگو کردند که چه باید کرد؟ و براین نهادند که برپا شدن «عدالتخانه» را بخواهند و تا خواست خود را پیش برند، از مسجد بیرون نروند. کسانی گفتند برداشته شدن عین‌الدوله را بخواهیم. طباطبایی گفت: اگر عدالتخانه برپا نمودیم، دیگر عین‌الدوله داخل آدمی نیست.»^(۱)

عین‌الدوله، خائن به ملت

کالبد سید عبدالحمید تا چند روز موضوع و مضمون تظاهرات و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی بود. عین‌الدوله هم که دچار وحشت شده بود، پیوسته بر تعداد سربازان و تدارکات نظامی می‌افزود. روز جمعه نیروی نظامی به روی انبوهی از مردم که پیراهن و عمامه خونین جوان مقتول را پرچم کرده و در خیابانها حرکت می‌دادند، آتش گشود. عده‌ای کشته و انبوهی زخمی شدند. فرمانده نظامیان در این روز محمدولیخان تنکابنی بود که آن روز لقب «نصرالسلطنه» داشت و بعدها به «سپهسالار تنکابنی» مقلب و معروف شد.

نظامیان پشت بامهای بازار و بالای عمارت شمس‌العماره سنگر گرفته بودند. آب را نیز بروی مردمی که در مسجد اجتماع کرده بودن بستند. عین‌الدوله پیوسته اخطار می‌کرد که مردم پراکنده شوند. حتی از سوی مظهرالدین شاه نیز نامه‌ای توسط پسرش عضدالسلطان آورده شد. اما پاسخ رهبران این بود که:

مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که پس از این کسی ظلم و تعدی نکند و چون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمی‌نماید، پس خائن دولت و ملت است و باید از مسند وزارت برخیزد.^(۲)

۱. همان مأخذ.

۲. برگرفته از: تاریخ بیداری ایرانیان، تاریخ مشروطه.

هرجا که می خواهند بروند

چون در این ایام نه فشار نظامیان عین الدوله کاهش گرفت و نه پافشاری مردم. و از سویی نیز احتمال هجوم فراگیر نظامیان به مسجد می رفت. دو سید بر آن شدند تا به نحوی آبرومندانه به تظاهرات پایان دهند. جسد سید میرزا عبدالحمید را در صحن مسجد دفن کردند و طباطبایی و بهبهانی با هر زبانی بود مردم را پراکنده ساختند، و خود با دسته‌ای اندک در مسجد باقی ماندند. تا روز یکشنبه ۲۳ تیر (۲۲ جمادی الاولی)، مسجد آدینه عرصه رفت و آمدها و گفتگوها میان علما و دولت بود. عین الدوله می‌کوشید تا آنان به خانه‌های خود بازگردند و این‌ها پایداری می‌کردند. سرانجام علما پیشنهاد کردند:

- یا عدالتخانه برپا کنید

- یا ما را بکشید و به دیگران کاری نداشته باشد

- یا به ما راه دهید که از شهر بیرون رویم

دولت پیشنهاد سوم را پذیرفت و مظفرالدین شاه دستخطی داد که: آقایان آزادند

به هر کجا که می‌خواهند بروند. (۱)

مهاجرت به قم

از بامداد همان شب (۲۴ تیر - ۲۳ جمادی الاول) بهبهانی و طباطبایی و به دنبال آنها جمعی کثیر از علما و بستگان و پیروانشان عازم حرکت بسوی قم شدند. قصد آنها در آغاز عزیمت به عتبات بود ولی در قم ماندند. حرکت علما به قم، کار دولت را دشوارتر و دامنه هیجان مردم را در سطح کشور وسیع‌تر کرد. کاروان بزرگ مهاجرت روز سی‌ام تیرماه ۱۲۸۴ (۲۹ جمادی الاولی ۱۳۲۴) در قم بساط اقامت گسترده. تعداد آن را حدود هزار نفر نوشته‌اند. گرانت داف گزارش داده است که: آنها پیروان بسیاری همراه داشتند. (۲)

۱. همان مأخذ.

۲. نامه گرانت داف به ادورادگری، تاریخ استقرار...، ص ۶۴. جالب است که نگرانی سفیر انگلیس از وخامت اوضاع بسی بیشتر از دولت ایران بود. داف در نامه خود می‌افزاید: ←

دو روز پس از حرکت علما، ضربه دیگری به عین‌الدوله وارد آمد. شیخ فضل‌الله‌نوری، که تا آن زمان به دوستی با عین‌الدوله شهرت داشت. تصمیم به پیوستن به علما گرفت. تحمل این شکست برای صدراعظم بسیار دشوار بود، پس به کوشش شدیدی دست زد تا مگر شیخ را از این پیوستن باز دارد. ناظم‌الاسلام نوشت: چندین مرتبه نصرالسلطنه [محمودلی میرزا] او را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود برگردد، قبول ننمود، تا این‌که امروز (پنجشنبه ۲۶ جمادی‌اولی ۱۲۲۴ هـ) صبح علی‌الطلوع از دروازه تهران خارج شد... عین‌الدوله از حرکت شیخ فضل‌الله بی‌اندازه ضعیف شد. (۱)

شهر تهران از بیرون آرام ولی از درون در جوش و خروش بود گرچه بازارها و دکان‌ها باز و مردم به کارهای خود مشغول بودند، اما آشکار بود که منتظر فرصت هستند. پاره‌ای از رجال و مردم صاحب دولت، بیمناک از آینده در تدارک تنها وسیله نجات در آن زمان، یعنی پناه گرفتن در سفارتخانه‌های خارجی (عثمانی، روس و انگلیس) بودند. گزیده‌های عین‌الدوله هم‌چنان به پیگرد و بازداشت مبارزان ادامه می‌دادند. در همان روزها، مرد بنایی را که از ستمگری‌های دولت انتقاد کرده بود، شبانه در رختخوابش به ضرب گلوله به قتل رساندند. (۲)

بست‌نشینی، گره ناگشوده

همزمان با استقرار علما در قم، در تهران تحرکاتی برای بست‌نشستن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس صورت گرفت. گفته شده است که فردای روز استقرار علما در قم، ۴۰ تا ۵۰ نفر از طلاب و بازرگانان تهران در سفارت انگلیس پناه گرفتند. این کار به ناگهان چنان اوج گرفت که تعداد آنها روز بعد به سیصد نفر و طی

→ احتمال می‌رود اگر این خبر [مهاجرت علما به قم] به شهرستانها برسد اغتشاشات محلی درگیر شود.

۵-۶ روز به متجاوز از ۱۳۰۰۰ نفر بالغ شد.

توجه به این پدیده تلخ، که از زمان وقوع تا امروز، یکی از گره‌گاه‌های ناگشوده مانده تاریخ مشروطیت ایران است، از چشم‌اندازه اسناد رسمی بسیار عبرت‌آور است. سفیر بریتانیا در تهران خواست‌های پناه‌گزیدگان را همان روز به وزیر امور خارجه ایران اطلاع داد و از زبان آنها تصریح کرد که: تأمین جانی و مالی ندارند و از تعقیب و آزار سربازانی که دولت در شهر و بازار گمارده در زحمت و عذابند، معاملات رسمی تجار در غیبت علما تعطیل شده و آن‌ها قادر نیستند که قراردادهای خود را رسمیت دهند. مهمتر این که خواستار بنیاد گرفتن عدالتخانه‌ای هستند، که تحت سلطه و نفوذ مأموران دولتی نباشد. تأکید کرده‌اند که تا خواست‌های آنان تأمین نگردد، از سفارت انگلیس بیرون نمی‌روند.^(۱)

به خواست سفیر انگلیس این نامه را به نظر شاه رساندند. اما جواب آنرا باز عوامل عین‌الدوله نوشتند. جوابیه را وزارت امور خارجه فرستاد و در آن تقریباً همه چیز را منکر شد: شکایت بست‌نشینان را بی‌اساس خواند، در حالی که خون بیش از صد نفر کشته و زخمی هنوز از کف خیابان‌های تهران پاک نشده بود، مدعی شد که «به هیچ وجه تعرض نسبت به جان و مال این اشخاص نشده، خروج علما از تهران رابه قصد زیارت و بنابر رضایت خود آنها اعلام کرد و گفت که علمای دیگری برای انجام کارهای مردم هستند. ایجاد دیوانخانه را، آنهم بدون دخالت مأمورین دولتی، غیرممکن خواند و فراموش کرد که همین چندی پیش اعیلحضرت فرمان تشکیل عدالتخانه را صادر کرده‌است.^(۲)

۱. نامه گرانت داف به وزیر خارجه ایران، ۲۷ جمادی اول ۱۳۲۴، نقل از نهضت مشروطه بر پایه اسناد وزارت امور خارجه ص ۱۳۸.

۲. برگرفته از نامه وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس، همان مأخذ، ص ۱۴۲ - ۱۴۱.

همبستگی

به موازات فزونی گرفتن شمار بست‌نشینان در سفارت انگلیس، عده مهاجران در قم نیز هر روز افزایش یافت. شمار قابل توجهی از علمای شهرها خود را به قم رساندند و به علما پیوستند. به دنبال هجوم مردم به سفارت انگلیس، بازارها و فروشگاه‌ها تعطیل شد. جریان‌های متنوع و متعدد اجتماعی به بست‌نشینان و مهاجرین ملحق می‌شدند. به روایت ناظم‌الاسلام: زنها به بهانه این‌که شوهرانشان مدتی است در سفارتخانه مانده‌اند، دست به شورش و بلوا زدند، رجال و اغنیا که از سست شدن نظام حکومت به وحشت افتاده بودند، دسته‌دسته به سفارت هجوم آوردند. شهرت یافته بود که طایفه قاجاریه هم خیال پناه‌گزیدن به سفارت دارند. حتی محمدعلی میرزای ولیعهد، با انگیزه‌هایی که قبلاً به آنها اشاره کردیم، با مشروطه‌خواهان اعلام همبستگی کرد. بدنبال نشستی که با علمای تبریز ترتیب داد، تلگرافی به شاه مخیره کرد و از اقدامات علما و بست‌نشینان پشتیبانی و از اعمال دولت در کشتار مردم ابراز تنفر کرد و خواستار اعاده احترام و بازگرداندن علما به تهران شد. این همه نظام حکومت استبداد را دچار سرسام کرد.

سقوط عین‌الدوله

مظفرالدین شاه در نخستین واکنش خود، پاسخ مساعد و دل‌گرم‌کننده‌ای به تلگراف علمای تبریز داد و دو روز بعد عین‌الدوله را از صدارت معزول کرد. و میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه بود، به صدارت عظمی برگزید. (نهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ = هشتم خرداد ۱۲۸۴ ه. ش)

چگونگی برخورد مظفرالدین شاه با عین‌الدوله با روایاتی همراه است. یکی آن‌که ناظم‌الاسلام آورده است:

نایب‌السلطنه از طرف اعلیحضرت به اتابک گفت: جناب اتابک خوبست از صدارت استعفا بدهید. عین‌الدوله جواب داد: من تقصیری بر خود نمی‌بینم و از منصب و شغل خود استعفا نمی‌دهم. نایب‌السلطنه گفت: بس است. مگر خیال دارید تخم قاجاریه را از زمین براندازید؟ یک ساعت دیگر تامل جائز نیست. عین‌الدوله خواهی نخواهی استعفای خود را نوشت.^(۱)

دیگر روایتی است که در خاطرات ظهیرالدوله آمده است:

عین‌الدوله روز آخر که به حضور رفته بود، برای مرخصی، مجلس کربلا شده بود. اعلیحضرت همایونی گریه کرده بودند و یک انگشتر زمرد بزرگ خوبی که دست مبارک خودشان بوده است به اتابک مرحمت فرموده بودند.^(۲)

گول دولت را نمی‌خوریم

با تغییر صدراعظم، هیچ مشکلی حل نشد. نه بست‌نشینان از سفارت بیرون آمدند و نه مهاجران حاضر به بازگشت شدند. مظفرالدین‌شاه، مشیرالدوله را مأمور ساخته بود که ترتیب بازگشت علما را از قم فراهم سازد، اما کوشش‌های صدراعظم به جایی نرسید. بست‌نشینان در تلگرافی از مهاجران خواستند که: بدون اجراء مقاصد و اشاره ما، مراجعت نکنید و فریب نخورید. بهبهانی قاطعانه پاسخ داد که: آسوده خاطر باشید، ما فریب نمی‌خوریم.^(۳)

مهاجران در پاسخ به تلگراف شاه که آنان را به بازگشت به تهران دعوت کرده بود. تشکیل مجلس را عاجلاً در روز معین خواستار شده بودند. متحصنین سفارت نیز به سفیر انگلیس می‌گفتند: یک بار گول دولت را

۱. تاریخ بیداری، ج ۱، ص ۵۴۰.

۲. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۲۶، نقل از ایران و جهان،

ص ۱۰۳.

۳. متن هر دو تلگراف در تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۵۴۱ آمده است.

خورده‌اند و این دفعه دیگر حتماً باید تأمین داشته باشند... حاضر به قبول مواعید شاه نیستند، مگر این که دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلیس ضامن اجرای آن گردد. (۱)

پاسخ به وعده‌ای مضحک

روز ۱۳ جمادی‌الآخر، از سوی شاه دستخطی برای متحصنین فرستاده شد که: مجلس را افتتاح می‌کنم، اما فقط در تهران، نه در سایر بلاد ایران... و به عبارت اخری مجلس تابع اراده سلطانی باشد، نه آن که شاه ملزم باشد به اجرای حکم مجلس.

پاسخ مردم به این وعده مضحک شاه، خواندنی است:

ما چنین مجلسی لازم نداریم. مجلس باید حاکم مطلق باشد و شعوبات [شعب] آن در تمام بلدان و دهات و قرئ دایر باشد و چنانچه در قضیه‌ای مجلس حکم داد، باید اعلیحضرت آن حکم را حتماً امضاء و اجرا فرمایند. (۲)

گران‌ت داف، به خواهش مشیرالدوله کوشید تا هیئتی را از میان بست‌نشینان به ملاقات شاه بفرستد، ولی کوشش او به جایی نرسید. دستگاه استبداد از هر سو تحت فشار قرار گرفت. (۳)

فصلی جدید در حیات ایران

پس از کشمکش‌ها و آمد و رفت‌ها و چانه‌زدن‌های بسیار که شرح آن طولانی است، سرانجام مظهرالدین شاه بر فرمان «تشکیل مجلس شورای ملی» امضاء و مهر تأیید گذاشت، و با این امضاء فصل جدیدی در زندگی سیاسی مردم ایران گشوده شد.

۱. گزارش‌های مورخ اول و دوم اوت ۱۹۰۶ گران‌ت داف به ادوارگری، تاریخ استقرار،

ص ۷۷. ۲. تاریخ بیداری، ص ۵۴۸.

۳. گران‌ت داف می‌نویسد: بقرار اطلاع افراد پلیس و سرباز تهدید کرده‌اند که به متحصنین سفارت خواهند پیوست (تاریخ استقرار... ص ۷۸).

در فرمانی که روز چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ. ق، چهاردهم مردادماه ۱۲۸۵ شمسی صادر شد، آمد که:

مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاربه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه، در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود.

این فرمان مورد قبول مردم قرار نگرفت. اطلاعیه‌های حاوی فرمان راز درودیوار کردند و پاره کردند. در این فرمان تشکیل مجلس شورای ملی «عطیه‌ای» قلمداد شده بود که «شخص همایون» شاه به رعایای خود اعطا می‌کرد. در حالی که مردم با قیام و کوشش و جانفشانی خود، آزادی راز شاه و عمال او گرفته بودند. دیگر این که آن توده مردم که با پایداری و استقامت خود، نهضت را برپای داشته بودند، در این فرمان به حساب آورده نشده بودند و تنها از درباریان و اعیان و اشراف سخن در میان بود.

دستخط تکمیلی

دستخط مظفرالدین شاه برای رفع نارسایی فرمان مشروطیت دو روز بعد (۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ. ش شانزدهم مرداد ۱۲۸۵ شمسی) صادر شد، که در آن به صراحت از «تأسیس مجلس منتخبین ملت» سخن رفته بود که کسروی می‌نویسد:

مردم این را پذیرفتند و به جشن و شادمانی برخاستند. همان روز از سفارت رو به پراکندگی آوردند و بازارها را باز کردند و به چراغانی پرداختند. سه شب در شهر جشن و چراغانی باشکوهی می‌بود. (۱)

مجلس چند گاهه

در مجلس موقت که برای گفتگو پیرامون نظام نامه انتخابات روز ۲۶ مرداد (۲۷ جمادی‌الثانی)، در ساختمان مدرسه نظام تشکیل شد متجاوز از دو هزار نفر

شرکت کردند. این عده را سران نهضت، گروهی از مردم مبارز، وزیران، درباریان و علما تشکیل می دادند، کسروی این مجلس را «نشست چند گاهه» نامیده است. مشیرالدوله در این مجلس گفت که: مظفرالدین شاه قصد دارد «ابواب نیک بختی و سعادت به روی قاطبه اهالی با شور و اصلاحات لازمه که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوشبختی ملت است، به موقع اجرا گذاشته شود. او تصریح کرد که این خیال شاهانه بدون همدستی و معاونت مردم ایران تحقق پذیر نیست. او وعده داد که «اولیای دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که لایحه قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی از چهاردهم جمادی الاخر مرتب و اعضای مجلس ملی در تهران جمع و به افتتاح این مجلس مبادرت شود.^(۱)

پیشرفت کار تا همین مرحله، موجب هیجان و تحرک ویژه‌ای در مردم شده بود. همه می کوشیدند درباره چگونگی کار بیندیشند و اظهار نظر کنند.^(۲)

پشیمانی مظفرالدین شاه:

مجلس موقت در طی جلساتی نسبتاً فشرده (دو روز در هفته)، نظامنامه انتخابات را نوشت و برای امضای مظفرالدین شاه فرستاد. ولی از امضای او خبری نشد. خبر رسید که استبدادطلبان، شاه را از اعطای مشروطه پشیمان کرده‌اند و لذا او از امضای نظامنامه خودداری می کند. حتی گفته می شد که در نظر دارد عین الدوله را دوباره بر صدارت بنشانند و کارها را به دست او سپارد. سر جنبانان و سلسله داران

۱. برگرفته از گفتار مشیرالدوله در مراسم افتتاح مجلس موقت، نقل از تاریخ مشروطه، ص ۱۲۲.

۲. کسروی این پدیده را «یکی از سبکسری‌های ایرانیان، به ویژه تهرانیان» می شمارد و می گوید: همین که دو کس به کاری برخاستند صدها دیگران به آن برخیزند، در این هنگام نیز صد کس شبنامه می نوشتند و هرکس دانسته‌های خود را بیرون می ریختند. به جای آن که در پی یادگرفتن باشند و بدانند مشروطیت چیست و اکنون که آنرا به دست آورده‌اند چکاری باید بکنند و از چه راهی پیش روند، میدان یافته به خودنمایی می کوشیدند (ص ۱۲۳ - ۱۲۲).

استبداد، نظیر امیربهادر جنگ، نصرالسلطنه (سپهدار تنکابنی بعدی) و حاجب‌الدوله و مخالفت‌های آنان زبانزد مردم بود. مردم برآن شدند تا این چند سرسپرده استبداد را از ایران بیرون کنند.

سرانجام واکنش مردم تأثیر خود را بخشید. شاه روز هفدهم شهریور (۹ رجب) نظامنامه را امضاء کرد.

در راه تشکیل مجلس

در حالی که انبوهی از توطئه و کارشکنی‌های درباریان و هواداران استبداد برگرداگرد حرکت مشروطه‌خواهی کشیده شده بود. مقدمات اجرای انتخابات برای تشکیل «اولین مجلس ملی» فراهم می‌شد.

شاهزادگان قاجاری ورقه رأی را برای انتخاب نامزدهای مجلس تحویل نمی‌گرفتند. این امتناع که در اصل کارشکنی در مسئله انتخابات بود، موجب سروصدای مجدد در میان مردم و رهبران جنبش شد. علاوه بر این، مردم شهرهای ایران را از آن چه در پای تخت رخ می‌داد بی‌خبر گذاشته بودند. تلگرافخانه به دستور دولت از مخابره تلگراف به شهرها خودداری می‌کرد، مردم شهرها از دستخط‌های شاه خبر نداشتند، از نظامنامه انتخابات خبر نداشتند، نامزدهای نمایندگی را برنگزیده بودند، هنوز در شهرها بساط استبداد برپای بود. حکام خودکامه همچنان در اعمال خود دست باز داشتند.

این وضع حاکی از آن بود که تظاهر دولت به مشروطه‌خواهی در تهران نیز عمق و ریشه ندارد و برآنست تا اگر فرصتی پیش آید بساط کار را در تهران نیز برچینند.

تلاش‌های تبریز

مظفردین‌شاه با همه سستی و بیماری به تلاش‌های مردم، کمابیش روی خوش نشان می‌داد. به روایت ناظم‌الاسلام کرمانی او روزی درباریان و شاهزادگان

قاجاری را فراخواند و آنها را بخاطر کارشکنی در پیشرفت کار مشروطه سرزنش کرد. مجموع حوادث نشان می داد که دولت با مردم و مسئله مشروطه بازی می کرد تا مردم به تدریج سرد شوند و دنباله کار را رها سازند. در میان شهرهای ایران، در تبریز بیش از دیگر ولایات جنبش مشروطه خواهی نمایان بود. از همان آغاز آوازه مشروطه خواهی، صف آراییی نیروها و شکل بندی آنها آغاز شده بود.

«انجمن اسلامی» و «انجمن حقیقت»، با دو دیدگاه کاملاً متفاوت به تشکل گروههای خود پرداختند. انجمن حقیقت همان انجمنی بود که سرانجام سنگر مبارزات ستارخان و دیگر مجاهدان مترقی آذربایجان شد. در این انجمن گروههای کارکشته و فداکاری از سوسیال دمکرات های ایرانی مقیم قفقاز جای داشتند که برای تحقق در استقرار مشروطیت به ایران بازگشته بودند. این انجمن بوسیله مردان فداکار و سازماندهی چون «علی موسیو» رهبری می شد.^(۱)

کارشکنی دولت و دربار در کار اجرای انتخابات در تبریز جنب و جوش ویژه به وجود آورد. عده ای با سر دستگی «میرهاشم»، از روحانیان آن شهر به کنسول خانه انگلیس در تبریز تحسن گزیدند. رهبری جنبش اعتراض آمیز مردم به زودی از کف افراد فرصت طلب و مشکوک خارج شد و به دست نیروها و انجمن های مترقی افتاد.

موش و گربه بازی ولیعهد

داستان تحسن و اعتراض مردم تبریز به زودی در تهران به آگاهی مظفرالدین شاه رسید. وی به وسیله محمدعلی میرزای ولیعهد اجازه اجرای

۱. کربلایی علی را از آن جهت «موسیو» می نامیدند که زبان فرانسه را خوب می دانست. او ابتدا از تجار روشنفکر و مبارز آذربایجان بود. گفته شده که او تاریخ انقلاب فرانسه را به خوبی مطالعه کرده بود و از آن در جریان تبلیغ مثال ها می زد. «مرکز غیبی» که بازوی نظامی نهضت مشروطه در تبریز بود، به همت او پای گرفت. برای آگاهی از احوال او رک: تاریخ مشروطه ایران و دیگر کتب مربوط به مشروطه.

انتخابات و برگزیدن نمایندگان را برای اهالی تبریز صادر کرد. اوضاع و شرایط کار به گونه‌ای بود که ولیعهد هم از سر ناچاری ضمن ابلاغ فرمان پدر، اعلام کرد که مجلس شورای ملی را من هم تصدیق دارم و اجرا خواهم نمود. و به ولایات جزء هم اعلام خواهد شد. باید توجه داشت که تظاهر ولیعهد به مشروطه‌خواهی از سر اجبار بود. زیرا هنوز ولیعهدی خود را از سوی عواملی که اشاره کردیم در خطر می‌دید. اما به محض برطرف شدن آن خطر، دشمنی خود را آغاز کرد.

او پس از این که کار انتخابات و گزینش نمایندگان به انجام رسید، به انجمن تبریز پیچید و دستور انحلال آنرا داد. در واقع انجمن تبریز با فعالیت‌ها و کوشش‌های ثمربخش خود دشمنی محافل درباری و ارتجاعی را علیه خود برانگیخته بود. واکنش شدید آزادی‌خواهان در برابر ولیعهد و هشدار آنها در باب این که حتی اگر کار به جنگ و خونریزی برسد، به انحلال انجمن تن در نخواهند داد، ولیعهد را به عقب نشینی واداشت.

کسروی معتقد است که تحركات تبریز، دولت و دربار را در تهران از سستی و بی‌تفاوتی بیرون آورد و موجب شد تا کار انتخاب نمایندگان و افتتاح مجلس هرچه زودتر سامان یابد.^(۱)

اولین جلسه، اولین مجلس

سرانجام با همه مخالفت‌های دربار و دولت، انتخابات برگزار شد و نمایندگان مجلس برگزیده شدند. روز یکشنبه ۱۴ مهر ماه ۱۲۸۵ شمسی، (۱۸ شعبان) مجلس گشایش یافت. نمایندگانی که به مجلس راه یافتند، از این گروهها برگزیده شده بودند: از شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلاب هر گروه چهار نفر، از بازرگانان ده نفر، از

۱. برای آگاهی از دشمنی‌های محمدعلی میرزا با مشروطه ر.ک: ستارخان، سردار ملی و نهضت مشروطه، ص ۱۶۰ به بعد.

زمینداران و کشاورزان ده نفر، از پیشه‌وران سی و دونفر از زردشتیان یک نفر. مظفرالدین شاه در روز افتتاح در مجلس حضور یافت. چون درد پا داشت وی را در صندلی چرخدار به کاخ گلستان، که اولین جلسه اولین مجلس شورای ملی ایران در آن تشکیل یافته بود، آوردند.^(۱) خطابه‌ای که به دستور شاه تهیه شده بود، وسیله نظام‌الملک خوانده شد.^(۲) فرازهایی از نطق او را، که به هر حال نظرگاه‌ها و انتظارات او را از دولت مشروطه باز می‌گوید می‌آوریم:

... زهی روز مبارک و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است، مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد... مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است... امروز روزی است که بر و داد و اتحاد مابین دولت و ملت افزوده می‌شود، و اساس دولت و ملت بر شالوده محکم‌گزارده می‌شود... روزی است که روسای محترم ملت و وزرای دولت خواه... هیچ منظوری نداشته‌باشند جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته می‌دانید که این است اساس مقدسی که به ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و به اغراض نفسانی، فاسد نگردد...

۱. به دستور مظفرالدین شاه، مشیرالدوله صدراعظم دعوت‌نامه‌ای برای نمایندگان سیاسی و خارجی، نمایندگان انتخاب شده، شاهزادگان، امرا و رجال به این مضمون فرستاد: ... یوم یکشنبه ۱۸ شعبان، سه ساعت به غروب مانده در عمارت گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد. مستدعی است برای درک سعادت حضور همایونی شرف حضور به هم رسانید (تلاش آزادی، ص ۸۹).

۲. در غالب منابع مربوط به مشروطه آمده که نطق افتتاحیه شاه را نظام‌الملک خوانده است. اما استاد باستانی پاریزی می‌نویسد: مظفرالدین شاه با وجود ضعف فراوان و ناخوشی که داشت، شخصاً در کاخ گلستان در اطاق برلیان خطابه افتتاحیه را ایراد کرد. (تلاش آزادی، ص ۸۹). در جلسه افتتاحیه نمایندگان سیاسی خارجی مقیم ایران حضور داشتند. حتی «موسیونوز و پریم و چند نفر دیگر از مسیحیان کلاه بخارایی ایرانی برسر گذاشته و جبّه ترمه پوشیده، در صف وزراء ایستاده بودند. (ناظم‌الاسلام، ج ۱، ص ۶۴۹).

دست خدا همراه شما، بروید مسئولیتی را که برعهده گرفته‌اید با صداقت

و درستی انجام دهید...^(۱)

x بدین ترتیب ایران مشروطه شد و مجلس شورای ملی، با عنوان «عدل مظفر»

برپیشانی در ورودی خود، به نشانه قدردانی از مظفرالدین‌شاه، پا گرفت.

روزهای آخرین

مجلس اول، هرچه بود، وظایف تاریخی دشواری در پیش داشت. می‌بایست در بحبوحه مخالفت‌ها و کارشکنی‌های آشکار و نهان درباریان، در مرحله نخست، موجودیت خود را به اثبات برساند و بقبولاند و قانون اساسی را تدوین و تصویب کند... قانون عمده خرابکاری‌ها و کارشکنی دربار ولیعهد در تبریز بود. ادعاها و سوگندهای محمدعلی میرزا در همگامی با مجلس مشروطه از سر اخلاص نبود. بیماری شاه موجب تحركات تازه‌ای از سوی شعاع‌السلطنه، رقیب او شده بود. ولیعهد می‌کوشید تا کینه‌های خود را نسبت به مشروطه و مجلس، آشکار نکند...

کارنامه مجلس اول با عمر کوتاهی که داشت، با توطئه‌های رنگارنگی که برایش تدارک دیده بودند، و مشکلاتی که دوستان آگاه و ناآگاه برایش به وجود آوردند، و با ترکیب شگفت و پر تناقضی که داشت، کارهایی کارستان کرد، به گونه‌ای که حتی تحسین دشمنان خود را برانگیخت...

فصل هفدهم

روزهای آخرین

ترکیب نخستین مجلس

نخستین جلسهٔ مجلس شورای ملی در همان روز افتتاح (۱۸ شعبان، ۱۴ مهرماه) در مدرسه نظام تشکیل شد. زمان این اولین نشست چندان طول نکشید و نمایندگان، به بهانه این‌که: دیروقت است، جلسه را ختم کردند و قرار روز بعد را گذاشتند.

نمایندگانی که در این نخستین مجلس شورای ملی گرد هم آمده بودند، ترکیب جالبی داشتند. شاهزاده‌های قاجاری، دوله‌ها و سلطنه‌ها، علما و طلبه‌ها، معین‌التجارها و امین‌الضرب‌ها، در کنار کتابفروشان و خیاط و سقط‌فروش و بنا و

یخدان ساز و... نشسته بودند. (۱)

این افراد نمایندگان طبقات خود بودند و نشستن آنها در کنار هم، در آن مجلس، معنی دار بود کسروی، سؤال جالبی را در این زمینه مطرح می‌سازد:

در این فهرست [نام‌های نمایندگان] آن چه می‌باید نیک دید نام‌های وثوق‌الدوله و مخبرالملک و دیگر این‌گونه لقب‌داران است. اینان مردان بنامی می‌بودند و برخی از ایشان از جهان آگاه و خودکسان کاردانی شمرده می‌شدند. ما می‌پرسیم: آیا اینان را دل به کشور و توده می‌سوخت و هواخواه مشروطه می‌بودند؟ اگر چنین است پس چرا در آن کوشش‌ها که دو سید و همراهان ایشان در راه رسیدن به مشروطه می‌کردند، اینان همراهی نمودند و در آن روزهای سخت کمترین یآوری نشان ندادند؟ اگر هواداران مشروطه نمی‌بودند. پس چگونه اکنون به دلخواه نمایندگی مجلس را پذیرفتند؟ پیداست که اینان را خواست‌های دیگری در دل می‌بوده و یا جز در پی سودجویی نمی‌بوده‌اند... (۲)

۱. ذکر نام یکی دوتن از هر طبقه ضروری است: از شاهزادگان؛ امجدالسلطان، معظم‌الملک...، از علما و طلبه‌ها: حاج شیخ علی نوری، میرزا طاهر تنکابنی...، از بازرگانان: حاج حسین آقا امین‌الضرب، حاج معین‌التجار بوشهری، وثوق‌الدوله، محقق‌الدوله، مخبرالملک...، از اعیان و لقب‌داران: صنیع‌الدوله، احتشام‌السلطنه، سعدالدوله، عون‌الدوله، مشارالملک، دبیرالسلطان...، از پیشه‌وران: میرزا محمد کتابفروش، میرزا ابراهیم خیاط‌باشی، شیخ حسین سقط‌فروش، حاج سید آقا تیرفروش، مشهدی باقر بقال، حاج علی اکبر پلویز، استاد غلامرضا یخدان ساز، سید مهدی دلال... (برگزیده از تاریخ مشروطه، ص ۱۶۸). پس از دوسه جلسه، مجلس از مظفرالدین شاه درخواست جایگاهی برای مجلس کرد و او کاخ بهارستان را که میرزا حسین خان سپهسالار در کنار مسجد و مدرسه خود ساخته بود، به مجلس داد در آن مجلس چون میز و صندلی نبود، همه به روی زمین می‌نشستند. در چند جلسه آغازی سخن از نان و گوشت تهران و... بود و کم‌کم به مباحث جدی پرداختند (همان مأخذ، ص ۱۷۱ - ۱۷۰).

۲. تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۶۹ - ۱۶۸.

نیرنگهای نهانی محمدعلی میرزا

هرچه بود، این مجلس وظیفه تاریخی دشواری در پیش داشت. و می‌بایست وظایف یک مجلس مؤسسان را انجام بدهد، می‌بایست در بحبوحه مخالفت‌ها و کارشکنی‌های آشکار و نهان درباریان در حله نخست موجودیت خود را بر آنها بقبولاند. به تدوین قانون اساسی پردازد.^(۱)

کانون عمده مخالفت‌ها و کارشکنی‌های آشکار و نهان، در تبریز و دربار ولیعهد بود. محمدعلی میرزا که هنوز خیالش از سوی مدعیان و رقیبان سلطنت راحت نشده بود، به گونه آشکار قادر به ابراز مخالفت با مشروطه نبود، اما در نهان از کج‌تابی و توطئه باز نمی‌ایستاد. او که در نخستین نبرد با مشروطه کمر به تعطیل انجمن تبریز بسته ولی ناکام شده بود، در پی فرصت بود کسروی می‌نویسد:

محمدعلی میرزا از ایستادگی و نبرد آشکار نومید گردیده در نهان به کارشکنی‌هایی می‌پرداخت و کسانی از پیرامونینش که سیدمحمدزیدی و مفاخرالملک و مفاخرالدوله و دیگران می‌بودند، آسوده نمی‌نشستند، و در سایه بدخواهی‌های اینان بود که در پیرامون شهر نایمنی پیدا شده و کسی به جلوگیری بر نمی‌خواست.^(۲)

وقتی گزارش کارشکنی‌های محمدعلی میرزا به تهران رسید، «آقای طباطبایی به جناب صدراعظم گفت که اخباری که از تبریز می‌رسد کاشف آنست که ولیعهد مایل به مجلس نیست و اخلال می‌کند. جناب صدراعظم اطمینان داد و قول داد که مخالفتی از ولیعهد ظاهر نگردد و تلگراف رمز به ولیعهد مخابره کرد»^(۳) اما محمدعلی میرزا، فریبکارانه منکر توطئه‌ها بود و حتی مدعی شده که:

... صدور دستخط تلگرافی [مظفردین‌شاه مبنی بر موافقت با انتخابات]

۱. برخی بررسی‌ها پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، ص ۱۰۳.

۲. تاریخ بیداری...، ص ۶۴۷.

۳. تاریخ مشروطه، ص ۱۸۳.

را برحسب خواهش جماعت، من خودم استدعا کردم و صادر شد... همان دستخط را توسط قونسول انگلیس به مردم داده و آنها را از قونسول خانه بیرون آورده، با شادی تمام بازار را باز کردند و الآن چهارشب است مشغول چراغانند و روزهم مشغول تعیین وکلا هستند...^(۱)

این ادعاهای ولیعهد از سر اخلاص نبود. بیماری شاه موجب شده بود تا شعاع السلطنه، رقیب محمدعلی میرزا، به تکاپو افتد. در واقع احتمال این که مجلس مشروطه از وی در برابر محمدعلی میرزا پشتیبانی کند، او را سخت مضطرب می ساخت.^(۲) از این رو می کوشید کینه های درونی خود را نسبت به مشروطه آشکار نکند. پس به ناچار در مقابل گله و هشدار بهبهانی، وحشت زده به تکاپو برخاست نامه ای برای بهبهانی به تهران فرستاد و توطئه ها را تکذیب کرد:

به ذات پروردگار قسم است که این مطلب به کلی خلاف و بی اصل است. و من از خدا می خواهم که ان شاء الله این دولت و ملت ترقی کرده و رفح این مذلتها بشود...^(۳)

گفته شده بود که او برای مشوب کردن ذهن علما، کسانی را به عتبات فرستاده است. این را نیز منکر شد:

به سر جدت قسم که اگر آدمی به عتبات فرستاده باشم. اگر من آدم به عتبات فرستاده باشم، در پرده نخواهد ماند... برای چه باید من مخالف این عقیده و منکر آبادی مملکت باشم؟^(۴)

با این همه، مجلس به کار خود ادامه می داد، جلسات آن از حالت انفعالی روزهای

۱. تاریخ بیداری...، ص ۶۴۷.

۲. باید گفت که این احتمال بسیار ضعیف بود. زیرا شعاع السلطنه عنصر بسیار رذل و بدنامی بود. مردم جنایات او را در فارس فراموش نکرده بودند و او را بمراتب بدتر از محمدعلی میرزا می دانستند.

۳ و ۴. ر.ک: ستارخان، سردار ملی و نهضت مشروطه، ص ۱۷۰.

اول بیرون آمده بود و کارها را تقریباً با قدرت پیش می‌برد. واقتدار خود را به دولتیان؛ که آنرا آلت دست خود می‌پنداشتند، تفهیم می‌کرد.

داستان سومین وام

نخستین نشانه اعمال قدرت مجلس در جریان تقاضای دولت مبنی بر دریافت وام از روس یا انگلیس بازتاب یافت. روز شنبه ۱۸ آبان ماه، مخبرالسلطنه قصد دولت رامبنی بر دریافت سومین وام از روس یا انگلیس در مجلس عنوان کرد. گویا در نهران قرار کار را نیز گذاشته بودند. به روایت کسروی:

مخبرالسلطنه نامه‌ای از صدراعظم بیرون آورد که: شما به مجلس شورا بروید و از سوی دولت پیام برید که دولت بیست کرور تومان در درون کشور و بیرون آن وام دار است. که می‌باید بپردازد. برای پرداختن آن با دو دولت گفتگو کرده و آنها برای دادن وامی به همان اندازه آماده گردیده‌اند... ولی باید نمایندگان رأی دهند. [رأی] آنان را گرفته بیاورید.^(۱)

مجلس در مقابل این خواست دولت، که به آن صورت تحکم آمیز هم مطرح شده بود، واکنش سختی نشان داد. پس از سخنان افشاگرانه معین‌التجار بوشهری که زبان‌های قرارنامه وام را برشمرد و در همان حال ادعای دولت را مبنی بر داشتن قرض نادرست خواند، فریاد نمایندگان بلند شد که: مردم نمی‌توانند خانه و لانه خود را به گرو دهند برای آن که امیر بهادر جنگ و فلان دبیر و فلان وزیر پول می‌خواهند. در بیرون از مجلس نیز طوفانی برخاست. در یکی از شبنامه‌های ژلاتینی، خطاب به مظفرالدین شاه آمده بود:

ای پادشاه اسلام! این دفعه محض اتمام حجت می‌گوئیم که گوش به سخنان عدوانه این وزراء ظلم مده... این‌ها همان وزراء بدبخت می‌باشند که در

عرض این ۱۰ - ۱۲ ساله دولت را هفتاد کرور مقروض خارجه نمودند... ملت فلک زده را به این روز تیره دچار ساخته‌اند، تمام سرحدات و معادن را به خارجه فروخته‌اند و دولت را گدای خانه‌نشین کرده‌اند.^(۱)

دنبالاً همین واکنش بود که به پیشنهاد تأسیس بانک ملی انجامید و آن داستانی دلکش و مفصل است.^(۲)

طرح قانون اساسی

نمونه درخشان دیگر از اعمال اقتدار مجلس در هنگام طرح متن قانون اساسی جلوه گر شد. این طرح که می‌باید هرچه زودتر تهیه و به صحنه شاه و ولیعهد رسانیده شود، سرگذشت پرهیجانی یافت.

در کمیسیونی که مأمور تهیه این طرح بود، درباریانی مثل: مخبرالسلطنه، میرزا احسن خان مشیرالملک و مؤتمن‌الملک (پسران مشیرالدوله صدراعظم) و صنیع‌الدوله عضویت داشتند. ماهیت متنی که آنان تهیه کردند معلوم بود. پس هنگام طرح در مجلس با واکنش تند نمایندگان و تماشاچیان روبرو شد. گزارش سر اسپرینگ رایس سفیر بریتانیا که در کانون مسائل و تا حد زیادی آگاه از تحركات و تحریکات پشت پرده بوده‌است، جالب است:

مسئله مهم‌تر از همه موضوع تنظیم قانون اساسی است. تا زمانی که دولت قانون اساسی را رسماً نپذیرفته است، هیچ کار اساسی انجام پذیر نخواهد بود و هر آن بیم آن می‌رود که هرج و مرج بروز کند. شایع بود که ولیعهد با قانون اساسی تنظیم شده، مخالف است و یقین بود که درباریان تا آنجا که در قدرت دارند خواهند کوشید شاه را از توشیح آن مانع شوند.^(۳)

۱. نقل از تاریخ بیداری...، ج ۲، ص ۷.

۲. داستان تأسیس بانک ملی را در ستارخان، سردار ملی و...، ص ۱۷۱ مطالعه فرمائید.

۳. تاریخ استقرار...، ص ۱۶۰.

اما چنان که می‌دانیم در این ایام ولیعهد از خطری که جانشینی او را تهدید می‌کرد در هراس بود و ناچار، خود را هوادار مشروطه و قانون اساسی نشان می‌داد.

در راه نابودی مجلس

این وضعیت در موضع‌گیری سایر مخالفان هم بی‌تأثیر نبود. هواداران استبداد در همان حال که با تمام قوا کمر به نابودی نوزاد مشروطه بسته بودند و به روایت سفیر انگلیس «علاقه به از بین رفتن مجلس داشتند و پول‌های عمده برای حصول این نتیجه خرج می‌کردند و تاکتیک آنها هم تا مدتی موفقیت‌آمیز بود»^(۱)، در وحشت از غلبه قدرت آزادی‌خواهان ناچار بودند قدرت مجلس را که ناشی از حمایت گسترده مردم بود، جدی بگیرند. در ارزیابی قدرت مجلس، سخنان رایس جالب است:

این مجلس در مقابل تلاش‌های قطعی که برای از بین بردن آن، بوسیله ایجاد تشتت و نفاق بین اعضای آن، به کار می‌رفت و با این‌که برخی از نمایندگان و دست‌کم یکی از مجتهدین بزرگ به دشمنان آن پیوسته بودند، معه‌ذا باقی و برقرار ماند. قدرت مجلس فی‌نفسه چندان مهم نیست. لیکن روحیه قوی و مصمم و وطن‌پرستی عده‌ای از اعضای آن که اراده خود را بر احساسات عمومی تحمیل کرده‌اند فعلاً به اندازه‌ای قوی است که نمی‌توان آنرا نادیده گرفت. ولیعهد ظاهراً تصمیم خود را گرفته است که علی‌رغم تمایلات شخصی خودش، دست به دست رهبران نهضت داده و موقتاً هم که باشد خود را در رأس نهضت عمومی قرار دهد.^(۲)

۱. همان مأخذ.

۲. نامه رایس به سرادواردگری، همان مأخذ، ص ۱۶۱.

نکته جالب دیگر در گزارش سفیر انگلیس وجهه نظر سیاست‌بازان اروپا؛ که رایس آنرا «افکار عمومی اروپایی‌ها» می‌نامد، نسبت به مجلس شورای ملی ایران است:

افکار عمومی اروپایی‌ها به هیچ‌وجه با مجلس، که از نفوذ و سلطه بیگانه بیم دارد، موافق نیست. و عقیده عمومی بر این است که دیر یا زود مجلس از بین رفته و ظرف یکی دو سال ولیعهد خواهد توانست از رویه سلطان عثمانی در مورد روابطش با پارلمان خود تبعیت نماید.^(۱)

رایس سرانجام به این نتیجه می‌رسد که:

بنظر اینجانب اوضاع و احوال دلالت دارد بر این‌که نهضت عمومی نه تنها نیرومند است، بلکه قادر به کنترل و نگهداری خودش هم می‌باشد و رئیس مملکت هم تشخیص داده‌است که راه عاقلانه‌تر این است که از این نهضت اطاعت نماید. نه این‌که با آن مخالفت ورزد.^(۲)

محمدعلی میرزا در تهران

مظفرالدین شاه بیمار بود و در حالت نیمه‌هوشیار و بیشتر خواب‌آلوده، در جریان رخدادها قرار می‌گرفت. افزایش بیماری، شاه را دوباره به یاد فرنگ انداخت. روز هشتم آذر (۱۳ شوال) طی تلگرافی به ولیعهد اطلاع داد که قصد سفر فرنگ دارد. و از وی خواست که برای اداره امور به تهران بیاید.

برای محمدعلی میرزا، که از کانون حوادث علیه خویش دور بود، فرصتی طلایی پیش آمد. پس با شتاب بسیار خود را به تهران رسانید. بقول کسروی «تبریز از شر او رهایی یافت و تهران گرفتار کارشکنی‌های او شد».^(۳)

محمدعلی میرزا موقعی وارد تهران شد که طرح قانون اساسی در مجلس موضوع

گفتگو بود، گفتیم که عده‌ای از درباریان طرح اولیه را تهیه کرده بودند. رایس گزارشی از آخرین مرحله طرح قانون اساسی در مجلس، به نقل از «یکی از کارگردان‌های اصلی این واقعه» داده است که خواندنی است:

وی [کارگردان اصلی] اظهار داشت: در پایان تشکیل جلسه، که طی آن با هیئت نمایندگی مجلس توافقی به دست آوردیم، چنین پنداشتیم که تمام اشکالات مرتفع و کار تمام است. لیکن وقتی همراه هیئت نمایندگی مجلس به مجلس شورا بازگشتیم و تصمیم متخذه (درباره قانون مربوط به تشکیل مجلس سنا) را اعلام کردیم نخست سکوت برقرار شد و آنگاه یکی از میان جمعیت تماشاچیان فریاد زد که: به مجلس خیانت شده است و مجلس به شدت متشنج شد که به جمعیت خارج از مجلس نیز سرایت کرد و به زودی واضح شد که مردم پیشنهاد ما را نخواهند پذیرفت... از این رو موافقت کردیم پیشنهادمان را تغییر دهیم و ولیعهد هم در پذیرفتن آن چه که ما لازم دانستیم اشکال و ایرادی نکرد و مردم نیز آن چه را که نسبت به آن توافق کرده بودیم، پذیرفتند. «لذا زمینه کار برای توشیح ملوکانه آماده گشت».^(۱)

مضمون اختلاف در باب مجلس سنا بر سر قدرت این مجلس بود. به نوشته کسروی «خواست درباریان این بود که مجلس سنا را چنان گردانند که دارالشورا زیر دست او باشد و ارج بیشتر را آن مجلس دارد» اما نمایندگان مجلس به پایداری برخاستند.

خودداری، سپس تسلیم

اوج کشاکش بین دو جناح موقعی بود که قانون اساسی برای امضاء شاه فرستاده شده بود. درباریان با وسایل گوناگون شاه را از امضاء باز می داشتند. رایس می گوید: وقتی حامل سند قانون اساسی وارد شد و شاه دریافت که برای توشیح

آورده شده، با گفتن این ضرب‌المثل که: رأی العلیل، علیل از امضای آن خودداری نمود.^(۱)

اما مقاومتی که درباریان به مظفرالدین شاه تحمیل کرده بودند، بیهوده بود. شاه آنگاه که از هیجان و خشم مردم آگاه شد، ولیعهد و صدراعظم را احضار کرد و در حضور آنان، قانون اساسی را امضاء کرد. مخبرالسلطنه هدایت، از وضعیت جسمی و روحی مظفرالدین شاه در این روزهای حساس و چگونگی امضای قانون اساسی گزارش جالبی داده است:

... قانون حاضر شد. وثوق الدوله نزد صنیع الدوله آورد. فرمودند نگاه بکنم. یک ماده را تغییر دادم. نوشته شده بود که وزرا حق ندارند دستخط شاه را عذر عمل خود قرار بدهند. نوشتم وزراء حق ندارند برای عذر خود دستخط صادر کنند. ولو این که سعی شده بود در قانون چیزی زننده نباشد باز برای هر شاهی، سلب اختیارات از خود تلخ است. گرفتن امضاء را به وزیر همایون واگذار کردیم که به مزاح قانون را به عرض برساند. دغدغه از اطراف بسیار می شد. قانون به امضاء رسید.^(۲)

کارنامه درخشان

حاصل این همه کوشش و کشش و رنج و زخم و خون، تشکیل مجلس شورای ملی ایران بود. آن چه که محمدعلی شاه بر سر این مجلس آورد موضوع کتاب ما نیست، اما اشاره به این نکته ضروری است که کارنامه مجلس اول، با عمر کوتاهی که داشت و با توطئه‌های رنگارنگی که برایش تدارک دیدند و مشکلاتی که دوستان آگاه و ناآگاه برایش به وجود آوردند، و با ترکیب شگفت‌انگیز و پرتناقضی که داشت، کارهایی کارستان کرد، به گونه‌ای که حتی تحسین دشمنان خود را برانگیخت.

۱. همان مأخذ.

۲. خاطرات و خطرات، ص ۱۴۴ - ۱۴۳.

شادروان محمود محمود که نگاهی منفی به مشروطه دارد، نوشته است:
 حقیقتاً اسباب حیرت است که در عرض دو سال با مخالفت‌های جدی و
 مؤثر شاه و درباریان و دولت ظالم و جابر تزاری، این همه کارهای اساسی
 صورت دادند. (۱)

نفس آخرین

مظفرالدین شاه در چندگامی مرگ ایستاده بود. پس از امضای قانون اساسی نه
 دیگر کاری در این دنیا برایش باقی مانده بود و نه کسی کاری با او داشت.
 انتظار آزادی خواهان از او، همین امضایی بود که بر قانون اساسی نهاد. انتظار
 ولیعهد، پادشاه شدن بود که با مرگ مظفرالدین شاه تحقق می‌یافت. هیچ کس دیگر
 امیدی به زنده ماندن او نداشت. گزارش مخبرالسلطنه هدایت از اوضاع جسمی شاه
 در آخرین روزهای زندگی‌اش حاکی است که:

... مرض کلیه شاه شدت کرد، نه شاه حال مسافرت فرنگ را داشت و نه
 وضعیت اجازه می‌داد. دکتر دامش آلمانی را که متخصص بود خواستند.
 آنچه کردند از علاج و از دوا رنج افزون گشت و حاجت ناروا
 چهل شب من مجاور کاخ گلستان بودم و جهنم می‌گذشت. یک شب تا
 صبح پای رختخواب شاه نشسته‌ام و از ژاپن حکایت کرده‌ام. بیشتر هم
 حسب الامر از درخت‌ها صحبت کرده‌ام. در صورتی که علم نبات‌شناسی، جنبه
 ضعیف من است، سرم را پائین کرده‌ام، چشمم را به قالی دوخته‌ام، خانم‌ها در
 چادر نماز دور رختخواب نشسته‌اند. گاهی تصور می‌رفت که شاه خوابش برده
 باشد، سکوت می‌کردم و آرزوی فرار، این طور نبود، می‌فرمودند: بگو. روز به
 روز حال شاه بدتر می‌شود و رقت‌آور است. دکتر دامش اظهار کرد که شاه

هفته‌ای بیشتر دوام نخواهد کرد...

دو روز قبل از فوت بنام شاه را پاشویه کنند. طاس و طشت حاضر شد. حال شاه تنفرآور است. پاهای جوش کرده و از همه بدن ادرار خارج می‌شود. از چند نفر که حاضر بودند. و اولی به تصرف، کسی رغبت نکرد. من خجالت کشیدم دست بالا کردم و پای شاه را شستم.^(۱)

در حالی که مردم در بیرون دربار به جشن و پایکوبی به خاطر امضای قانون اساسی مشغول بودند، مظفرالدین شاه به استقبال مرگ می‌رفت. سرانجام روز هیجدهم دیماه، چهاردهم ذی‌عقده ۱۳۲۴ (۸ ژانویه ۱۹۰۷ م) قلبش از حرکت باز ایستاد. هنگام مرگ ۵۵ ساله بود و ۱۱ سال پادشاهی کرده بود.

پایان



محمد علی شاه قاجار



محمد حسن میرزا، ولیمہد





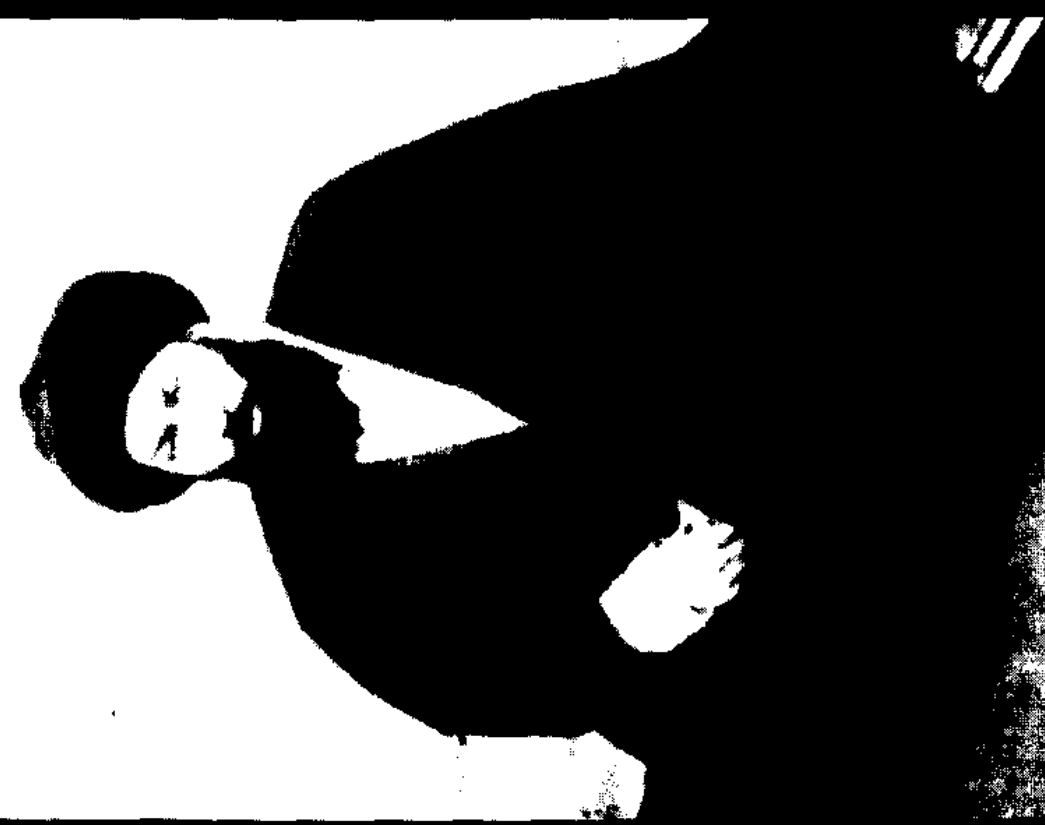
عکس بر اقا مصطفی (ع) در روز شنبه ۱۳۰۳
عراق از بغداد که در آن زمان در آنجا
بودند که در آنجا در آنجا در آنجا
در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

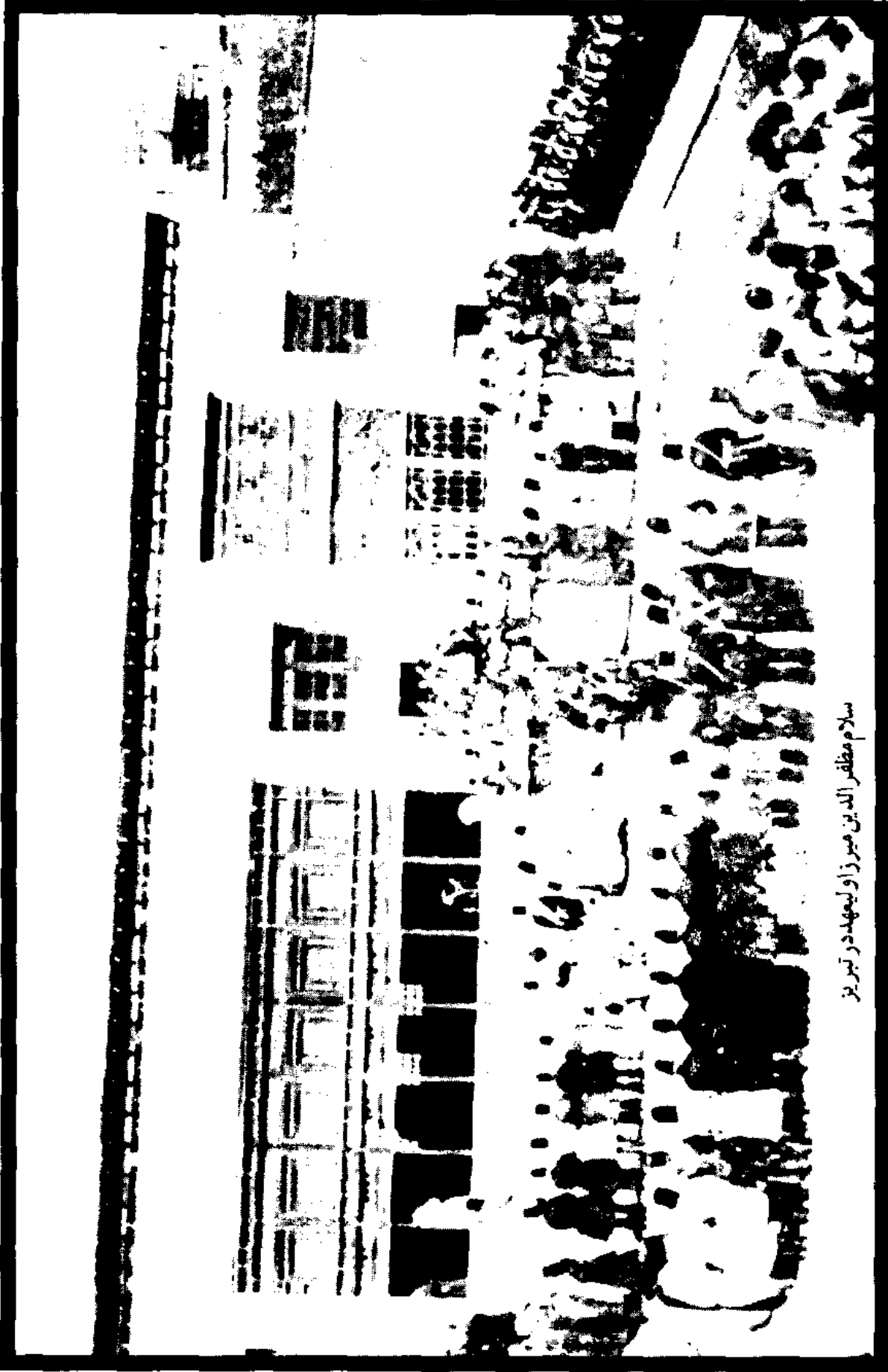


عکس آقا مصطفی تبریزی

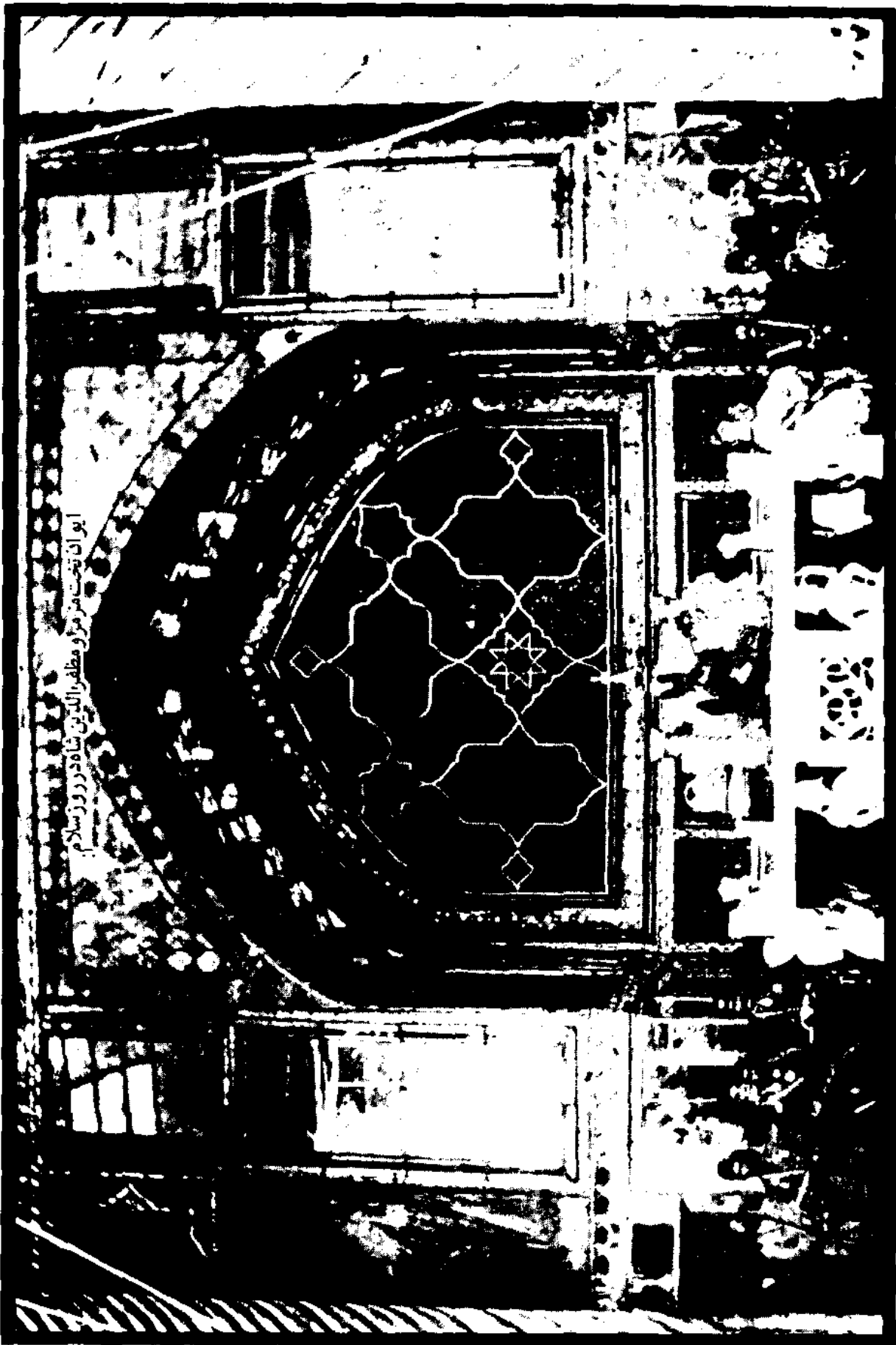
قاتل آتاپکی

حاج سیدزین العابدین، امام جمعه تهران

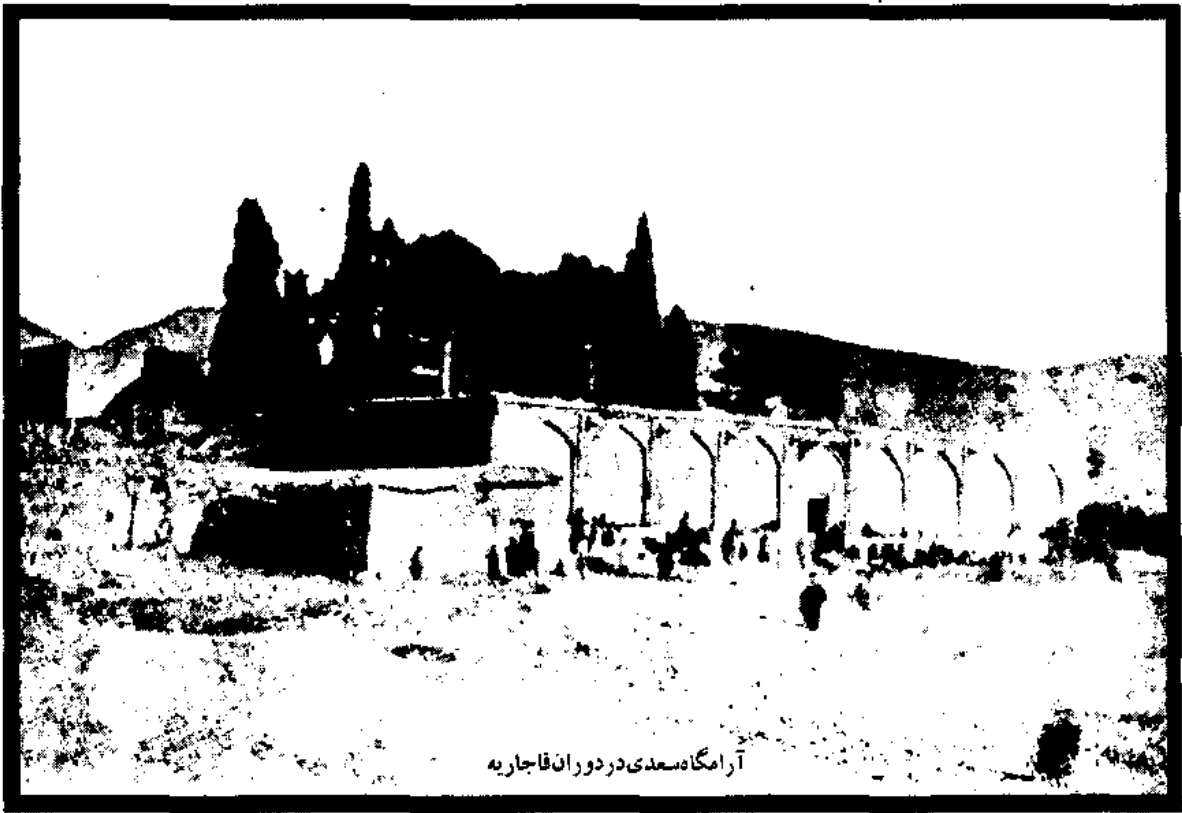




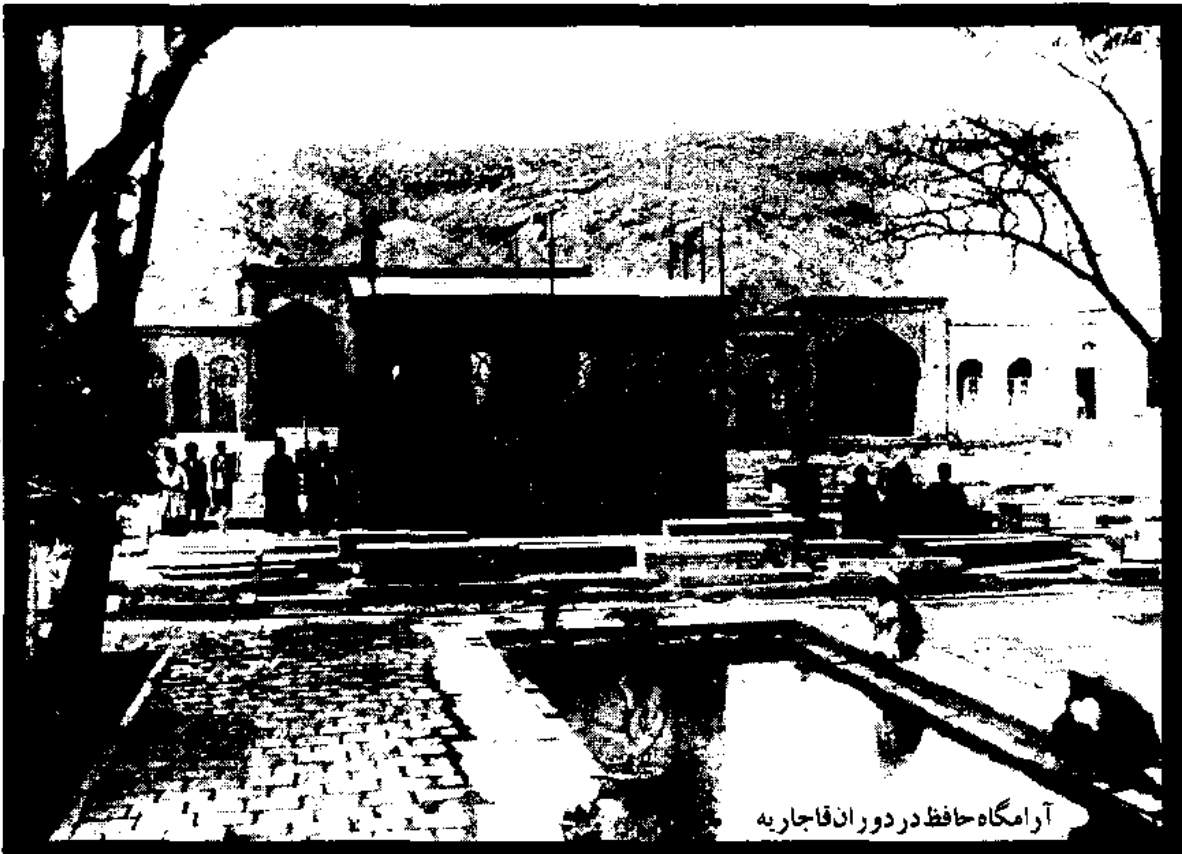
سلام مظفر الدین میرزا ولیمہدو تبریز



اول تخت مرمری مظفرالدین شاه در ورسلام.



آرامگاه سعدی در دوران فاجاریه



آرامگاه حافظ در دوران فاجاریه



دَر نَقَرِه ایوان حرم حضرت علی



شمس العمازہ واستخر جلوی آنہ در کالج گلستانہ

تشیع جنازه ناصرالدین شاه





تظهير جنازه محمد شاه در ایتا

کتابشناسی

- ۱ - آدمیت، دکتر فریدون: امیرکبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲
- ۲ - _____: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام، چاپ اول ۱۳۶۵
- ۳ - آدمیت، فریدون، ناطق، هما: افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، آگاه ۱۳۶۵
- ۴ - بل، گرتروود: تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۳
- ۵ - امین الدوله، میرزاعلی خان: خاطرات سیاسی میرزاعلی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، شرکت کتاب‌های ایران، ۱۳۴۱
- ۶ - بیانی، دکتر خانبابا: پنجاه سال تاریخ ناصری، نشر علم،
- ۷ - هاردینگ، سر آرتور: خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰
- ۸ - نوایی، دکتر عبدالحسین: ایران و جهان، از مشروطیت تا پایان قاجاریه، مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۵
- ۹ - مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰
- ۱۰ - هدایت، مهدیقلی مخبرالسلطنه: خاطرات و خطرات، کتابفروشی زوار، چاپ دهم، ۱۳۴۴
- ۱۱ - _____: گزارش ایران، قاجار و مشروطیت، نشر نقره، چاپ دوم، ۱۳۶۳
- ۱۲ - _____: طلوع مشروطیت، به کوشش امیراسماعیلی، انتشارات جام، ۱۳۶۳
- ۱۳ - دولت‌آبادی، یحیی: حیات یحیی، انتشارات عطار، انتشارات فردوس، چاپ هفتم، ۱۳۷۱
- ۱۴ - ویلز، چارلز جیمس: تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه سیدعبدالله به کوشش جمشید دودانگه، مهرداد نیکنام، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۳
- ۱۵ - کرمانی، ناظم‌الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه و زرین، چاپ چهارم، ۱۳۶۲
- ۱۶ - کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پانزدهم، ۱۳۶۹
- ۱۷ - سپهر، عبدالحسین ملک‌المورخین: مرآة الوقایع مظفری، بانضمام یادداشت‌های ملک‌المورخین، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۸
- ۱۸ - ملک‌زاده، دکتر مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، انتشارات ابن‌سینا و سقراط، چاپ دوم بی‌تاریخ.
- ۱۹ - باستانی پاریزی، دکتر ابراهیم: تلاش آزادی، انتشارات نوین، چاپ چهارم
- ۲۰ - تاج‌السلطنه: خاطرات تاج‌السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر

تاریخ ایران، ۱۳۶۱

- ۲۱ - احتشام السلطنه، میرزا محمودخان: خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سیدمحمد مهدی موسوی، انتشارات روزا، ۱۳۶۷
- ۲۲ - کاسب، عزیزالله: منحنی قدرت در تاریخ ایران، ناشر مؤلف، چاپ اول، ۱۳۶۸
- ۲۳ - نامور، رحیم: برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، انتشارات چاپار، بی تاریخ
- ۲۴ - شمیم، علی اصغر: ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۰
- ۲۵ - دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه: نهضت مشروطیت ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه،
- ۲۶ - مظفرالدین شاه قاجار: سفرنامه فرنگستان (سفر اول)، با مقدمه امیر شیرازی، انتشارات شرق، ۱۳۶۳
- ۲۷ - _____: دویمین سفرنامه مبارکه همایونی، به تحریر فخرالملک انتشارات کاوش، ۱۳۶۲
- ۲۸ - خان ملک ساسانی: سیاستگران دوره قاجار، انتشارات، بابک - انتشارات هدایت - ۱۳۳۸
- ۲۹ - اعظام قدسی، حسن: خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹
- ۳۰ - ذاکر حسین، عبدالرحیم: مطبوعات سیاسی در عصر مشروطیت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸
- ۳۱ - ایوانف، م.س: تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی، حسن قائم پناه، نسخه تکثیری بدون ناشر.
- ۳۲ - مهدوی، عبدالرضا هوشنگ: تاریخ روابط خارجی ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹
- ۳۳ - سایکس، سرپرسی: تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی، ۱۳۶۸
- ۳۴ - داودی، مهدی: عین الدوله و رژیم مشروطه، کتاب های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۷
- ۳۵ - احمدپناهی (پناهی سمنانی)، محمد: ستارخان، سردار ملی و نهضت مشروطه، انتشارات نمونه، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ۳۶ - _____: فتحعلی شاه قاجار، سقوط در کام استعمار، نمونه، چاپ دوم، ۱۳۷۶
- ۳۷ - اسپرینگ، رایس، سیل آرتور: نامه های خصوصی سرسیل اسپرینگ رایس، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵
- ۳۸ - رضا زاده ملک، رحیم: سوسمارالدوله، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵۴
- ۳۹ - معاصر، حسن: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۷۴
- ۴۰ - ناطق، هما: ایران در راهیابی فرهنگی، سازمان پخش و نشر پیام، لندن، ۱۹۸۸
- ۴۱ - اقبال آشتیانی، عباس: مجله یادگار، سال سوم
- ۴۲ - اعتماد السلطنه، محمد حسن خان: روزنامه خاطرات، امیرکبیر

فهرست اعلام

مظفرالدین شاه قاجار

- ۱- اشخاص.
- ۲- کشورها و شهرها.
- ۳- کانونها و نهادها، بناها، نشانه‌ها و نمادها.
- ۴- سلسله‌ها، مذهب‌ها، گروه‌ها، ملیت‌ها و جنبش‌ها.
- ۵- امتیازنامه‌ها، قراردادها و معاهدات.
- ۶- کتاب‌ها، رساله‌ها و مقالات.
- ۷- روزنامه‌ها و مجلات.
- ۸- مؤسسه‌های انتشاراتی.

۱ اشخاص

اعتماد السلطنه (محمد حسن خان): ۹، ۲۷، ۵۳، ۱۳۵
 اعظام قدسی، حسن: ۱۵۶، ۱۶۰
 افشار، ایرج: ۲۷، ۲۱۵
 افشار، جهان بخش خان: ۱۸۲
 افضل الملک: ۸۲
 اقبال آشتیانی، عباس: ۲۵
 الکساندرا (ملکه انگلیس): ۷۹
 امام جمعه تهران، میرزا ابوالقاسم: ۱۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
 امامقلی میرزا، شاهزاده: ۱۷۱
 امپسن، سیر ریچارد: ۱۷۲
 امجد السلطان: ۲۲۶
 امیرالامرا (میرزا محمد خان): ۳۶
 امیربهادر جنگ (حسین خان): ۳۲
 امیرکبیر، میرزا تقی خان فراهانی: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۳، ۶۷
 امیرنظام (حسین خان): ۲۶، ۳۰، ۱۳۲، ۱۳۷
 امین الدوله، میرزا علی خان: ۱۷، ۱۸، ۲۹، ۴۳، ۴۴، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۹
 امین السلطان، میرزا علی اصغر خان اتابک: ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
 امین السلطنه: ۱۱۷، ۱۲۴

آ

آدمیت: دکتر فریدون: ۱۴، ۵۲، ۱۴۳
 آرتور، اوکانات (شاهزاده): ۹۲، ۹۳
 آشتیانی، حاج میرزا حسن: ۱۹۴
 آصف الدوله: ۲۰۸
 آغا محمد خان قاجار: ۲، ۴، ۵
 آقا بالاخان (وکیل الدوله) سردار افخم: ۲، ۴، ۵
 آقا نجفی، اصفهانی: ۸۶

الف

اتحادیه (نظام مافی) منصوره: ۳۴
 اجلال السلطنه: ۱۱۶
 احتشام السلطنه، محمود خان: ۳۴، ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۸۷، ۸۸، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۶
 احمد پناهی سمنانی، محمد: ۵ - ۷ مقدمه
 احمدخان یاور: ۲۰۹
 احمد علی میرزا (فرزند ناصرالدین شاه): ۲۲
 ادوارد سوم: ۷۸
 ادوارد هفتم: ۷۹
 استاد غلامرضا یخدان ساز: ۲۲۶
 اسدآبادی، سید جمال: ۱۵، ۵۲، ۱۶۰
 اسمیرنوف: ۱۳۲
 اشترنژ: ۱۰۸
 اعتضاد السلطنه: ۱۱۶
 اعتلاء (صادق): ۹۵

امین الضرب، حاج حسین آقا: ۲۲۶

امین الملک: ۱۳، ۱۲۴

امین خلوت، غلامحسین خان: ۴۰، ۶۱، ۵۹

۴۶، ۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۹

امین همایون: ۱۱۶

اورسل، ارنست: ۴۹

اورنگ، شیخ الملک: ۴۲

ایوانف، م.س: ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸

تبریزی، میرزا قاسم خان: ۱۶۰

تبریزی، میرزا مهدی خان: ۱۶۰

تزار، الکساندر: ۱۲۹

تونیس، بلژیکی: ۱۶۴

تیزابی، هوشنگ: ۱۸۷

ث

ثقة الاسلام اصفهانی، آقا شیخ محمد علی:

۱۹۴

ب

باستانی پاریزی، دکتر ابراهیم: ۳۳، ۴۲، ۲۲۲

برلز، ه.ت: ۱۰۶، ۱۰۷

برون، ادوارد: ۱۶۶

بصیر السلطنه: ۴، ۴۶، ۵۸

بل، گروتروڈ: ۱۶

بوتسف وزیر مختار روس: ۶۰

بوشهری، معین التجار: ۲۲۹

بهبهانی، سید عبدالله: ۱۴۵، ۱۷۵، ۱۷۶

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸

۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۵

پ

پانولویی، گزایویه: ۳ مقدمه، ۲۴، ۲۵، ۳۸

۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱

پاختیارنوف: ۱۳۲

پریم بلژیکی: ۱۶۲، ۲۲۲

پیرنیا، حسن: ۱۰۹

پیرنیا، حسین: ۱۰۹

پیرنیا، علی: ۸۶

ت

تاج السلطنه: ۳۴، ۴۷، ۹۷، ۱۲۶

تاج الملوک (ام خاقان): ۲۳

ج

جعفرپور، مریم: ۲۱

جلال الدوله: ۲۵

جلیل الدوله: ۱۱۶

جورج پنجم: ۳۳، ۴۲، ۲۲۲

جهانسوز میرزا: ۴۳

جیمس ویلز، چارلز: ۲۶، ۲۷

چ

چراغعلی خان: ۱۴۲

چیروول، والتین: ۱۲۸

ح

حاجب الدوله: ۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۰۱، ۲۱۹

حاج سید آقا تیر فروش: ۲۲۶

حاج شیخ علی نوری: ۲۲۶

حاج علی اکبر پلوپز: ۲۲۶

حاج میرزا حسن مجتهد: ۱۶۸

حاج میرزا زین العابدین، (امام جمعه):

۱۹۴

حاج میرزا محمدرضا: ۱۹۶

حاجی غفارخان: ۲۰۳

حاجی محمدحسین: ۲۰۸

حاجی محمدرضا: ۱۷۷

حافظ شیرازی: ۱۹۱

حسام السلطنه: ۷۵

حسام لشکر: ۱۱۵

حکیم الملک، میرزا محمودخان: ۳۲، ۳۷

۴۰، ۵۰، ۵۸، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۹۵، ۱۵۷، ۱۷۰

خ

خابایف: ۱۳۲

خانم باشی، دختر باغبانباشی: ۴۷

خبیرالملک (میرزا حسن خان خراسانی):

۵۲، ۵۳

د

دادلی، ادموند: ۱۷۲، ۱۷۳

دارسی، ویلیام ناکس: ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶

۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۶

داف، گرات: ۱۷۷

دالتن: ۱۰۶

دالگوروی، پرنس: ۱۴۰

داودی، مهدی: ۱۷۴

دبیرالسلطان: ۲۲۶

درومندلف، هنری: ۱۳۰

دریفوس: ۸۱

دکتر دامش، آلمانی: ۲۳۵

دمرگان، کنت: ۱۰۶

دودانگه، جمشید: ۲۷

دولت آبادی، یحیی: ۴ مقدمه، ۲۶، ۳۰، ۳۱

۳۶، ۲۷، ۴۸

دهخدا، میرزا علی اکبرخان: ۱۶۰

دیولافوی، مارسل اگوست: ۱۰۴

ذ

ذاکر حسین، عبدالرحیم: ۱۶۰

ر

رایس، سراسپرینگ: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳

رشدیه، میرزا حسن: ۲۶، ۶۴

رکن الدوله: ۱۷۷

رکن السلطنه: ۱۱۶

روپولی، آرگو: ۱۰۸

روپتر، جولیوس دو: ۱۰۵

ریاحی، بزرگمهر: ۱۶

ریشارد، دکتر جان: ۸۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳

س

سادوفسکی: ۱۳۲

سالارالدوله: ۱۳۷، ۲۰۴

سالسو: ۷۰، ۷۵، ۷۶

سایکس، سرپرسی: ۱۷۴

سپهر، عبدالحسین خان: ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۶

۶۸، ۳۰

سپهسالار، میرزا حسین خان: ۱۰۵، ۱۷۱

۲۲۶

ستارخان: ۲۲۰

سدان، ماری اولند: ۱۶۷

سعدالدوله: ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۶

سعدوندیان: ۲۴

سعدی، شیخ مصلح الدین: ۳، ۱۳۹، ۱۴۹

۱۵۵

سعیدی سیرجانی، علی اکبر: ۲۴

سلطان المتکلمین، حاج شیخ مهدی واعظ:

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹

سید بحرینی: ۴ مقدمه، ۲۰، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۴۰،

۴۶، ۸۸، ۸۷

سید جمال‌الدین اصفهانی: ۱۷۶، ۱۹۳،

۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹

سید عبدالحمید: ۲۰۹، ۲۱۰

سید محمدعلی، (برادر مدیر روزنامه

حبل‌المتین): ۱۶۹

سید مهدی دلال: ۲۲۶

صدرالعلماء: ۱۹۵

صدرالفقها: ۱۹۴

صدیق السلطنه: ۷۵

صنیع الدوله: ۳۱، ۳۲، ۷۳، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۴

صنیع الدوله، مرتضی قلی خان: ۶۱

صوتی، محمدعلی: ۸۱

ط

طباطبایی، سید محمد: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹،

۱۲۰، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳،

۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶،

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۷

ظ

ظفر السلطنه: ۱۷۷

ظل السلطان (مسعود میرزا): ۲۶، ۲۷، ۲۸،

۳۱، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۱۳۷

ظهیرالدوله: ۲۱۵

غ

غریب خان سیاه: ۴۹

غفاری کاشانی، میرزا محمدعلی خان: ۲۳

غفاری کاشانی، میرزا مهدی خان وزیر

همایون: ۱۱۴

غلامحسین (جواد طرف علاقه

سعدالدوله): ۱۸۶

ف

فاتح، مصطفی: ۱۰۸، ۱۰۹

فتحعلی شاه: ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۲۲، ۱۰۰،

۱۰۲

ش

شجاع السلطنه: ۱۳۷

شریعت‌مدار تهرانی، شیخ حسن: ۵۳

شعاع السلطنه: ۲۲، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹،

۲۲۴، ۲۲۸

شکوه السلطنه: ۲۱، ۳۶

شمیم، علی اصغر: ۷۷، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،

۱۰۵، ۱۶۵

شیخ احمد روحی (حاج میرزا احمد

کرمانی): ۵۲، ۵۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰

شیخ الاسلامی، دکتر جواد: ۲۴، ۱۳۵

شیخ حسن: ۱۶

شیخ حسین سقط خروش: ۲۲۶

شیخ محمد واعظ: ۱۸۳، ۲۰۹

شیرازی، امیر: ۷۶

شیرازی، میرزا جهانگیر: ۱۶۰

ص

صاحب‌اختیار، غلامحسین غفاری: ۵۱

۱۳۲

صاحب‌جمع، وکیل السلطنه: ۱۲۴

صاحب دیوان، فتحعلی خان: ۲۶، ۳۰

فخرالملک: ۷۹

فخر داغی گیلانی، سید محمد تقی: ۱۷۲

فرخی یزدی: ۱۳

فرمانفرمائی، حافظ: ۱۱۷

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا: ۴۰، ۵۱، ۵۶

۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۵، ۸۶، ۱۱۶، ۱۳۶

۱۳۷

ق

قائم پناه، حسن: ۱۸۷

قائم مقام فراهانی، ابوالقاسم: ۸، ۱۰، ۶۷

قندی، حاج سید هاشم: ۱۸۵، ۱۸۶

قوام الدوله: ۱۵۷

قوام دفتر، میرزا حسین خان: ۶۵

ع

عباس میرزا، (نایب السلطنه): ۸، ۵۱

عبدالمجید (سلطان عثمانی): ۷۸

عبده، شیخ محمد: ۱۶۰

عزت الدوله: ۲۳

عزیزخان سردار: ۲۲

عسکر گاریچی: ۱۹۶

عضد السلطان، ابوالفضل میرزا: ۱۹، ۲۰۵

۲۱۰

عضد الملک: ۱۳۷

علاء الدوله، میرزا احمد خان: ۵۹، ۱۱۶

۱۲۴، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲

علاء الملک، میرزا محمود خان: ۵۲

علی موسیو (کریلایی علی): ۲۲۰

عون الدوله: ۲۲۶

عین الدوله، عبدالمجید میرزا: ۳۲، ۵۱، ۴۰

۷۲، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۹۷، ۹۸، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۶۲

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۷

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴

۲۱۸، ۲۱۵

عین الملک: ۱۱۸

ک

کارلاسرنا (خانم): ۸۸

کاساکوفسکی: ۲۳، ۶۱، ۸۴، ۱۲۸

کاسب عزیزالله: ۳۷، ۴۶

کاشانی، سید جمال الدین مویدا سلام: ۱۶۰

کاشانی، شیخ یحیی: ۱۷۰، ۱۷۱

کاشانی، میرزا علی محمد خان: ۱۶۰

کامران میرزا: ۳۱

کتابچی خان: ۱۰۶، ۱۰۷

کرزن، لرد: ۱۰۵

کسروی، احمد: ۳ مقدمه، ۱۴، ۲۸، ۲۹، ۴۶

۶۵، ۷۱، ۱۳۳، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۸

۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶

۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸

۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۷

۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳

کلاتتر، میرزا ابراهیم: ۸، ۱۰

کنت دوگوبینو: ۲، ۱۰

کنتس سالیسبوری: ۷۸

کوری، پیر: ۸۴، ۹۱، ۹۲

کوری، ماری: ۹۱

کولی، لرد: ۱۰۳

کیکاوس میرزا: ۱۱۷

گ

گرانٹ داف، ایولین: ۱۱۹، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰

۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶

گری، سرادوارد: ۱۱۹، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۸

۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۱

گلپایگانی، آقا شیخ جعفر: ۱۹۵

ل

مشيرالدوله، ميرزا نصرالله خان: ۳۳، ۶۱،
۱۰۹، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۷۷
مشيرالسلطنه: ۱۹۷
مشيرالملک، ميرزا حسن خان: ۲۳۰
مشيرلشکر: ۱۱۸

مظفرالدين: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷،
۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸،
۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰،
۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰،
۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶،
۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸،
۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،
۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸،
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶،
۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴،
۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰،
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۰،
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲،
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵،
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳،
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶

معاصر حسن: ۸۱، ۲۰۴
معمدالحرم: ۲۰۳
معظم الملک: ۲۲۶
ميرالمالک (دوستعلی خان): ۳۳
معين التجار بوشهری: ۲۲۶
معين الدين ميرزا (فرزند ناصرالدين شاه):
۲۲
مفاخرالدوله: ۲۲۷
مفاخرالملک: ۲۲۷
ملك المتكلمين: ۱۷۶
ملك المورخين: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۱
ملك الواعظين: ۱۹۴، ۱۹۵

لاسز، سرفرانک: ۱۶
لنداوان وزير خارجه انگليس: ۹۳، ۱۸۸
لياخوف: ۱۳۲
ليا نازوف: ۱۰۴

م

ماریوت: ۱۰۷
مجدالاسلام کرمانی: ۲۰۶
مجدالملک (ميرزا محمدخان): ۳۶
محقق الدوله: ۲۲۶
محمدشاه قاجار: ۲، ۴، ۹، ۱۰۲
محمدعلی ميرزا، محمدعلی شاه،
اعتضادالسلطنه، نایب السلطنه: ۲۳، ۴۶، ۵۲،
۵۳، ۸۰، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،
۱۳۷، ۱۴۵، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۴،
۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴
محمدقاسم ميرزا (فرزند ناصرالدين شاه):
۲۲
محمود، محمود: ۱۳۶، ۲۳۵
مخبرالدوله، عليقلی خان: ۶۱، ۶۲، ۶۳،
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۷
مخبرالملک: ۶۱، ۲۲۶
مستشارالتجار: ۱۸۳
مستوفی، عبدالله: ۳ مقدمه، ۲۲، ۲۵، ۳۳،
۳۵، ۳۶، ۳۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۴، ۹۵، ۱۲۷
مشارالملک: ۲۲۶
مشهدی باقریقال: ۹۲۶
مشيرالدوله (حسن پيرنيا): ۹۶
مشيرالدوله، محسن خان: ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷،
۱۵۷
مشيرالدوله، ميرزا جعفرخان: ۱۹۷، ۲۱۴،
۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۰

ملک زاده، دکتر مهدی: ۳۲، ۳۴، ۱۴۰
 مومن الملک: ۲۳۰
 موثق الدوله: ۷۹، ۱۱۵
 موثق الملک: ۷۳
 موسوی، سید مهدی: ۳۵
 موقر السلطنه: ۱۵۴، ۱۵۸
 مولانا، حمید: ۱۶۰
 مهدوی، علی اصغر: ۵۰
 مهندس الممالک، نظام الدین غفاری: ۱۰۹، ۱۲۷
 میرزا آقا اصفهانی: ۲۰۶
 میرزا آقاخان کرمانی: ۱۵، ۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰
 میرزا ابراهیم خیاط باشی: ۲۲۶
 میرزا رضا کرمانی: ۱۸، ۴۰، ۴۱، ۵۳
 میرزا طاهر تنکابنی: ۲۲۶
 میرزا عباس ایروانی (حاج میرزا آقاسی): ۲، ۹، ۱۰
 میرزا محمد طاهر: ۱۵، ۱۶۰
 میرزا محمد کتابفروش: ۲۲۶
 میرزا ملکم خان: ۱۶۰
 میرزا موسی خان: ۹۵
 میرزا مهدی: ۱۶۰
 میرهاشمی دوچی: ۲۲۰

ن

ناپلئون اول: ۷
 ناصرالدین شاه: ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۶۸، ۷۲، ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۸۷
 ناصر الملک: ۱۳۷، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸
 ناطق، هما: ۹، ۱۰

ناظم الاسلام کرمانی: ۲۳، ۲۸، ۶۴، ۷۴، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۲
 نامور رحیم: ۶۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶
 نایب السلطنه: ۸۶، ۱۳۷
 نجم آبادی، حاج شیخ هادی: ۱۵۶
 نصر السلطنه، محمد ولی خان تنکابنی، سپهسالار تنکابنی: ۶۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۹
 نصر الملک: ۱۵۷
 نظام السلطنه، مافی (حسین قلی خان): ۶۲
 نظام الملک، ابوالوهاب: ۶۱، ۶۳، ۱۹۷، ۲۲۲
 نوایی، دکتر عبدالحسین: ۳۰، ۳۷، ۴۵، ۵۰، ۶۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۷۱، ۱۸۲
 نسوری، شیخ فضل الله: ۱۴۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۲
 نوز بلژیکی: ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۲۲
 نیر الملک: ۱۱۶
 نیر الملک، جعفر قلی خان: ۶۱
 نیکنام، مهرداد: ۲۷

و

واتسن، گرانت: ۹
 وثوق الدوله، حسن: ۲۲۶، ۲۳۴
 وزیر دفتر: ۱۱۸
 وزیر همایون: ۲۳۴
 وکیل الملک، فضل الله خان: ۶۱
 ولف، سِر هنری دروموند: ۱۰۶، ۱۰۷

ه

هاردینگ آرتور: ۳ مقدمه، ۲۴، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۰۴
 هانری هشتم: ۱۷۲

هانری هفتم: ۱۷۲

هدایت، مخبر السلطنه: ۳، ۴ مقدمه، ۲۵، ۲۶،

۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۱، ۹۷، ۱۳۲،

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵

همدم المکوک: ۲۳

هوشنگ، مهدوی: ۶۸

ی

یزدی، سید محمد: ۲۲۷

ایتالیا: ۷۹

ایران: ۳ مقدمه، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴،
 ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷،
 ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
 ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲،
 ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵،
 ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶،
 ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸،
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴،
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴،
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶،
 ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،
 ۲۴۰، ۲۴۱

ب

بحر خزر: ۱۲۸، ۱۷۳

بروجرد: ۱۶، ۴۹

بسطام: ۱۱۶

بصره: ۱۰۵

بغداد: ۱۰۵

ت

آذربایجان: ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۴۴

آستارا: ۸۰

آلزاس (شهر): ۸۸

آلمان: ۷۹، ۸۷، ۸۸

آمریکا: ۹۴، ۱۱۲

الف

اروپا، فرنگ، فرنگستان: ۴، ۶، ۷، ۱۴، ۴۵

۶۲، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳

۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۶۳

۱۶۷، ۱۷۱، ۲۰۴، ۲۳۲

اردبیل: ۱۱۹، ۱۷۱

استانبول: ۵۲، ۹۵، ۱۰۵، ۲۰۶، ۱۵۴، ۱۶۰

استراسبورگ: ۱۰۵

اصفهان: ۴۹، ۱۴۲، ۱۶۸

اطریش: ۷۹

افغانستان: ۱۰۳

انزلی: ۱۰۴

انگلیس، بریتانیا: ۳ مقدمه، ۲، ۵، ۶، ۷، ۱۶

۲۴، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۶۰، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹

۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶

۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰

۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶

۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۸

۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰

۲۳۱

اهواز: ۱۰۲

بلوچستان انگلیس (پاکستان فعلی): ۱۰۴

بلوچستان: ۱۰۴

بلژیک: ۷۹، ۸۷، ۱۶۲، ۱۶۴

بنادر جنوب: ۴۹

بوشهر: ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۵، ۲۰۹

بواد و بولوی (محلّی در فرانسه): ۸۹

جاجرود: ۱۰۸

جلفا: ۱۰۵

چ

چین: ۱۷۱

ب

پاریس: ۲۴، ۳۸، ۷۶، ۹۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳

۱۰۵، ۱۰۶

خ

خانقین: ۱۰۵

خرمشهر: ۱۰۲

خراسان: ۱۵، ۵۳، ۲۰۶، ۲۰۸

خلیج فارس: ۱۰۴

خوزستان (عربستان): ۴۹، ۱۰۶

خوانسار: ۴۹، ۱۱۹

ت

تبریز: ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۵۲

۱۰۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۱۴، ۲۱۹

۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۲

ترکستان: ۵۰

توپخانه (میدان سپه): ۸۴، ۸۶

تویسرگان: ۱۱۶

د

دامغان: ۱۱۶

دریای خزر: ۱۰۴

دریای عمان: ۱۰۴

دور (بندر): ۹۲

دیاریک: ۱۰۵

ر

رشت: ۹۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۰۵

رفسنجان: ۱۹۶

روس، روسیه، روسیه تزاری: ۲، ۵، ۶، ۷، ۸

۹، ۳۲، ۴۹، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴

۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵

۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۳

۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۳۵

تهران: ۲۴، ۲۹، ۴۰، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۵

۶۶، ۶۸، ۷۲، ۸۶، ۹۰، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴

۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵

۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴

۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲

ج

جاسک: ۱۰۵

ری، حضرت عبدالعظیم: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۵،
۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۶

ق

قراچہ داغ: ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۳۶
قزوين: ۴۳، ۶۸، ۷۲، ۱۰۴، ۱۵۳
فلسطينه (استامبول): ۱۶۰
قفقاز: ۱۶۵
قم: ۵۹، ۶۱، ۶۷، ۱۱۶، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹،
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴

ک

کابل: ۱۰۴
کارلسباد (چکواسلواکی): ۶۹، ۷۱
کاشان: ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
کراچی: ۱۰۵
کردستان: ۱۶، ۲۰۵
کرمان: ۱۵، ۱۶، ۴۰، ۵۱، ۵۹، ۱۷۷، ۱۹۶،
۲۰۵
کرمانشاه: ۱۶، ۱۱۶، ۲۰۵
کلات نادری: ۲۰۶
کلکتہ: ۸۶، ۱۶۰
کنترکسویل (فرانسہ): ۶۹، ۷۱، ۹۷

گ

گلیپایگان: ۴۹، ۱۱۹
گیلان: ۱۷۳

ل

لرن (شهر): ۸۸
لرستان: ۴۹
لندن: ۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۶۰، ۱۷۴، ۲۰۴

م

مستعمرات آسیایی بریتانیا: ۱۶۶
مشکین شهر: ۱۱۹

ژ

ژاپن: ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۳۵

س

سمنان: ۱۱۶
سن پترزبورگ: ۱۰۵
سویس: ۷۹
سیستان: ۲۰۵
سیواس: ۱۰۵

ش

شیراز: ۱۱۹، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۰۸،
۲۰۹

ط

طرابوزان (بندر): ۵۲

ع

عتبات: ۲۱۱، ۲۲۸
عثمانی: ۲۲، ۷۴، ۹۶، ۱۴۶، ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۳۲
عشق آباد: ۱۲۰
عراق (اراک): ۱۱۹

ف

قاو (بندر): ۱۰۵
فارس: ۴۹، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۸
فرانسہ: ۲، ۷، ۲۴، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۷، ۸۸، ۹۳،
۱۰۶
فلورانس: ۹۴

مشهد: ۸۰، ۱۲۸، ۲۰۵، ۲۰۸

مصر: ۱۶۰

مکه: ۱۷۱

ملایر: ۱۱۶

ه

هرات: ۱۰۲، ۱۰۳

همدان: ۱۱۶

هند؛ هندوستان: ۷، ۸۱، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۰۵، ۱۱۵، ۱۶۰

ی

یافت آباد: ۴۳

یزد: ۴۹، ۱۶۸

ن

نجف: ۱۶۹

و

وین: ۱۰۵

کانونها، نهادها، بناها، نشانه‌ها و نمادها

ح	آ
حرم حضرت عبدالعظیم: ۱۸	آستان قدس رضوی: ۸۰
حرم ناصری: ۵	آکسفورد (دانشگاه): ۶۴
خ	الف
خبرگزاری رویتر: ۱۰۵	اپرای پاریس: ۸۴
د	اصطبل ولیعهد: ۱۷۲
دادگاه پاریس: ۹۶	اطاق برلیان: ۲۲۲
دارالفنون: ۱۷۲	الیزه پالاس (مهمانخانه): ۹۲
دبستان اسلام: ۱۵۶	امامزاده ولی: ۱۸۳
دبستان رشدیة: ۶۴، ۱۵۶، ۱۶۹	انجمن تبریز: ۲۲۱، ۲۲۷
دربار مظفری: ۱۲۶، ۱۳۷	انجمن حقیقت: ۲۲۰
دیرکتوار (هیئت‌مدیر) انقلاب فرانسه: ۷	انجمن معارف: ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰
س	اندرون (حرم شاه): ۲۰، ۲۳
سفارت انگلیس: ۱۳۲	ب
سد اهواز (کارون): ۷۲، ۱۵۳	بازار کفشدوزان تهران: ۱۸۳
ش	بانک استقراضی روس: ۷۰، ۱۸۰، ۱۸۳
شرکت دارسی: ۱۰۰	بانک شاهنشاهی (شاهی) انگلیس: ۶۸، ۸۱
شرکت نفت انگلیس و ایران: ۱۰۸، ۱۰۹	۱۵۳، ۱۰۶
شمس‌العماره: ۲۱۰	بانک ملی ایران: ۲۳۰
شیلات دریای خزر: ۷۷	برج ایفل: ۹۱
ع	بیمارستان امریکایی: ۱۱۲
عدالتخانه: ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸	ت
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳	تاورهیل (زنداندان): ۱۷۳
عدل مظفر (سر در مجلس): ۱۹۰، ۲۲۳	ج
	چهل ستون: ۱۴۲

ک

۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲

۲۳۳، ۲۳۴

مجلس عوام: ۱۷۲

مجلس مبعوثان: ۲۰۷

مجلس منتخبین: ۲۱۷

مجلس مؤسسان: ۲۲۷

مدرسه رشديه: ۶۴، ۱۵۶، ۱۶۹

مدرسه سپهسالار: ۱۹۴

مدرسه نظام: ۲۱۷، ۲۲۵

مرکز غیبی: ۲۲۰

مسجد آدینه: ۲۰۹، ۲۱۱

مسجد امام خمینی: ۱۸۶

مسجد جامع: ۲۰۹

مسجد چاله حصار: ۲۰۵

مسجد خازن الملک: ۱۸۳

مسجد سرپولک: ۲۰۵

مسجد سید عزیزالله: ۱۹۴، ۱۹۵

مسجد شاه: ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵

کاخ گلستان: ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۵

کاخ مالبرو: ۷۸

کارون اهواز (رود): ۶۸

کنسولگری انگلیس در اصفهان: ۲۰۴

گ

گمرکات ایران: ۱۶۵

گمرکات شمال: ۷۰

گمرکات فارس و بنادر جنوب: ۷۷، ۸۱

ف

فاحشه خانه ها: ۱۹۰

ق

قزاقخانه: ۸۵

ن

نشان زانوبند: ۱۶۳

نشان سرجورج: ۱۷۳

نشان سن مایکل: ۱۷۳

نشست چندگانه، (مجلس موقت): ۲۱۷،

۲۱۸

م

مجلس سنا: ۲۳۳

مجلس شورای ملی، مجلس ملی، مجلس

عدل، مجلس شورای دولتی: ۶۷، ۱۳۲،

۱۴۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸

سلسله‌ها، مذهب‌ها، گروه‌ها، ملیت‌ها، جنبش‌ها و شورش‌ها

۲

۱۰۱، ۹۳، ۸۳، ۸۲
ایرانی، اسلامی: ۱۴۳

آزادی خواهان: ۵۱، ۱۵۵

آل رسول: ۵۴

آلمان‌ها: ۸۸

آذربایجان: ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۵۰

ب

بازاریان: ۱۶۲

بازرگانان: ۳۰، ۱۷۶، ۱۸۶

بابی کشی: ۱۶۸

بانوان بزرگ: ۴۷

بختیاری (ایل): ۴۹

بزرگان دولت: ۱۲۷

بست نشینان (در حرم عبدالعظیم): ۱۸۶

۱۹۶ (در سفارت انگلیس): ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۱۳

۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶

بلژیکی‌ها: ۴۹، ۶۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷

بورژوازی ایران: ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸

بی‌دردان، مردم بی‌درد: ۸۴، ۹۹

پ

پاشندگان تخم آزادی: ۱۵۸

پایتخت نشینان: ۵۰

پیشه‌وران ورشکسته: ۱۸۸

ت

ترک، ترکان: ۳۵، ۴۷، ۵۱، ۱۲۷

ترکمانها: ۱۲۰

تجار ایرانی: ۸۰، ۸۲

تشکل‌های اعتراض آمیز: ۱۸۰

تمدن جدید اروپایی: ۱۰۳

الف

اتباع انگلیسی: ۱۰۹

اتباع مسیحی: ۷۸

اجزاء امپراطور: ۸۷

اجزاء حکومت: ۱۱۸

اجزای خاصه سلطنتی: ۴۴

ارامنه، ارمنی، ارمنی‌ها: ۷۸، ۱۲۰، ۱۶۵

۱۶۹

ارباب مواجب و مستمری (حقوق‌بگیران):

۱۱۸، ۶۶

اروپائیان: ۱۳۳

استبداد ناصری: ۱۴

اسلام، اسلامی: ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۶۹

اشراف، اشراف ایرانی: ۱۵، ۱۳۳

اصلاح طلبان: ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۶

اکراد (کردها): ۴۹

الوار (لرها): ۴۹

امرا: ۴۳، ۱۲۷

انجمن‌های مخفی: ۱۵۷

اندیشه‌گران نوخواه: ۱۴۴

انقلاب کبیر فرانسه: ۲، ۴، ۷

انگلیسی‌ها: ۲۸، ۵۶

ایرانی، ایرانیان: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۵۳

ج

- جمهوری طلبی: ۱۴۰
 جنبش ملی ایران: ۱۸۹
 جوامع شرقی: ۱۱۲
 جوانان نجیب‌زاده: ۳۸
 دوشیزگان شهری: ۱۷
 دولت درویشان: ۱۳، ۹
 دولتمردان: ۱۲۶، ۱۰۱، ۳۲
 دولتمردان ناصری: ۱۲۳، ۱۲۲
 دولتهای اروپایی: ۸۶
 دهقانان: ۱۱۵

چ

- چاکران درباری: ۴۴

ح

- حاشیه‌نشینان بساط بزرگان: ۶۶، ۱۸
 حرکت‌های آزادیخواهانه: ۲۹
 حرم شش تا و نصفه‌ای: ۲۳
 حرمسرای ناصرالدین‌شاه: ۵۱
 حکام: ۶۴
 حکومت استبدادی: ۱۷
 رعایای دولت و مملکت: ۱۵۱، ۲۷
 رعیت قوچانی: ۱۲۰
 رنگرزاها (صنف رنگرز): ۱۴۲
 روحانیت شیعه: ۱۸۱، ۱۸۰
 روحانیون: ۴، ۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
 روزنامه‌نگاران: ۹۶
 روستائیان: ۱۱۵
 روسها: ۲۸، ۵۶، ۶۴، ۹۷
 روشنفکران: ۱۲، ۱۵
 رهبران سیاسی: ۱۱۲
 رهبران نهضت مشروطه: ۱۱۹

خ

- خائنان حرم: ۴۷
 خانواده سلطنت: ۲۷
 خلوتیان: ۳۷

د

- دخترهای قوچانی: ۱۲۰
 درباریان: ۱۵، ۳۲، ۳۴، ۴۳، ۵۸، ۶۴، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۸۷
 درباریان (اروپایی): ۹۲
 درباریان تهران‌نشین: ۱۲۷، ۱۲۸
 دموکراسی غربی: ۱۴۵
 زمین‌داران لیبرال: ۱۸۸
 زنان حرم: ۱۸۸

س

- سادات: ۶۸
 سرمایه‌داران انگلیسی: ۱۰۶
 سرمایه‌داران ایرانی: ۱۶۸
 سفراء بیگانه: ۴۳

ر

عصیان مردم کلاردشت: ۱۶
علماء: ۴۳، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۶۸
علماء خلوت: ۱۲۶
علماء نجف: ۱۴۵، ۱۶۹
عوامل درباری: ۱۲۹

سقط فروشان: ۱۸۵
سلاطین مسیحی: ۷۸
سوسیال دموکرات‌های ایرانی مقیم قفقاز:
۲۲۰

ش

شاهزادگان: ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۱۰۳، ۱۴۲
شرکای ایرانی: ۱۰۸
شورش سالار: ۱۵
شورش هند: ۱۰۴
شیخیان (فرقه): ۱۷۷
شیعی: ۱۴۵

غ

غلامان سیاه: ۴۹

ف

فارس‌ها: ۳۵
فراری‌های افغانی: ۵۰
فراشان دولتی: ۱۹۴
فراماسونها: ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲،
۱۷۲

فرانسوی، فرانسوی‌ها: ۲۰، ۲۵، ۳۸، ۱۰۴
فرنگی‌ها: ۵۹، ۸۳
فوج خلع: ۸۵
فتودال‌ها: ۱۸۷

ط

طریقه شیخی: ۳۶
طفیان آقاخان محلاتی: ۱۵
طفیان شاهزادگان قاجاری: ۱۵
طفیان همگانی: ۱۸۸

ص

صاحب‌منصبان: ۵۱
صرافها: ۷۴
صوفیان: ۲، ۹
صاجار، قاجاریه، سلسله قارجارها: ۳، ۶،
۲۲، ۳۴، ۴۹، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،
۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۷۴،
۱۹۲، ۲۱۴، ۲۱۵

ق

قشقائی (ایل): ۴۹
قیام شیخ عبیدالله شمزینی: ۱۶
قیام‌های مردمی: ۱۶

ع

عاهرات (زنان بدکار): ۱۷
عجم: ۱۲۵
عراقی‌ها (فارسی‌زبان‌ها): ۵۰، ۵۱
عرب: ۱۲۵
عصیان بایبان: ۱۵، ۱۶

ک

کار به دستان: ۱۱۴

مشروطه مشروعه: ۱۴۶
معلمین اطریشی: ۸۴
ملوک الطوائفی: ۱۸۸
مناسبات فتودالی: ۱۸۸
منشیان: ۱۳۵

ن

ناراضیان حقیقی: ۱۵۴، ۱۵۷
نُجباء: ۴
نودولتیان: ۶۶
نوکر باب (کارمندان دولت): ۱۱۷
نهادهای سیاسی: ۱۴۴
نهضت تنباکو: ۱۶، ۲۹، ۴۶، ۵۶، ۶۰، ۱۵۰
۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۰

و

والیان: ۲۶
وزراء: ۴۳، ۴۴، ۶۷، ۸۲، ۸۷، ۱۲۷، ۱۲۹
وعاظ السلاطین: ۸
وقایع نگاران ایرانی: ۲۵

ه

هندیان: ۸۳

ی

یهودی: ۳۵
یهودی آلمانی: ۱۰۵

کارشناسان روسی: ۱۳۲
کارگران: ۳۰
کارگزاران: ۸۴
کارگزاران ایرانی: ۸۶، ۹۴
کارگزاران ولایات: ۱۵۲
کریم خانیان یا بالاسریان: ۱۷۷
کشاورزان امریکایی: ۱۱۲

گ

گرچی: ۱۶۹

م

مشرعان، متشرعه: ۱۳۶، ۱۷۷
محافظان سلطنتی: ۱۳۲
محسنی (ایل): ۴۹
مخالفان مشروطه: ۲۹
مردمان بیکاره و تهیدست: ۶۸
مردمان مفت خور: ۶۸
مردم ایران: ۱۸
مستشاران خارجی: ۱۴
مستوفیان: ۵۱، ۱۱۸
مسلمانان، مسلمین: ۱۶۵، ۱۶۹
مسیحیان: ۱۶۵، ۲۲۲
مشاقان روسی: ۱۲۹
مشروطه، مشروطیت، مشروطه خواهی: ۳
مقدمه، ۵، ۲۵، ۲۸، ۴۵، ۴۶، ۸۰، ۹۴، ۱۱۱،
۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰

امتیازنامه‌ها، قراردادها و معاهدات

الف

امتیاز نفت جنوب: ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۳۶

امتیاز سد کارون (اهواز): ۱۶۶

امتیاز دادرسی: ۱۰۹

ق

قانون‌های اروپایی: ۱۴۵

قرارداد (قرارنامه) وام: ۱۶۷، ۲۲۹

قرارداد کامله الوداد (حقوق کامله الوداد):

۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸

قرارداد (معاهده) ترکمانچای: ۱۰۲، ۱۶۵

تضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون): ۸

ت

تعرفه جدید گمرکی: ۱۶۶، ۱۷۵

م

معاهده پاریس: ۱۰۲، ۱۰۳

معاهده گلستان: ۱۰۲

ف

فرمان مشروطیت: ۱۸۶، ۱۹۱

ت

تاریخ استقرار مشروطیت در ایران: ۸۱
 ۱۱۹، ۱۶۷، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱،
 ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۳
 تاریخ انقلاب مشروطه: ۳۲، ۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲،
 ۱۵۰، ۱۶۶
 تاریخ بیداری ایرانیان: ۲۳، ۲۸، ۶۵، ۱۳۳،
 ۱۴۳، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳،
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۷،
 ۲۳۰، ۲۲۸
 تاریخ روابط خارجی ایران: ۶۸، ۱۰۵، ۱۰۹
 تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس: ۱۳۶،
 ۲۳۵
 تاریخ مشروطه: ۳ مقدمه، ۲۹، ۴۶، ۶۴، ۷۹،
 ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۸،
 ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴،
 ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲،
 ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۰،
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲
 تاریخ نوین ایران: ۱۸۷، ۱۸۸
 تشیع و مشروطیت: ۴۴
 تصویرهایی از ایران: ۱۶
 تلاش آزادی: ۳۳، ۴۲، ۲۲۲

ج

حیات یحیی: ۴ مقدمه، ۲۶، ۳۱، ۳۶، ۴۸

خ

خاطرات احتشام‌السلطنه: ۳۵، ۴۹، ۸۷

آ

آینه سکندری: ۵۲

الف

اعلیحضرت‌ها: ۲۵، ۳۸، ۹۰
 افضل التواریخ: ۸۲
 امیرکبیر و ایران: ۱۴
 اندیشه ترقی و حکومت قانون: ۱۴۴
 اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی: ۵۳
 ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران: ۱۴۴،
 ۱۸۹
 ایران در دوره سلطنت قاجارها: ۹، ۲۸، ۶۷،
 ۷۴، ۷۸، ۱۰۳، ۱۰۴
 ایران در راهیابی فرهنگی: ۷۳، ۷۸، ۱۰۳،
 ۱۰۴
 ایران و جهان: ۲۲ و ۲۵، ۳۴، ۳۸، ۴۵، ۵۰،
 ۵۱، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۹،
 ۱۷۱، ۱۸۲، ۲۱۵
 ایران و مسئله ایران: ۱۰۵

ب

برخی بررسی‌ها پیرامون تاریخ انقلاب
 مشروطیت: ۶۰، ۶۴، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹،
 ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۲۷

بیست سال در ایران: ۸۶، ۱۱۲

پنجاه سال تاریخ ناصری: ۴۱

پنجاه سال نفت ایران: ۱۰۹

۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۱

خطرات تاج السلطنه: ۳۴، ۴۷، ۷۵، ۹۷، ۱۲۶

خطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله: ۱۷، ۴۳، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۸

خطرات سیر آرتور هاردینگ: ۲۴، ۷۸، ۷۹، ۹۹، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۷۳

خطرات کلنل کاساکوفسکی: ۲۳، ۸۶، خطرات و خطرات: ۳ مقدمه، ۲۶، ۳۶، ۴۶، ۵۱، ۸۱، ۹۷، ۱۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶

خطرات من با روشن شدن تاریخ صدساله: ۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰، خلسه (خوابنامه): ۹، ۱۳۵

اداری دوره قاجار: ۳ مقدمه، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۹۴، ۹۶، ۱۲۷

ص

صدرالتواریخ: ۹

ع

عین الدوله و رژیم مشروطه: ۱۷۴

ف

فتحعلی شاه قاجار، سقوط در کام استعمار: ۸، ۵

ق

قهوه‌خانه سورات: ۵۳

د

دائرةالمعارف فارسی: ۱۲۹

ک

گزارش ایران (قاجاریه و مشروطیت): ۲۲، ۴۴، ۵۰، ۸۱

و

روزنامه خطرات اعتماد السلطنه: ۲۷، رساله غیبی: ۳۶

م

مرآت‌الوقایع مظفری: ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۴۲، ۴۴، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۱

س

ستارخ سردار ملی و نهضت مشروطه: ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۹۲، ۲۲۱، ۲۲۲، سفرنامه فرنگستان: ۷۶، سیاستگران دوره قاجار: ۱۳۶، سیر ارتباطات اجتماعی در ایران: ۱۶۰

مردم و دیدنیهای ایران: ۸۸

منحنی قدرت در تاریخ ایران: ۳۷، ۴۶

ن

نهضت مشروطه بر پایه اسناد وزارت امور

ش

شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و

خارجہ ایران: ۷۶، ۹۴، ۹۶، ۲۱۳

و

ولیعہدہای ناصرالدین شاہ: ۲۲

ہ

مشت بہشت: ۵۳

ی

یادداشتہای ملک المورخین: ۱۱۴، ۱۱۶

۷ روزنامه‌ها و مجلات

حکمت (روزنامه): ۱۶۰	الف
ص	اخبار ناصری (روزنامه): ۵۲
صوراسرافیل (روزنامه): ۱۶۰	اختر (روزنامه): ۱۵۴، ۱۶۰
	ادب (روزنامه): ۱۹۸، ۱۹۹
ع	پ
عروة الوثقی (روزنامه): ۱۶۰	پرورش (روزنامه): ۱۶۰
ق	ت
قانون (روزنامه): ۲۸، ۱۶۰	تایمز، طمس (روزنامه): ۲۷
	تعاون (مجله): ۱۰۶
م	ث
ماتن (روزنامه): ۹۶	ثریا (روزنامه): ۱۶۰، ۱۷۰
ی	ح
یادگار (مجله): ۲۲، ۲۵، ۳۸	حیل‌المتین (روزنامه): ۲۹، ۱۵۱، ۱۶۰
	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲

۸ مؤسسه‌های انتشاراتی

الف

ابن سینا: ۳۲، ۸۱

ابوریحان: ۱۵۶

امیرکبیر: ۲۷، ۱۵۰

ش

شرق: ۷۶

شرکت کتابهای ایران: ۱۷

پ

پیام: ۹، ۱۴۴

ع

عطار: ۲۶

چ

چاپار: ۶۰

ف

فردوس: ۲۶

خ

خوارزمی: ۱۴، ۱۶

ی

کتابهای جیبی: ۱۷۴

کیهان: ۲۴، ۱۳۵

د

دانشگاه تهران: ۱۶۰

دفتر مطالعات بین‌المللی وزارت خارجه:

۷۶، ۹۶

دنیاى كتاب: ۱۷۴

ن

نشر تاریخ: ۳۴

ندا:

نقره: ۳۲، ۸۱

نمونه: ۵، ۱۲۹

نوین: ۳۳، ۴۲

ز

زرین: ۲۷، ۳۰

زوار: ۲۶، ۳۵

ه

هما: ۴۵

س

سقراط: ۱۴۰

تالیفات، نوشته‌ها و سروده‌های پناهی سمنانی

شعر و پژوهش ادبی:

- ۱- از دی که گذشت، مجموعه بخشی از اشعار، انتشارات حیدرآباد، تهران ۱۳۶۰.
- ۲- منظومه شاعر و پری، بر اساس قصه‌ای از کاتول مندس شاعر رمانگرای فرانسه، ناشر سراینده، تهران، ۱۳۶۷.
- ۳- شعر کار، در ادب فارسی (ترانه‌های زندگی)، بررسی بازتابهای کار در شعر شاعران، ناشر مؤلف، تهران ۱۳۶۹.

فرهنگ عامه:

- ۴- ترانه‌های ملی ایران، سیری در ترانه و ترانه‌سرایی در ایران، ناشر مؤلف، چاپ اول، ۱۳۶۴، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۵- فرهنگ سمنانی، شرح حال و نمونه آثار شاعران در گویش سمنانی، ناشر مؤلف چاپ اول تهران، ۱۳۶۶.
- ۶- آداب و رسوم مردم سمنان، افسانه‌ها، لطیفه‌ها، باورهای عامه، حرف و فنون سنتی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۷- ترانه و ترانه‌سرایی در ایران، چاپ اول، سروش، تهران ۱۳۷۶.

تاریخ:

- ۸- ظفرنامه، تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی، تألیف نظام‌الدین شامی، از روی نسخه فیلکس تاور، مقدمه و اعلام، انتشارات بامداد، تهران ۱۳۶۴.
- ۹- تیمورلنگ، چهره هراس‌انگیز تاریخ، انتشارات حافظ نوین، چاپ اول، ۱۳۶۳، سیزدهم، ۱۳۷۴.
- ۱۰- چنگیزخان، چهره خون‌ریز تاریخ، حافظ نوین، اول ۱۳۶۴، سیزدهم، ۱۳۷۴.
- ۱۱- حسن صباح، چهره شگفت‌انگیز تاریخ، حافظ نوین، اول ۱۳۶۴، یازدهم، ۱۳۷۴.
- ۱۲- آغامحمدخان قاجار، چهره حيله‌گر تاریخ، انتشارات نمونه، اول ۱۳۶۶، یازدهم، ۱۳۷۴.

- ۱۳- نادرشاه، بازتاب حماسه و فاجعه ملی، نمونه، اول ۱۳۶۸، یازدهم، ۱۳۷۶.
- ۱۴- شاه‌عباس کبیر، مرد هزار چهره، نمونه، اول ۱۳۶۹، نهم، ۱۳۷۴.
- ۱۵- شاه‌اسماعیل صفوی، مرشد سرخ کلاهان، نمونه اول ۱۳۷۱، پنجم، ۱۳۷۴.
- ۱۶- لطفعلی خان زند، از شاهی تا تباهی، نمونه، اول ۱۳۷۲، پنجم، ۱۳۷۶.
- ۱۷- شاه‌سلطان حسین صفوی، ترازدی ناتوانی حکومت، نمونه، اول ۱۳۷۳، سوم، ۱۳۷۵.
- ۱۸- امیرکبیر، تجلی افتخارات ملی، نمونه، اول ۱۳۷۳، دوم، ۱۳۷۴.
- ۱۹- فتحعلیشاه قاجار، سقوط در کام استعمار، نمونه، اول ۱۳۷۴، دوم، ۱۳۷۶.
- ۲۰- ستارخان، سردار ملی و نهضت مشروطه، نمونه، اول ۱۳۷۶.
- ۲۱- ناصرالدین‌شاه، فراز و فرود استبداد سلطنتی در ایران، نمونه، اول ۱۳۷۸.
- ۲۲- امیراسماعیل سامانی، فرمانروای بزرگ و عادل، نشرندا، تهران، اول ۱۳۷۵، دوم ۱۳۷۶.
- ۲۳- سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، تندیس دلیری و استقامت، نشرندا، تهران، اول ۱۳۷۵، دوم ۱۳۷۶.
- ۲۴- کریم‌خان زند، نیکوترین زمامدار تاریخ ایران، نشرندا، تهران، اول ۱۳۷۵، دوم ۱۳۷۶.
- ۲۵- هارون‌الرشید، و مروری بر کارنامه امویان و عباسیان، نشرندا، تهران، اول ۱۳۷۶.
- ۲۶- خواجه نصیرالدین طوسی، آسمان هنر و آفتاب‌زمین، نشرندا، تهران، اول ۱۳۷۶.
- ۲۷- قائم‌مقام فراهانی، چهره درخشان ادب و سیاست، نشرندا، تهران، اول ۱۳۷۶.
- ۲۸- مظفرالدین شاه قاجار، خودکامه‌ی کوچک، نشرندا، تهران، اول ۱۳۷۹.
- ۲۹- احمدشاه، واپسین سلطان قاجار، نشرندا، تهران، اول ۱۳۷۹.

منتشر خواهیم کرد:

- ۳۰- فردوسی، سروده‌خوان وحدت و حماسه ملی ایران، نشرندا.
- ۳۱- سلطان محمود غزنوی، نماد سلطه‌جویی و تعصب، نشرندا.
- ۳۲- دوبیتی‌های بومی‌سرایان ایران، سروش، ۱۳۷۹.

Mozaffareddin Shah Ghajar

The Small Dictator

By

Mohammad, Ahmad Panahi (Panahi Semnani)

First Edition (2000)



Neda Publication

Printed in Tehran, Iran by Neda Publication

P.O.Box : 16315-361

ISBN: 964-5565-80-4

قیمت : ۹۵۰ تومان

قهرمان این کتاب، مجموعه‌ای از تضادهای گوناگون بود. اگر عملی بتواند بار گناهان او را سبک‌تر کند، امضاء و مهر تأییدی است که او - خواه یا ناخواه - بر فرمان مشروطیت ایران گذاشت.

آیا به راستی؛ آن چنان که برخی معتقدند، او به دلخواه و از سر ایمان و پاکدلی بر این فرمان تاریخی و سرنوشت‌ساز، مهر تأیید گذاشت؟

آنها که از کارنامه‌ی پادشاهان قاجار آگاهی دارند، می‌دانند که در میان هفت پادشاه آن سلسله استبداد بنیان، خوی خودکامی مظفرالدین‌میرزا از همه کمتر بود. این سخن به معنای آن نیست که او عنصری آزادی‌خواه و نوعاً مخالف استبداد موروثی سلسله‌اش بود، بلکه انعطاف‌پذیری و نرمش او، بر بستر عوامل متعدد اجتماعی و تاریخی، در شرایطی ویژه از وضعیت روحی و جسمی او کارساز آمد و موجب شد تا دست لرزانش را برای امضاء زیر آن برگ تاریخی قرار دهند... وگرنه او هم یک خودکامه بود، خودکامه‌ای کوچک‌تر از پیشینیان خود.